

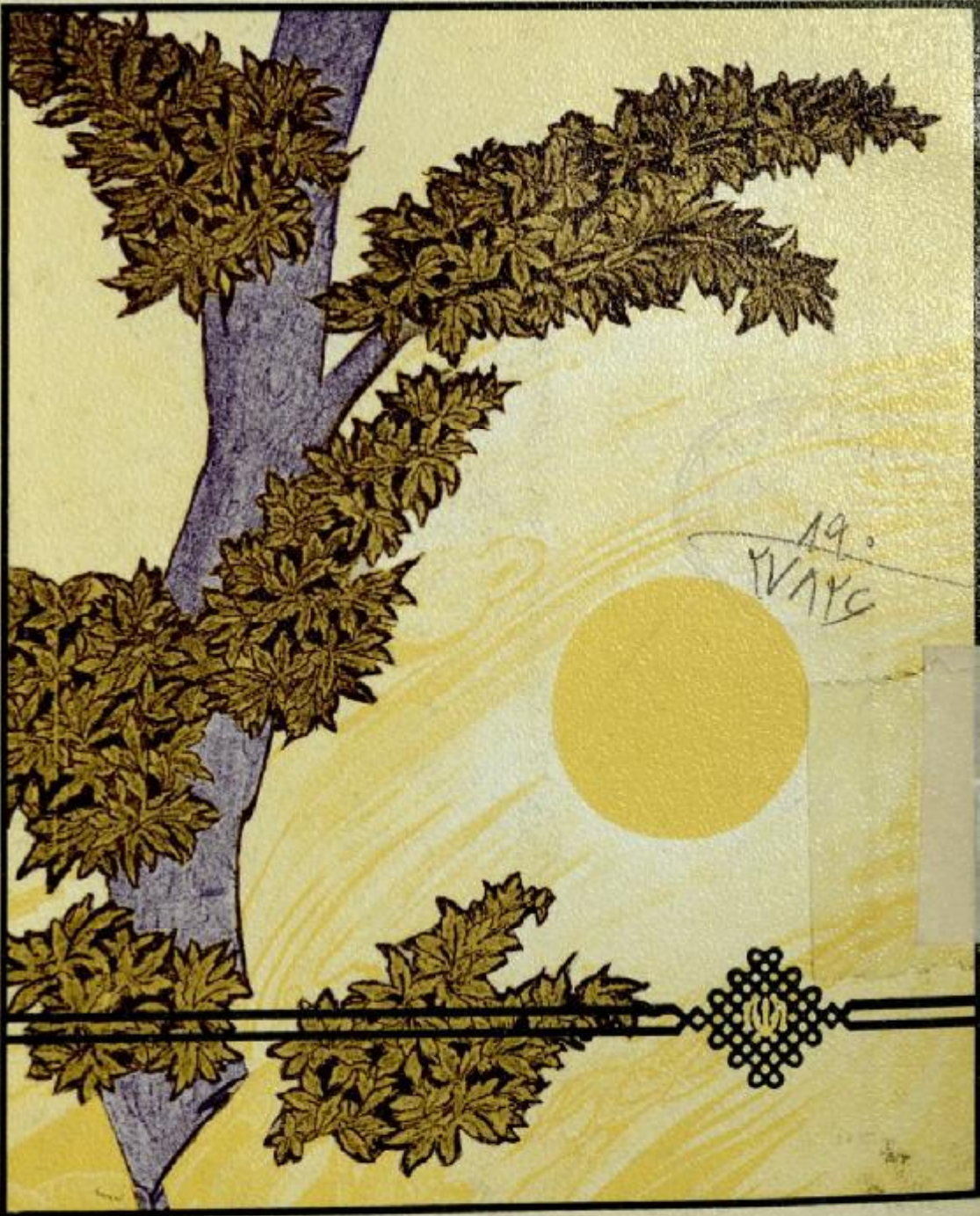
۵

۵

۳۴
 تابستان ۱۳۷۲
 سپتامبر ۱۹۹۳ م

دانش

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- * مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد.
- * بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد.
- * مقالات ارسالی ویژه «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- * به نویسندگانی که مقاله آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- * مقاله ها باید تایپ شده باشد. باورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- * «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرفی می کند. برای معرفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- * آراء و نظرات مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول ریزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- * هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:
- * فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود.

مدیر مسئول دانش

ریزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶ - اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰۴



۳۴

تابستان ۱۳۷۲
سپتامبر ۱۹۹۳ م

دانش

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسؤول

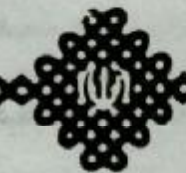
راین فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

دکتر سید علی رضا نقوی



۲۷۸۷۶

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱.۱۴۹ - ۲۱.۲۰۴

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپنڈی

۸۹۰

۲۷۸۲۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

دانش شماره ۳۴

سخن دانش

بخش فارسی:

- نگرشی بر اندیشه های عرفانی حکیم سبزواری دکتر حسین رزمجو ۹
- احوال و آثار و شعر ماهر القادری دکتر محمد ریاض ۳۱
- نعت سرای فارسی گوی معاصر پاکستان
- مسئله "حیرت" در کلام بیدل دکتر سید احسن الظفر ۴۳
- رساله در شرح بیت امیر خسرو دهلوی از جامی دکتر سید حسن عباس ۵۵
- پزشک شاعر دکتر سید علی رضا نقوی ۶۷

شعر فارسی و اردو:

- حافظ شیرازی، سید محمد اکرم "اکرام"، ۸۵
- صابر ابوهری، نذیر رائیکوتی، اکرام حسین عشرت
- جوش ملیح آبادی، احمد فرارز

۰۰۸
۵۶۸۷۶

معرفی مطبوعات
مطالعات در زبان و ادبیات فارسی (انگلیسی) از دکتر ۹۳
عبدالشکور احسن، نقد قاطع پرهان از دکتر نذیر احمد، مجله
قند پارسی (از دہلی)، مآثر بنگال و بنگال میں غالب شناسی
از دکتر کلیم سہسرامی، تذکرہ مخزن الغرائب، سفینہ سخن از
دکتر سید محمد اکرم شاہ "اکرام".

اخبار فرهنگی
۱- کنگرہ های شیخ مفید و ملا ہادی سبزواری. ۱۰۳
۲- اعطای جایزہ ادبی و تاریخی موقوفات دکتر افشار بہ
آقایان دکتر محمد دبیر سیاقی و دکتر ظہورالدین احمد.
۳- سیمینار "پیوستگیهای فرهنگی و زبانی میان
ایران و کشورهای شبہ قارہ" مجلسہ ہفتہ وحدت در
خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، راولپندی.

وفیات
۱- درگذشت استاد امام (از سری لانکا)، ۱۳۳
۲- درگذشت آقای سید علی رضوی مرحوم، (بلتستان)

بخش اردو:

فارسی اصناف شعر کا ارتقاء
۱۳۹ پروفیسر امداد علی شاہ
اقبال اور عرشى
۱۰۰ اقبال شاہد
کتابهایی کہ برای دانش دریافت شد
۱۶۳
مجلہ هایی کہ برای دانش دریافت شد
۱۶۶
مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد
۱۶۶
درست نامہ دانش شمارہ ۳۳
۱۶۸

بخش انگلیسی:

- * Contribution of Shaykh Al-Mufid Dr. Sayyid Ali Reza Naqvi 1
to the Development of Shi'ah Jurisprudence
* Josh Malih Abadi Prof. Maqsood Jafri 11

۱۹۰
۲۷۸۲۵

سخن دانش

این شماره از انتشار مجله همان گونه که در نشریه پیش نیز بدان اشارتی داشتیم، با اختتام سمینار بزرگ "پیوستگیهای فرهنگی و زبانی میان ایران و کشورهای شبه قاره" همزمانی یافته است. سمینار سه روزه ای که با همت و کفایت مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شد و الحاق رابضی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان هر کدام به نوبت نقش های مؤثر و مفیدی برعهده گرفتند.

حضور بیش از یکصد دانشمند و دانش طلب فارسی دوست و فارسی گوی از کشورهای پاکستان، هند، سریلانکا، بنگلادش و ایران اهمیت فوق العاده ای به گردهمائی داد و مسائل مطروحه در آن به شهادت مقالات عالمانه ای که مطرح شد و بحث و فحصهای محققانه ای که به عمل آمد، بیش از آنچه که انتظار می رفت برای قاطبه دوستداران زبان، ادب، هنرها و فرهنگ ایرانی دلخوش کننده و مفرح بود. به اضافه که دو روز از ایام سمینار اختصاص به دو تن از برجسته ترین ایرانشناسان و پژوهشگران پاکستانی یافت و بانام های نامی و گرامی آقایان استاد دکتر غلام سرور متعنا الله بطول بقانه و روانشاد استاد دکتر محمد باقر رحمته الله علیه مزین گردید. این حق شناسی های بجا و به موقع از سوی ایرانیان برای تجلیل و تبجیل از شخصیتهای نبیل و فضیلی که زندگانی های گرانبهای خود را برسر عشق به زبان فارسی نهاده اند و به تعبیر خود آنان حاصل عمر نثار ره یاری فرموده اند در اذهان همه

شرکت کنندگان در سمینار تاثیراتی نیکو نهاد و موجب تقویت روحیه بسیاری از جوانترها گردید. چه که گفته اند: لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق، ارانه چنین شخصیت‌های بلند مرتبه و نامدار و نام آوری در روزگار ما نه تنها برای مردم شبه قاره که در معرض و ساوس بسیار شیاطین بیگانه اند بلکه برای تمامی مسلمانان جهان و معتقدان به حفظ اصالت‌های تاریخی و فرهنگی ملل ستمدیده، ضرورت دارد و بل از اوجب واجبات شمرده می شود. تا نسل‌های جدید و جوان قدر خویشتن خویش را بهتر بدانند و به اهمیت خزان سرشاری از نفوس و فضائل بی نظیری که دارند، نیکتر آگاهی یابند.

"دانش" این توفیق عظیم را به همه مسؤلان و دست اندرکاران سمینار فرهنگی مزبور تبریک می گوید و همان گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه می فرمایند در این شماره موفق شده است تا برخی از پیام‌های مهم و قطعنامه های قرائت شده را تنظیم و چاپ کند و امیدواری می رود که انشاء الله در شماره های بعد، برخی از مقالات محققانه دانشمندان منطقه را نیز در صفحات خود بگنجاند، هر چند که محرز است که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برخی از آنها را در ذیل جلد دوم "مجموعه مقالات سمینار" چاپ کرده و همت بی تزلزل بر آن مقصور داشته که بقیه را نیز در مجلدات دیگری منتشر سازد.

باری، که راه ما برای معرفی آنچه که خود داریم طولانی است و این هم معلوم است که فرصت‌های از این قبیل به آسانی دست نمی دهد و ماهها و سالها برنامه ریزی دقیق و پرحوصله و مخلصانه خواهد تابتوان چنین جمعیت‌هایی

را با چنان نظم آفرینی دلپسند و شایسته به گرد یکدیگر جمع آورد و آنگاه مردان سخنگوی گوی زنند و حاضران و بهره پذیران نزدیک و دور را به فیض رسانند.

"دانش" از خدا می خواهد که بر قوت و حمیت مردان حق بیفزاید و طی طریق نجات و فلاح از گردابهای بیشمار زمانه را بر همه جویندگان راه صواب، آسان گرداند. بکرمه و عنایت.

مدیر دانش

شماره ۳۴/تابستان ۱۳۷۲

ربیع الاول ۱۴۱۴/سپتامبر ۱۹۹۳

تذکر: ۱- نمونه برگ معرفی نیز در آخر پیوست این شماره است. از استادان فارسی که تاحال این برگ را پرنکرده اند، تقاضا می شود که فتوکپی برگ را پرکرده بزودی به مدیر دانش ارسال بفرمایند. تا در مجلد دوم دانش چاپ شود.

۲- بمنظور تجدید نظر در فهرست اسامی خوانندگان گرامی فصلنامه دانش و ادامه ارسال مجله، استدعا دارد نمونه برگ نامه مدیر که در اول پیوست این شماره آمده، دقت فرموده و موارد مطلوبه را تکمیل و در اسرع وقت به نشانی مذکور ارسال فرمائید. در صورت عدم ارسال پاسخ، از ارسال شماره های بعد معذور خواهیم بود.

غزل عارفانه حضرت امام خمینی قدس الله سره

آید آن روز که خاک سرگوشش باشم ترک جان کرده و آشفته رویش باشم
ساغر روح فزا از کف لطفش گیرم غافل از هر دو جهان بسته ی مویش باشم
سر نهم بر قدمش بوسه زمان تا دم مرگ مست تا صبح قیامت ز سبوش باشم
همچو پروانه بسوزم بر شمعش همه عمر محو چون می زده در روی نکوش باشم
درد آن روز که در محفل زندان سر مست راز دار همه اسرار مگوش باشم

یوسفم گر نزنند بر سر بالینم سر

همچو یعقوب دل آشفته بوش باشم



دکتر حسین رزمجو
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه فردوسی - مشهد

نگرشی بر اندیشه های عرفانی حکیم سبزواری

- ۱- ما ز میخانه عشقیم گدایانی چند باده نوشان و خموشان و خروشان چند
- ۲- ای که در حضرت او یافتی ای بار پیر عرضه بندگی بی سر و سامانی چند
- ۳- کای شه کشور حسن و ملک ملک وجود منتظر بر سر راهند غلامانی چند
- ۴- عشق صلح کل و باقی همه جنگ است و جدل عاشقان جمع و فرق جمع پریشانی چند
- ۵- سخن عشق یکی بود ولی آوردند این سخنها به میان زمره نادانی چند
- ۶- آن که جوید حرمش گو به سر کوی دل آی نیست حاجت که کند قطع بیابانی چند
- ۷- زاهد! از باده فروشان بگذر دین مفروش خُرده بینهاست در این حلقه و رندانی چند
- ۸- نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون گر نبودی به زمین خاک نشینانی چند
- ۹- ای که مفرور به جاه دو سه روزی بر ما روگشایش طلب از همت مردانی چند (۱)

در این نوشتار، سعی شده است تا گوشه هایی از آراء عرفانی حکیم

سبزواری بر اساس غزل مذکور از او بررسی گردد و ازین رهگذر در معرفی
مقام والای آن بزرگمرد از لحاظ عرفان اسلامی، کوششی - در حد توان و
بضاعت مزجاة نویسنده این سطور- به عمل آید. حاج مآلهادی سبزواری
(۱۲۱۲-۱۲۸۹ هـ. ق) متخلص به "اسرار" که فیلسوفی است دانشمند و
ادیبی خردمند، شان والایش در قلمرو فلسفه و عرفان و علوم الهی به پایه ای
است که او را شایسته القاب و صفاتی نظیر:

"صدر متألهین اسلام، قدوة متبحرین در حکمت و کلام بی نظیر در احاطه



بر حقایق و بی عدیل در استکشاف اسرار و دقایق، افلاطون عصر ارسطوی
دهر و ۲۰۰۰ (۲) کرده است .

در آثار متعدد حکیم سبزواری که افزون به ۲۳ کتاب در رساله است.
بویژه در منظومه او که بزبان عربی و مشتمل بر حدود ۱۱۰ بیت است و
موضوع آن مباحث علم منطق و فلسفه می باشد و در واقع تلخیصی است از
کتاب اسفار اربعه ملا صدرا. صدرالدین شیرازی (ف . ۵ . ۱ هـ . ق) همچنین
در دیوان اشعار فارسی وی، تصویر حقایق و اسرار کمال را می توان مشاهده
و درك کرد.

اشعار فارسی باقیمانده از حکیم سبزواری، چونان گنجینه ای است
مشحون از لآلی شاهوار عرفان اسلامی و نمایانگر ذوق لطیف و دل آکنده از
احساس و شور و عشقی است که به گفته لسان الغیب - حافظ:

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما (۳)

اینک با تفسیر غزلی که در صدر مقاله حاضر از حکیم سبزواری نقل
گردید، به نکته های عرفانی موجود در این غزل و دیگر اشعار عارفانه او
اشارت می شود:

ما ز میخانه عشقیم گدایانی چند باده نوشان و خموشان و خروشان چند

در این بیت، اصطلاحات: "میخانه عشق" "گدا" و "باده نوش خروشنده"
خموش " قابل تأمل و بررسی است. چه از لحاظ تعبیراتی که در متون عرفانی
به کار رفته است، "میخانه" به معنی: "عالم لاهوت، باطن عارف کامل که در
آن شوق و ذوق و عوارف الهیه بسیار باشد، خانه پیر و مرشد کامل، محل
مناجات بنده باحق و نیز مجمع دوستان باصفایی است که در عشق محبوب و

مطلوب حقیقی گرفتارند و از باده حقیقت سرمست" (۴) زیرا: "می، غلبات عشق و بمعنی ذوقی بود که از دل سالک برآید و او را خوش وقت گرداند" (۵) و خاصیت این می آن است که به گفته جلال الدین مولوی:

زان مثنوی کآن می چو نوشیده شود آب نطق از گنگ جوشیده شود
 طفل نوزاده خرد، حبر و فصیح حکمت بالغ بخواند چون مسیح (۶)
 و با توجه به مفهومی که عشق حقیقی دارد و آن "الفت رحمانی والهام شوقی و محبت به محبوب حقیقی است که ذات احدیت باشد" (۷) و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است درک کند، و با اضافه شدن میخانه به کلمه عشق و پیدایی ترکیبی که حکیم سبزواری در بیت مذکور، به صورت "میخانه عشق" به کار برده است، مشخص می شود که این ترکیب نیز مبین همان معنی لطیف "عالم لاهوت" و فضای روحانی است که بنده حقیقی به منظور دست یابی به قرب جوار حق می پیماید و با رهنمودهای پیر و مرشد کامل طی می کند و چون بدین مقام نائل آید، زنگارهای درونی او زدوده و پاک و صافی می شود و از چاه طبیعت بیرون می آید، همچنان که خواجه شیراز - حافظ بدان اشارت کرده است:

پاک و صافی شو و آن گه به خرابات در آی تا نگرده ز تو این دبر خراب، آلوده
 آشنایان ره عشق در این بحر عمیق غرقه گشتند و نگشتند به آب، آلوده (۸)
 این مفهوم در جای دیوان حکیم سبزواری با تعبیراتی گوناگون بیان شده که از جمله، این ابیات از اوست:

پارسایان ریایی زهوا بنشینند گر به خاک در میخانه چو ما بنشینند
 ..صوفی آسا دل و جان کسوت موسی طلبند گر که در حلقه آن زلف دو تا بنشینند
 راست شو ساقی و بر رغم مخالف می ده تا جوانان عراقی به نوا بنشینند (۹)
 یا:

صبحگاهان به سوی خانه خمار شدم سرگشیدم دو سه پیعانه و از کار شدم
 نور آن مهر، زهر ذره نمودارم شد که انالحق شنوا از در و دیوار شدم
 شیشه باده بده تا شکنم شیشه نام بیخودم کن که ملول از سرو دستار شدم (۱۰)
 و:

مستند ز لعل او، کلّ خاصه بنی آدم

از جام شهود آن کس کو بهره ندارد کیست؟ (۱۱)

و:

از شراب بیخودی ساقی بده یک دو ساغر تا شوم مست و خراب
 گویم از اسرار هر ناگفتنی پیش زاهد گر خطا و گر صواب (۱۲)
 یا این ابیات نغز - از ساقی نامه او - که در بزرگداشت می و میخانه
 سروده است:

بیا ساقیا در ده آن راح روح که باهم ز فیضش هزاران فتوح
 خدا را دهیدم به می شتسوی بپاشیدم سدرم از آن خاک کوی
 بجویید خستم ز بهر لحد ز خستی که بر تارک خم بود
 بسازید تا بوتم از چوب تاک کنیدم می آلوده در زیر خاک
 چو از برگ رز نیز کفتم کنبد به پای خم باده دفنم کنید
 به خونم نگارید لوح مزار که هست این شهید ره عشق یار
 چهل تن ز رندان پیمانه زن شهادت کنند این چنین بر کفن
 که این را به خاک درش نسبت است ز دردی کشان می وحدت است (۱۳)

و "گدا" در بیت مورد بحث، همان فقیر و درویش حقیقی است که به سرمایه غنابخشی که رسول اکرم (ص) درباره عظمت آن فرموده است: "الفقر فخری و به افتخر (۱۴)" دست یافته و مسلم است که این چنین فقری عین دولت و ثروتمندی است و به قول حکیم سبزواری:

مرا به دولت فقر آن دلیل روشن بس که فخر می کنند از فقر سرور فقرا

بود چو فقر سبه کردن خودی ز وجود چو خال گونه بود زیب و زیور فقرا (۱۵)

بی گمان کسی که به این فقر دست یابد، چون خوشتن را در برابر

بزرگی و بی نیازی و غنا مندی خداوند که فرموده است: "یا ایها الناس انتم

الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید" تهیدست و عاجز احساس می

کند، لذا این موهبت، فاخر ترین و کار ساز ترین سرمایه برای اوست، چنانکه

از "اسرار" است که:

تکیه بر بالش عشرت زدن ارزانی غیر

خشت در زیر سرو فقر و فنا ما رابس (۱۶)

و عظمت این گونه فقیر از لحاظ اهل معرفت به پایه ای است که به قول

حافظ چنان فقیری از دو عالم آزاد بوده، حتی به نعمتهای

بهشت خداوندی بی اعتناست:

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است

اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است (۱۷)

و حکیم سبزواری را در وصف این فقیران مستغنی، چنین

ابیاتی نغز و زیباست:

شهنشهی طلبی باش چاکر فقرا گدای خاک نشینی شو از در فقرا
 گر آرزوست تو را فیض جام جم بردن بکش به میکده دردی ز ساغر فقرا
 به نجم ثابت و سیار گنبد دوار رسد فروغ ز فرخنده اختر فقرا
 بپر به منظر کامل عبارشان مس قلب که خاک تیره شود زر، ز منظر فقرا
 همی دهند و ستانند خسروان را تاج بود دو کون، عطای محقر فقرا
 .. ز فخر پانهد اسرار بر فراز دو کون نهند نام گر او را سگ در فقرا (۱۸)
 و اما در مورد تعبیر وصفی: "باده نوشان خموشان خروشان چند" که در
 مطلع غزل مورد بحث آمده است، بی گمان باده نوشان، کسانی هستند که:
 "در میخانه حق، باده عرفانی نوشند و در قدم پیر مغان به تهذیب اخلاق
 کوشند" (۱۹) و از طرفی با توجه به دنیای درون آدمی و قلمرو وسیع روانی او که
 گاه با آن که به ظاهر صامت و خاموش است، در عین حال در دلش غوغا و
 هیاهوی عظیم برپاست و:

گرچه از آتش دل چو خم می در جوش است

مهر بر لب زده خون می خورد و خاموش است (۲۰)

حالتی که متفکران فرزانه ای چون خواجه شیراز حافظ را وا داشته است
 که چنین پرسشهایی را درباره خود بکنند:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست (۲۱)

و از سویی با در نظر داشتن این که "صمت" و سکوت یکی از آداب
 سالکان راه حق و نشانه آشنایی عارفان صافی ضمیر با اسرار و حقایق است

که "یدرک و لایوصف" اند و توان افشای آنها برایشان میسر نیست، چه اینان به گنگان خواب دیده ای مانندند که خود عاجز از گفتارند و مستمعانشان به منزله گرانی هستند که قدرت شنیدن آن اسرار را ندارند و مآلاً به گفته جلال الدین مولوی:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند (۲۲)

لذا انتخاب صمت و سکوت از طرف سالک طریق عرفان که خود:

بر دو قسم است صمت اگر دانی صمت پیدا و صمت پنهانی

هست قسم نخست: صمت لسان که بیندی زبان ز همفسان

و آن دگر صمت دل بود که حدیث نکند در درون نفس خبیث (۲۳)

نشانه درد آگاهی رهرو منزل عشق است و مبین این که چون به درخت

گل دیدار رسیده است "دامنش از دست برفته" (۲۴) و از آنجا که "عاشقان،

کشتگان معشوقند، بر نیاید ز کشتگان آواز" (۲۵)

بر این قیاس، خموش خروشان: سالک آشنا و محرم اسراری است که "در

حرم یار بمانده" (۲۶) و خموشی و سکوت، نهایت خوشوقتی اوست و زبان

حالش این که:

یک زمانم بهل ای جان که خموشانه خوش است

ما سخنگوی خموشیم که چون میزانیم (۲۷)

در این مورد، از حکیم سبزواری فیض چنین ابیاتی نغز وجود دارد:

نهایت نیست ای اسرار، اسرار دل ما را

همان بهتر که لب بندیم از گفت و شنیدنها (۲۸)

خاموش شو اسرار مگو سر محبت

ورنه به سوی دار چو منصور بر نددت (۲۹)

بنابر آنچه درباره "میخانه"، "عشق"، "گدا" و "باده نوشان خموش خروشان" اشارت شد، اینک معنی بیت اوّل از غزل مورد بحث حکیم سبزواری شاید مستحضر شده باشد. او وصف الحال خود را در بیت مذکور چنین بیان داشته است: ما فقیرانی چند از زمره آن آزاد گانیم که "خشت زیر سرو بر تارک هفت اختر پای" (۳۰) دارند و در مجمع دوستان یکرنگ صافی ضمیر، از فیض دم گرم مرشد و عارف کامل سرمست باده حقیقت هستیم. و با آن که دروغان به واسطه آشنایی با اسرار حق و درک تجلیات الهی، ملتهب از آتش نهفته، عشق حقیقی است اما بر لبانان مهر سکوت است و دنیای سخن را در سینه "شرح شرحه از فراق" (۳۱) و خروشان خویش داریم و زبان حاملان این است که:

گرچه تفسیر زبان روشنگر است لیک عشق بی زبان روشنتر است (۳۲)

- ۱- ای که در حضرت اویافته ای بار، بپر عرضه بندگی بی سروسامانی چند
 - ۲- کای شه کشور حسن و ملک ملک وجود منتظر بر سر راهند غلامانی چند
- در بیت شماره (۲) مرجع "او" ذات با باری تعالی است و مقصود از "حضرت او" پیشگاه مقدس ربوبی است که جز پیامبران و اولیاء را اجازه و لیاقت باریابی و ورود به آن جا نیست و بنابر این بندگان خداوند، که به واسطه عجز و ناتوانی شان به منزله غلامان بی سروسامانی چند هستند، باید خضوع بندگی خویش را توسط انسان کامل و مرشد اکمل که او جز شمع جمع آفرینش یا حضرت محمد (ص) نمی باشد، به پیشگاه خداوندی عرضه کنند و به پایداری این پادشاه کشور حسن و سلطان ملک هستی که کائنات

طفیل وجود او در آفرینش می باشند و منتظر بر سر راه این قائد اعظم چشم به راه الطاف او هستند، به سوی کمال هدایت شوند و مآلاً به حضرت خداوندی راه یابند.

حکیم سبزواری را اعتقاد بر این است که سالکانی که با رنج و ریاضت و کفّ نفس و پیروی از دستور العملهای مرشد کامل می توانند تهذیب باطن را در خود فراهم آورند، لایق باریابی به حضرت دوست می شوند. او این نکته را در غزلی با مطلع:

ساقی بیا که گشت دلارام، رام ما آخر بداد دلبر خوش کام، کام ما (۳۳)

در باره امثال خود که سالکان و اصلند این گونه توجیه کرده است:

بس رنج برده ایم و بسی خون که خورده ایم کان شاهباز قدس فنادی به دام ما
بر آستان پیر مغان رو نهاده ایم برتر ز عرش آمده زاین رو مقام ما
گلبانگ نیستی چو شد از بام ما بلند نه بام چرخ وام بر نداز دوام ما (۳۴)
۴- عشق صلح کل و باقی همه جنگ است و جدال

عاشقان جمع و فرق جمع پریشانی چند
از جمله خواص و آثار عشق حقیقی که "الفت رحمانی و محبت به
محبوب واقعی یا خدا" (۳۵) است این است که عاشق حق، بر همه کائنات که
آفریده خداوند به چشم دوستی و محبت می نگرد و چون همه چیز را از آن
محبوب می داند و زیان حالش این که:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست (۳۶)

لذا با همه مخلوقات در صلح و آشتی اوست و یا به تعبیر حکیم سبزواری: "عشق صلح کل است" و از طرفی چون:

عشق است حیات جاودانی سرمایه عیش و کامرانی
گر عشق نبود خود نبودی هرگز نه زمین و آسمانی
از عشق گرفته زینت و زیب اوراق کتاب کن فکانی (۳۷)

در این صورت، هر چیز که تهی از عشق باشد، دشمن ساز و جدال آفرین است و مآلاً این تنها عاشقانند که همدل و هم‌رای و همدرد و جمع و متحدند و بالعکس کسانی که از نفحات جان بخش عشق بهره ای نبرده اند هر چند که به ظاهر متفق و جمع باشند. به واسطه فقدان عاطفه خدا دوستی که لازمه آن عشقورزی به هم‌نوع است، پریشان و متفرقتند. و شاید در این ارتباط معنوی باشد که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: بعد از من:

"ان امتی ستفرق بعدی علی ثلثه و سبعین فرقة منها ناجیه و اثنتان و سبعون فی النار" (۳۸) و خواجه شیراز - حافظ. نیز با این تلمیح نغز آموزنده بدان اشارت کرده است:

۵- جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند (۳۹)

و در این بیت پر رمز و راز "اسرار" که گفته است:

سخن عشق یکی بود ولی آوردند این سخنها به میان زمره نادانی چند
اگر عشق را به همان معنی: الفت رحمانی و پرستش محبوب حقیقی،
یعنی خداوند بدانیم که تشخیص و راه یابی به ساحت مقدس او، جز به کمک
دو هادی و راهنما یا دو حجت داخلی و خارجی یعنی عقل و پیامبر میسر
نمی باشد، بی گمان اشارت حکیم سبزواری به یکی بودن سخن عشق، به

صافی بودن و بی غل و غشی عقل فطری انسان و مکتب توحید ارانه شده توسط پیامبران الهی است که در ابتدای امر از هرگونه شائبه و آلودگی مبرا بوده است. اما بر اثر گذشت زمان، که داعیه داران فرزاندگی ها و متولیان دین آنها را با زوائد و پیرایه هایی همراه می کنند و نادانی چند آنها را با بدعتهایشان از سیر طبیعی و فطریشان خارج می سازند، وحدت به کثرت، و هدایت به ضلالت مبدل می گردد و سرنوشت عقل و دین به آنجا منجر می گردد که سفاقت جایگزین خردمندی می شود و سیمای دین چنان مسخ و دگرگون می گردد که اگر شارح اصلی اش آن را ببیند، از آنچه خود آورده است، باز نشناسد. و در بیت:

۶- آنکه جوید حرمش گو به سرکوی دل آی نیست حاجت که کنی قطع بیابانی چند
به موضوع: ظاهر گرای و باطن گرای یا پوسته و مغز و قشر و لب، کعبه گیل و کعبه دل اشارت گردید، و نظر حکیم سبزواری، به ارزش روح دیانت و جنبه های معنی و باطنی آن معطوف است. موضوعی که برخی از عارفان صاحب دل با این گونه تعبیرها، از آن یاد کرده اند:

ما ز قرآن مغز را بر داشتیم پوست را پیش خسان انداختیم (۴)

و معنی ظاهر "حرم" که در بیت مذکور به کار رفته "پیرامون کعبه" (۴۱) است و از لحاظ عرفانی اسلامی، مراد از آن مقام بیخودی سالک الی الله است که چون بدین جایگاه رسد، از همه تعلقات دنیوی و تعینات صوری چشم پوشد. خویشتن فراموش کند و به خدای پیوندد و مورد نظر عنایت او شود. چه بگفته خواجه عبدالله انصاری: "بدان که حرم دو است: حرم ظاهر و حرم باطن. گرد برگرد بکه حرم ظاهر است و گرد دل مؤمنان، حرم باطن. در میان حرم ظاهر، کعبه است قبله مؤمنان. و در میان حرم باطن کعبه

ای است نشانه نظر رحمن. آن، مقصد زوکار و این محل انوار "فهو علی نور من ربه" آن آزادست از دست اشسرار و کفار، و این آزادست از چشم و اندیشه اغیار. خدای را عزّ و جلّ در هر دلی سرّی و کس را به آن سرّ راه نیست. آن کعبه، قبله معاملت است و این کعبه: قبله مشاهدات:

گر نباشد قبله عالم مرا قبله من کوی معشوق است و بس

احرام آن کعبه لبیک زبان است و احرام این، بیزاری از هر دو جهان است:

لبیک عاشقان به از احرام حاجیان کاین است سوی کعبه و آن است سوی دوست کعبه کجا برم، چه برم راه بادیه کعبه است کوی دلبر و قبله است روی دوست جزای آن کعبه حور و قصور است و نعیم و راحت بهشت و جزای این حج آن است که در قبه عزت بنشانند بر بساط عزّ، بر تخت قرب و تکیه گاه انس: "فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر" (۴۲) زیرا دل، خانه خاص خداوند است، چنانکه گفته اند: "قلب المؤمن بیت الرب" و ازین روست که حکیم سبزواری را چونان دیگر عارفان صافی ضمیر، از "دل" چنین برداشتهایی احترام آمیز است: دل، هیکل توحید است، دل مظهر ذات حق

دل، منبع تجرید است، دل مظهر ذات حق

دل، صورت ذات او، مجموع صفات او

بسل فانی و مات او، دل مظهر ذات حق

مسجود و صفی این دل، خود کنز خفی این دل

خود آیه و فی این دل، دل مظهر ذات حق (۴۳)

بنا بر این، در بیت مورد بحث، نظر حکیم سبزواری بر این نکته است که

آرزومندان لقاء الله و طالبان قرب جوار الهی، باید از طریق به دست آوردن دل

مؤمنان و خدمت به خلق، آرزوی خویش بر آورده سازند، چه آنان را نیازی به طی بیابانهای وسیع و قطع منازلی چند - چونان جویندگان کعبه صورت، نیست.

۷. زاهد! از باده فروشان بگذر، دین مفروش

خُرده بینهاست در این حلقه و رندانی چند
سالوس ستیزی و مبارزه با زاهدان ریایی یا دین به دنیا فروشان قشری
بی بصر از خدا بی خبر، موضوعی است که در کلیه آثار عارفان بزرگی که به
حقیقت و لب دین رسیده و جز خدای وجهه همتشان نبوده است، مشاهده می
شود. به عنوان مثال در دیوان جهل سوز و معرفت آموز لسان الغیب، خواجه
شیراز-حافظ: "لبه تیغ برآن انتقادات و براهین قاطع این عارف آزاده- که
هیچ گاه بد نمی گوید و میل به ناحق نمی کند و جامه کس سیه و دلخ خود
ازرق نمی نماید- بیشتر متوجه ریاکارانی است که دین و حریت را پایمال
فزونطلبی ها، عوامفریبیها و مصلحت اندیشی های ضد مردمی خویش می
کنند و قرآن و مقدسات مذهبی را، دام تزویر و وسیله تحمیق عوام الناس قرار
می دهند... و بدین دلیل است که در بسیاری موارد می نگریم که او از
سر درد و به انگیزه احترامی که برای دین راستین اسلام و کلام الهی قائل
است، فریادهای داد خواهانه ای را از دل بر می آورد و با تازیانه هشیاری
بخش نکوهش، ظاهر سازان سیه باطن را، این گونه به
کجر و یهایشان متوجه می کند:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویرمکن، چون دگمران قرآن را
 آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو
 می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
 در میخانه بیستند، خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند
 گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نبود تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نبود
 دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش" (۴۴)
 پیام و زبان حال خواجه شیراز در مبارزه با تفاق و ریا - همنوا با همه
 عارفان صافی ضمیر - از جمله شیخ اجل سعدی، خطاب به کسانی که از
 قرآن کریم و عبادات ظاهری به عنوان ابزاری برای فریقین خلق سود می
 جویند، این است که:

کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز
 اگر جز به حق می رود جاده ات در آتش فشانند سجاده ات (۴۵)
 خطاب حکیم سبزواری نیز در بیت هفتم از غزل مورد بحث او، به چنین
 زهد فروشانی است که با وجود آن که خودتر دامنند و بزهدکار، اما بر رندان باده
 گساری که به قول لاهیجی: "بر در میخانه عشق باده عرفان نوشند و در قدم
 پیر مغان به تهذیب اخلاق کوشند." (۴۶) خُرده می گیرند و ایشان را به
 فسق کفر متهم و تکفیر می کنند.

در دیوان مستطاب حاج ملاهادی سبزواری، اشعار فراوانی وجود دارد که
 مضامین آنها سالوس ستیزی و انتقاد از زاهد نمایان ریاکار منافق و هواداری
 از رندان جرعه نوش پاکرای است. ابیات ذیل نمونه هایی است ازین مضامین:

گو به آن خواجه هستی طلب زهد فروش

نبود طالب کالای تو در کشور ما (۴۷)

پارسایان ریائی ز هوا بنشینند

گر به خاک در میخانه چو ما بنشینند (۴۸)

مشرّب رندی کجا مرتبه زهد کو؟

طعن به رندان مزین زاهد خودبین، خموش!

چون ز نکو جز نکو ناید و یک بیش نیست

هیچ نکوهش مکن، دیده بدبین بیوش (۴۹)

محور اندیشه حکیم سبزواری در ابیات پایانی از غزل مورد بحث او یا

بیتهای هشتم و نهم، یعنی:

۸- نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون گر نبودی به زمین خاک نشینانی چند

۹- ای که مغرور به جاه دو سه روزی بر ما روگشایش طلب از همت مردانی چند

بر تبیین اثر وجودی و والایی مقام انسان کامل است که از لحاظ عرفان

اسلامی به عالیترین صفات و سجایای اخلاقی آراسته و متصف می باشد. و

این انسان برتر از آن یافت می نشود هایی است که حکیمان حقیقت جویی

نظیر: دیو جانس، (۵۰) چراغ به دست، به قصد جستجوی و به دنبال او در

تکاپو بوده اند و اشتیاق درک و دیدارش را داشته اند، چنانکه مولانا جلال

الدین مولوی، بدان، این گونه اشارت دارد:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند یافت می نشود، جسته ایم ما گفت: آنکه یافت می نشود آنم آرزوست (۵۱)

این انسان خاک نشین آسمانی تبار، مظهر جمیع اسماء و صفات خداوند، خلیفه الله فی الارض و: "نگهدار جهان و شرط بقای طبیعت است. و اگر او نبود، طبیعت خلعت وجود نمی پوشید و نوری که خدا را به خود می نماید، پدید نمی آید." (۵۲) و یا به گفته شاه نعمت الله ولی:

انسان کامل است که مجلای ذات اوست مجموعه ای که جامع ذات وصفات اوست

او چشمه حیات و همه زنده انداز او او حی و جاودان به بقای حیات اوست (۵۳)

انسان کامل است که او کون جامع است تبیع ولایت است که برهان قاطع است (۵۴)

و یا: "ان الانسان الكامل هو قطب الذي تدور عليه الافلاك من اوله و

آخره... (۵۵)

و به اعتقاد اهل عرفان: از لحاظ درجات کمال انسانیت،

حضرت محمد (ص) انسان اکمل است و پس از آن بزرگمرد، که شمع جمع

آفرینش و رحمة للعالمین است، عالیترین مراتب کمال به ترتیب از آن پیامبران

اولوالعزم و انعمه معصومین علیهم السلام و مشایخ و پیران صافی ضمیر و

اقطاب و اوتاد بوده و پایگاه این انسانهای برتر در جهان هستی آن اندازه

رفیع و والاست که گردش افلاک و ادامه حیات کائنات بسته به وجود آنان

است. چنانکه حکیم سبزواری نیز در غزل مورد بحث این گونه

بدان اشارت فرموده:

نه در اختر حرکت بود نه در قطب سکون گر نبودی به زمین خاک نشینانی چند

سخن حکیم سبزواری در پایان غزل مذکور - خطاب به مغروران جاه طلبی

که قدرتهای ناپایدار و زخارف فریبای دنیای فانی، آنان را مست غفلت

کرده است، چنین حسن ختام می پذیرد که اینان باید از همت انسانهای والا، و از دل آکنده از اسرار ایشان. که تجلیگاه انوار الهی است. طلب گشایش کنند و از انفاس مسیحایشان مدد جویند، که اگر چنین کنند و خدای را در سایه خویشتن شناسی، بشناسند و بر نفس اماره مستولی شوند، بر رستگاری دنیا و آخرت دست خواهند یافت. شاهد بر این مطلب، ابیات ذیل از عارف صافی ضمیرمان - اسرار - است که بانقل آنها، مقاله حاضر را حسن ختام می بخشیم و از خداوند متعال برای روح پرفتوح او، طلب غفران می کنیم.

هان وامگیر رخس طلب يك زمان ز تك تا بگذری ز دانش اسما تو از ملك
گر ترك نفس گبیری و فرمان حق ببری فرمانبرت شود ز سما جمله تاسمك (۵۶)

* * * * *

یاد داشتها و مآخذ:

- ۱- حاج ملا هادی سبزواری، دیوان اشعار- به ضمیمه شرح حال و آثار مؤلف- به قلم: مرتضی مدرسی چهار دهی، (بی تا) انتشارات کتابفروشی محمودی، ص ۶۰ و ۶۱
- ۲- محمد علی تبریزی (مدرس) ریحانة الادب، تهران ۱۳۲۷، انتشارات علمی، ج ۲ ص ۱۵۵
- ۳- خواجه شمس الدین محمد شیرازی، دیوان اشعار، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران (بی تا) انتشارات زوار.
- ۴، ۵- رك: فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تألیف: دکتر سید جعفر سجادی، چاپ دوم تهران، ۱۳۵۴ ش، انتشارات کتابخانه طهوری، صفحات ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۵۸
- ۶- جلال الدین محمد مولوی بلخی، مثنوی معنوی، سعی و تصحیح رینولد ۱- نیکلسون، تهران ش، انتشارات امیر کبیر، ص ۴۲۳
- ۷- فرهنگ لغات، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی - همان - صفحات ۳۳۲ و ۳۳۴
- ۸- دیوان اشعار حافظ - همان - ص ۲۳۹
- ۹- تا ۱۳- دیوان اشعار حاج ملا هادی سبزواری - همان - ۵۷، ۵۸، ۹۴، ۴۳، ۲۱، ۱۳، ۱۳۱
- ۱۴- شیخ عباسی قتی، سفینه البحار، طبع نجف ۱۳۵۲ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۷۸
- ۱۵، ۱۶- دیوان اشعار حاج ملا هادی سبزواری- همان- صفحات ۱۲- ۷۱
- ۱۷- دیوان اشعار حافظ- همان- ص ۳۵
- ۱۸- دیوان حاج ملا هادی سبزواری- همان- صفحات ۱۱، ۱۲
- ۱۹- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی- همان- ص ۸۶

- ۲۰- دیوان اشعار حافظ- همان- ص ۲۳۳، بیت مذکور در دیوان حافظ بدین صورت است:
- من که از آتش دل چون خم می در جوشم مهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم
- ۲۱- مآخذ پیشین، ص ۱۷
- ۲۲- مثنوی معنوی، چاپ نیکلسون- همان- دفتر پنجم- ص ۱۴۳
- ۲۳- نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی خراسانی، مثنوی هفت اورنگ، به تصحیح و مقدمه: مرتضی مدرّسی گیلانی تهران، ۱۳۳۷ ش، انتشارات کتابفروشی سعدی، ص ۱۰۸
- ۲۴، ۲۵- مصلح الدین سعدی شیرازی، گلستان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، ۱۳۲۸ ش انتشارات صفی علیشاه، صفحات ۱۳ و ۱۱
- ۲۶- اشارت است به این بیت حافظ:
- هر که شد محرم دل در حرم یار بماند هر که این کار ندانست در انکار بماند
- ۲۷- جلال الدین محمّد مولوی بلخی، کلیات شمس یا دیوان کبیر: چاپ تهران، انتشارات امیر کبیر، جزو چهارم، ص ۱۳
- ۲۸، ۲۹- دیوان اشعار حاج ملا هادی سبزواری- همان- صفحات ۳ و ۳۵
- ۳۰- اشارت است به این بیت از خواجه شیراز - حافظ:
- خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
- دیوان اشعار حافظ- همان- ص ۳۴۷
- ۳۱، ۳۲- مثنوی معنوی، چاپ نیکلسون- همان- صفحات ۱ و ۶
- ۳۳، ۳۴- دیوان اشعار حاج ملا هادی سبزواری- همان- صفحات ۱۷ و ۱۸
- ۳۵- فرهنگ لغات، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی- همان- ص ۳۳۲
- ۳۶- کلیات شیخ مصلح الدین سعدی، تصحیح: محمد علی فروغی، تهران ۱۳۳۸ ش، انتشارات علمی، ص ۵۴۹
- ۳۷- دیوان اشعار حاج ملا هادی سبزواری- همان- ص ۱۱۵

- ۳۸- عبدالجلیل قزوینی رازی، کتاب النقص، تهران ۱۳۳۱ ش، ص ۱۱۶
- ۳۹- دیوان اشعار حافظ شیرازی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳، انتشارات انجمن خوشنویسان، ص ۱۴۲
- ۴۰- منسوب است به مولانا جلال الدین مولوی
- ۴۱- لغت نامه دهخدا، ذیل واژه: حرم
- ۴۲- کشف الاسرار و عدة الابرار- معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت، تهران چاپ چهارم ۱۳۶۱ ش، انتشارات امیر کبیر، ج ۱ صفحات ۵۵۱ و ۵۵۲
- ۴۳- دیوان اشعار حاج ملا هادی سبزواری- همان- صفحات ۸ و ۸۱
- ۴۴- دکتر حسین رزمجو، آزادگی و ظلم ستیزی حافظ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره دوم سال بیست و یکم صفحات ۲۰۱، ۲۰۲
- ۴۵- بوستان سعدی (سعدی نامه) تصحیح و توضیح: دکتر غلام حسین یوسفی، چاپ دوم تهران ۱۳۶۳ ش، انتشارات خوارزمی ص- ۱۴۳
- ۴۶- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی- همان- ص ۸۶
- ۴۷، ۴۸، ۴۹- دیوان اشعار حاج ملا هادی سبزواری- همان- صفحات ۱۷، ۷۵ و ۷۳
- ۵۰- دیوجانس یا Diogine فیلسوف یونانی (۴۱۳ - ۳۲۳ ق. م) است که ثروت را تحقیر می کرد و از مقررات اجتماعی بیزار بود. چنان که مشهور است در میان خمره ای مسکن داشت و با نهایت قناعت زندگی می کرد. اسکندر مقدونی در قرنطش (کرنت) از او پرسید: به چیزی نیاز دارد؟ وی پاسخ داد: "آری، این که تو خود را از برابر آفتاب که بر من می تابد، کنارکش". همو بود که در روزی روشن، چراغ در دست، در کوچه های آتن

- می گشت و می گفیت: من انسان را می جویم " . رک: فرهنگ فارسی دکتر محمد معین. بخش اعلام ج ۵. ص ۵۵۳
- ۵۱- کلیات دیوان شمس تبریزی- همان- جزو اول ص ۲۵۵
- ۵۲- علامه محمّد اقبال لاهوری، سیر فلسفه در ایران، ترجمه: ا. ج. آریان پور، تهران ۱۳۵۳ ش، انتشارات مؤسسه فرهنگی منطقه ای با همکاری انتشارات بامداد
۵۳. ۵۴- شاه نعمت الله ولی ماهانی کرمانی، دیوان اشعار، به اهتمام: محمود علمی، تهران ۱۳۲۳ ش، انتشارات علمی صفحات ۹۴ و ۵۸۹
- ۵۵- عبدالکریم بن ابراهیم الجیلانی، الانسان الكامل فی معرفة الاواخر والاول، طبع مصر، ۱۳۰۴ هجری قمری الجزء الاول، ص ۴۸
- ۵۶- دیوان اشعار حاج ملا هادی سیزواری- همان- ص ۸۱

* * * * *

ضمیر عصر حاضر بن نقاب است
گشادش در نمود رنگ و آب است
جهانستان ز نور حق بیاموز
که او با صد تجلی در حجاب است
اقبال

عرفان کلماتی

اشعار عارفانه حضرت امام خمینی (رح)

ترجمه: پروفسور سید ابراهیم الحسن لاهی
تألیف: دکتر سید سعید حسن رحیمی

ثقافت استقلال

آردو ترجمہ

فرهنگ استقلال

جواد منصورى

سفير كبر اسلامى جمهوريت ايران، پاكستان

کانسول پر زبان

مجموعه مضامین

ڈاکٹر اسد ارشد

مجموعه

سخنرانیهای نخستین سمینار
پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره

جلد دوم



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

یا همکاری

مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی، تهران

۱۳۷۲

۱۹۹۳

دکتر محمد ریاض
دانشگاه علامه اقبال - اسلام آباد

احوال و آثار و شعر ماهر القادری ، نعت سرای فارسی گوی معاصر پاکستان

(دوستان عزیز آقایان دکتر سید علی رضا نقوی و دکتر سید سبط حسن رضوی از بنده خواهش کردند که نعت سرای فارسی گوی معاصر پاکستان مرحوم ماهر القادری را معرفی کنم و این مقاله مختصر بامثال خواستهای آنان ارقام می گردد.)

اسم ماهر القادری "منظور حسین" بود که بحساب ابجد ۱۳۲۴ است که برابر به تاریخ ولادت اوست (از روی میلادی ۱۹۰۶). اسم پدرش محمد معشوق علی بود. ماهر تخلص شاعر است و بنا بر بیعت او در سلسله عرفانی قادریه او خود را قادری قلم داد نموده به ماهر القادری، اشتها داشته است. از روی نسب او قریشی بوده و نسبتش به یکی از پیروان خواجه محمد نقشبند (۷۹۱ هـ) خواجه عبیدالله احرار (۸۹۵ هـ) می رسد.

مولد ماهر دهستان کسیر کلان، بلوک بلند شهر (استان متحد هند) است. پدر وی مرد تحصیل کرده ای بوده که با تخلص ظریف شعری سروده و به نعت سرانی حضرت رسول اکرم (ص) اختصاصی داشته و این روش وی به ماهر القادری هم منتقل گردید. ماهر تحصیلات اولیه را از پدرش فرا گرفت و دوره دبیرستانی را در اله آباد و علی گر پایان رساند (۱۹۲۶ م). پدرش در

۱۹۲۴م در گذشت. سپس ماهر در نقاط مختلف شبه قاره مساعی کسب معاش را دنبال نموده و در عین حال به شعر گونی و مطالعات وسیع و عمیق ادامه داده است. او زبانهای عربی و فارسی و اردو را بنیکونی فرا گرفت و از تاریخ بهره وافیه داشته است.

ماهر القادری بعنوان یکی از اعضای مجله سه روزه "الجمعیت" دهلی شغل خود را آغاز کرد. لیکن بعد از يك ماه از آن خدمت دست کشید. بعد از مدتی در ۱۹۲۹م او ر هسپار حیدرآباد دکن شد و چندی در اداره پست خانه و بعداً در دیوان استان مشغول خدمت شد. در محیط ادب پرور دکن ماهر القادری به پیشرفتهائی بارز نائل آمد و تا ۱۹۴۴م بیشتر همانجا ماند. البته در سال ۱۹۳۳م او حدود شش ماه در ناحیه بجنور ماند و آنجا جزو اعضای روزنامه "مدینه" (صاحب امتیاز آن نصرالله خان عزیز) و پانزده روز "غنچه" بوده، ولی بعد از چند ماه این رسائل تعطیل شد. ماهر القادری در اوت ماه ۱۹۳۳م با جمعی از قدر شناسان و معاشران بوسیله کشتی دریا روانه عراق شد و مدتی زائر عقبیات عالییه مقدس بغداد و کاظمین و نجف و کربلا و کوفه و مسیب و ذوالکفل بوده است. سپس او به دکن مراجعت کرد. در اواخر سال ۱۹۴۴م او به بمبئی رفت و آنجا کارهای ادبی خویش را ادامه داد و چندی برای فیلمهای سینمایی سرودها و تصنیف هایی نوشت. این کار درآمد زیاد داشته ولی به طبع ماهر القادری سازش نمی کرد. لذا او بعد از چند سال از آن کار دست کشید و در آوریل سال ۱۹۴۶م به دهلی رفت. در دهلی او برای نشر ماهنامه ای تدارک می دید ولی بعداً منتظر شد چون نهضت

تکوین پاکستان به مراحل نهائی رسیده بود. بعد از تشکیل پاکستان ماهر القادری روز دهم نوامبر ۱۹۴۷م به کراچی رسید و از آوریل ماه ۱۹۴۹م از این شهر مجله ای منتشر ساخت که در حین حیاتش سر وقت انتشار می یافتند است. این مجله موسوم به "فاران" می باشد.

ماهر القادری در سال ۱۹۵۴م به حج بیت الله و زیارت حرمین شریفین نائل آمد. در سال ۱۹۶۹م او تا ۴ ماه مسافر نقاط مختلف آسیا، اروپا و افریقا بوده است. در سال ۱۹۷۶م در حین شرکت در مشاعره ای در جدّه او فوت کرد و بعد از نماز جنازه در حرم کعبه او را در گورستان جنت المعلی واقع در مکه مکرمه بخاک سپردند. (۱)

آثار وی: ماهر القادری به اردو آثار عدیده دارد که شامل سیرت رسول اکرم (ص) و سفرنامه و مجموعه های شعر و داستانها و افسانه های می باشند باسامی زیر:

(الف) مجموعه نعت رسول اکرم (ص)

۱- ظهور قدسی، حیدرآباد دکن طبع ۱۹۳۷م (مکتبه علمی چهارمینار)

۲- ذکر جمیل، ایضاً، ۱۹۴۴م (نفیس اکادمی)

(ب) مجموعه های شعر:

۱- محسوسات ماهر، دکن اداره اشاعت اردو، ۱۹۴۲م

۲- نغمات ماهر، ایضاً، ۱۹۴۳م

۳- جذبات ماهر بمبئی (کتابخانه تاج آفیس)، ۱۹۴۴م

۴- فردوس لاهور، مکتبه چراغ راه، ۱۹۵۵م

(ج) داستانها:

- ۱- در یتیم (در سیرت رسول (ص) لاهور، عالمگیر الیکتريك پريس، ۱۹۴۹م
- ۲- کردار، دکن اداره اشاعت اردو، ۱۹۴۴م
- ۳- کانجی هاوس دکن، کتابخانه خیابان عابد، ۱۹۳۸م
- ۴- وقتی که من خانم جوان بودم، لاهور، مست قلندر بك دپو، ۱۹۴۲م

(د) افسانه ها:

- ۱- نگینه ها، لاهور، مکتبه ادب نواز کشمیری بازار، ۱۹۵۲م
- ۲- خمیازه، لاهور، عالمگیر بك دپو، ۱۹۳۶م
- ۳- طلسم حیات، لاهور، ملك دين محمد و پسران، ۱۹۳۸م
- ۴- حسن و شهاب، بمبئی، کتابخانه تاج آفیس، ۱۹۴۵م
- ۵- پیمانہ ها، دهلی، مشهور پبلشنگ هاوس، ۱۹۳۶م
- ۶- میخانه ها، ایضاً ۱۹۴۸م

در مجموعه های اردوی وی ابیات فارسی هم شامل می باشند. مسوده ای از ابیات وی بعنوان گلهای تازه، هنوز به حلیه چاپ آراسته نشده است.

(ه) کتب متنوع:

- ۱- کاروان حجاز (سفرنامه حج ۱۹۵۴) کراچی ۱۹۵۶م
- ۲- رسول (ص) آخرالزمان (سیرت پاک رسول (ص)) دکن مکتبه علمیه چهارمینار، ۱۹۳۶م
- ۳- خدا و کائنات، چاپ دکن، اداره اشاعت اردو، ۱۹۴۴م
- ۴- نقش توحید، سه مقاله مفصل شماره ویژه مجله فاران (۱۹۵۸م)

آقای طالب هاشمی بعضی از نوشته های ماهر القادری را مرتب ساخته

بچاپ رسانده است بشرح زیر:

۱- سیاحت نامه ماهر ، حسنات اکادمی منصوره ، لاهور ۱۹۸۷م

۲- یاد رفتگان (در دو جلد) ، نوشته های ماهر درباره وفیات معاصرین

البدر پبلی کیشنز، لاهور ، ۱۹۸۴م

۳- ذکر جمیل (طبع جدید باضافه مطالب) حسنات اکادمی ، منصوره

لاهور ۱۹۸۹م (۲)

شعر و موضوع های شاعر:

ماهر القادری طبع سرشار و وقادی داشته و بنا بر مطالعه وسیع

به موضوعهای متنوعی دست زده است. او شاعر متدین طراز اول اردو است که

در سایر اصناف شعر ابیات سروده است. او محافظ ادب اسلامی و معتقد به ادب

برای زندگی بوده است. محتویات آثار وی از فهرست فوق مبرهن است. شعر

فارسی وی هم در قوالب و اصناف متفاوت است ولی گویا به مثنوی و قطعه

زیاد توجه داشته است. البته موضوعات شعری وی را نعت رسول اکرم (ص)

بیشتر احتیامی کند که در مجسوعه های "ذکر جمیل" و "فردوس" و نیز در

شماره های مختلف ماهنامه "فاران" دیده می شود.

اشعار نعت و منقبت:

چندبیت شعاردوی وی (با ترجمه فارسی) در زیر نقل می گردد که اکثر

اینها فارسی نعا یا اقرب به فارسی می باشند:

کیف و مستی کا ہے اک پیغام رنگین تیرا نام
 انبساط روح کی دعوت ترا ذکر جمیل (۳)
 (نام تو یک پیغام رنگین کیف و سر مستی است و ذکر جمیل، تو دعوت
 انبساط روح می باشد)

محمد مصطفیٰ کے مکتب عرفان سے ملتی ہے
 خردمندی، فراست، حکمت و تدبیر و دانائی (۴)
 السلام ای رحمته للعالمین
 السلام ای مرکز دنیا و دین
 ای پناہ خستہ حالی السلام
 مظہر شان جمالی، السلام (۵)
 السلام ای پیشوای اولین و آخرین
 آپ ہی کا سب تصدق ہے وہ دنیا ہو کہ دین
 (ترجمہ: مصراع آخر شعر قبل : دنیا باشد یا دین ، ہمہ توسط و طفیل
 شماس)

منقبت های حضرت علی (ع) :

۱- (ولادت):

کہا صلی علی سب نے، فلک سے بھی خطاب آئے
 قدمبوسی کی خاطر آفتاب و ماہتاب آئے
 جلو میں دین و ایمان، علم و دانش ہم رکاب آئے
 زمیں کی جاگ اٹھی قسمت جناب بو تراب آئے (۶)

ترجمہ:

ہمہ "درود باد پر شما" گفتند از آسمان ہم صدا برخاست. آفتاب و ماہتاب ہم
برای تقبیل قدم جناب امیر آمدند. دین و ایمان نیز علم و دانش
ہم رکاب وی در رسید. جناب بوتراپ (پدر خاک) کہ ولادت یافتند بخت
زمین بیدار گردید.

۲- فضائل:

باب مدینة العلوم، صاحب ذوالفقار بھی
شامل پنجتن بھی ہیں، شامل چار یار بھی
نان جوین غذا مگر فاتح خیبر و حنین
علم کے شہر یار بھی، فقر کے تاجدار بھی
زوج بتول فاطمہ (ع)، صاحب تاج "لافتی"
باعث فخر کائنات، نازش روزگار بھی
قدر شناس مرتبت، زمزمہ سنج منقبت
قمری و صاصل و ہزار، موجہ آبشار بھی
نام خدا حسن (ع) حسین (ع)، دونوں علی کے نورعین
باغ نبی (ص) کے پھول ہیں، پھول نہیں بہار بھی
یاد نجف میں آنکھ سے اشک رواں جو ہو گئے
آئینہ خیال سے دہلنے لگا غبار بھی

ترجمه:

سبب مدینه العلوم، صاحب ذوالفقار هم شامل پنجتن هم او شامل چار یار هم
 نان جوین غذا ولی فاتح خیبر و حنین علم را شهریار هم، فقر را تاجدار هم
 زوج بتول فاطمه (ع)، صاحب تاج "لافتی" باعث فخر کائنات، نازش روزگار هم
 قدر شناس مرتبت، زمزمه سنج منقبت قسری و صلصل و هزار، موجد آبخار هم

ترجمه منشور دو بیت آخر:

حسن (ع) و حسین (ع) که اسم (صفت) خدا اند، هر دو نور عین
 حضرت علی (ع) می باشند. آنان گل باغ نبی (ص) اند، بلکه بهار آن
 باغ هم ایشانند. در یاد نجف وقتی که اشک از چشم روان گردید، غبار از
 آئینه خیال هم پاک زدوده شد.

نعت و مناقب در فارسی:

در زیر نعت فارسی ماهر القادری نقل می گردد. بدنباله آن منظومه مناقب
 بعضی اولیاء هم ارائه می گردد.

پیام آمده "الکتاب" آمده به نام محمد خطاب آمده
 تجلی حق بی نقاب آمده که ذات رسالت ما ب آمده
 شب کفر و طغیان به پایان رسید سحر جلوه کرد آفتاب آمده
 زهی شهبواری! عجب رهبری! که فتح و ظفر هم رکاب آمده
 عذابی رسیده به خسر و قمار قیامت به چنگ و ریاب آمده

جهان حرف "انا فتحنا" شنید خوشا ! مژده فتح باب آمده
 به هر شاخ صبح بهاران رسید به گلزار گیتی شباب آمده
 نگاه مسلمان حیا پیشه کرد زنان را چو حکم حجاب آمده
 ببوسید ماهر ضریح رسول (ص) دعای دلش مستجاب آمده (۷)

مناقب اولیاء الله:

اولیاء الله در بزم وجود هر نفس سازند با ذکر و درود
 جسم ایشان پاک جان ها پاک تر گرم و روشن مثل تابنده شرر
 معرمان خاص و دانایان راز اهل دل ، اهل نظر ، اهل نیاز
 بندگان با صفا ، مردان حر امتثال امر حق در خواب و خور
 محو ذکر و فکر حق در نیم شب مثل چوب خشک پیش حکم رب
 صد هزاران شکر بریک نان جو در عمل چون شه سواران تیز رو
 از خشیت چشم ایشان اشکبار در غم روز قیامت بی قرار
 مرحبا ! این آهوان خورش نهاد پاک دل قدسی صفت جنت نژاد
 مسلک این بندگان صدق مقال مشرب این عاشقان اکل حلال
 دین این آزادگان در جزو و کل اتباع اسوه ختم رسل (ص)
 این سبک روحان بزم اتقا این نگهداران شرع مصطفی (ص)
 راز داران نکات کاف و نون حاملان منصب "لا بحزنون"
 راه حق را با جبین پیمرده اند هر کسی را بهر کاری ساختند (۸)

ایتک قطعہ بہ عنوان قند پارس از مرحوم ماهر القادری تقدیم می گردد.

قند پارس

رشک صنوبر و گلاب ، غیرت لاله و سمن من که خزان باغ خود تو که بهار هر چمن
 عشق بمشکل کوهکن، حسن به رنگ پیرزن عشق تعام سادگی، حسن تعام مکر و فن
 ای که تو به هر نفس بویط و چنگ سازگار وقت خرام ناز تو گرمی راه نغمه زن
 بر ورق جهان نوشت مصر عجب حکایتی حسن شکست جام دل ، عشق درید پیرهن
 محرم کیف سرمدی کرد دل و نگاه را باده ساغر نوی ساغر باده کهن
 از نظر و عمل بساز ، خانه خود جهان خود در ره شوق و آرزو ، راهنما نه راه زن
 غنچه شوق چیده ام ، در شب ماه دیده ام جان بهار گلستان ، روح روان انجمن
 صبح مرا خراب کرد ، خال جبین پارسی شام مراتباه کرد قشقه دخت برهن
 در نظر جمال بین به زهزار بحر و بر قطره شبینم سحر ، بر سر برگ نسترن
 فرق نیاز و نازین ، محرم راز دهر شر حسن عزیز هر کجا ، عشق غریب در دهن
 ماهر خسته حال را شاعر خوش مقال را شومی بخت واژگون ، حیف فتاد در دکن

غزل سرائی:

غزل زیر ماهر القادری موسوم به "باده شیراز" بعنوان مثال نیز نقل می گردد.

این فرصت هستی است که شمع سر راهی

حیف است بر آنان که نه کردند گناهی

در میکند عشق تمنا به روشند

پیمانہ به پیمانہ ، نگاہی به نگاہی

در فکر تو بیگانه گذ شیتم ز عالم

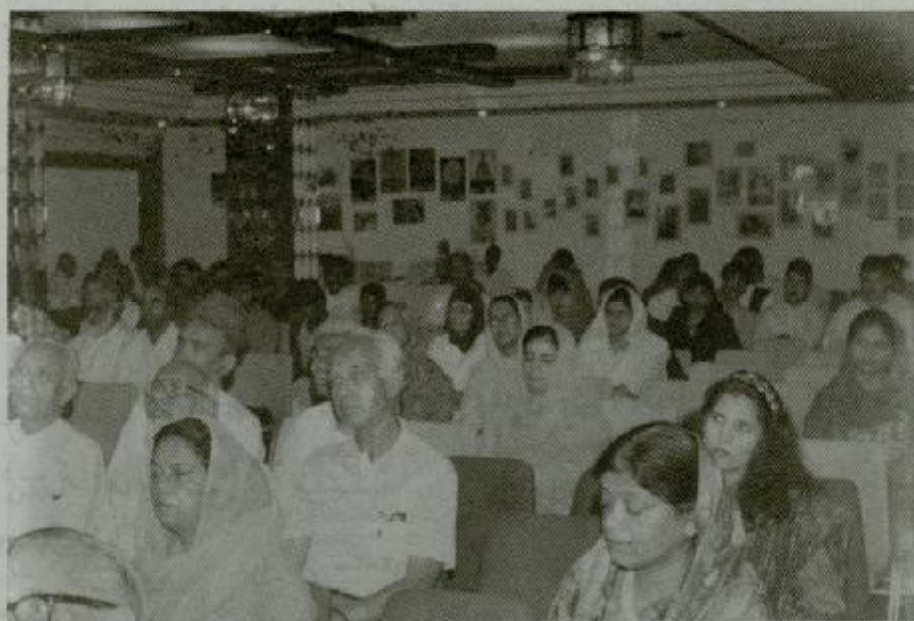
هر چند که هر ذره طلب کرد نگاہی

عشق است به هر لحظه ، طلبگار تمنا

در انجمن شوق کجا فرصت آهی (۹)

حواشی و توضیحات:

- ۱- مأخوذ از ماهنامه "فاران" (شماره خصوصی ماهر القادری) دسامبر ۱۹۷۸م، کراچی نیز از مجله نظریه پاکستان (بیاد اقبال و ماهر) اداره میر ادب کراچی، ژوئن ۱۹۸۱م
- ۲- ایضاً
- ۳- ذکر جمیل، طبع جدید، صفحه ۵۹
- ۴- ماهنامه فاران، سپتامبر ۱۹۷۷م، صفحه ۳۹
- ۵- ذکر جمیل، طبع جدید، صفحه ۱۰۵
- ۶- ماهنامه "فاران"، کراچی، دسامبر ۱۹۷۸م، صفحه ۱۱۱
- ۷- بیاض ماهر (چاپ نشده) موسوم به گل‌های تازه که پیش برادرش آقای مسرور حسین در کراچی نگاهداری می‌شود.
- ۸- "گل‌های تازه" ارجاع شده در "۷" فوق.
- ۹- فارسی گوینان پاکستان از دکتر سید سبط حسن رضوی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۹۴هـ / ۱۹۷۴م ص، ۵۱۲.



عکس‌های سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره

دکتر سید احسن الظفر

دانشگاه لکهنؤ-هند

مسئله "حیرت" در کلام بیدل

ز درس دیده و دل از من بیدل چه می پرسی

سراپا حیرتم حیرت، نمی دانم چه فهمیدم

مسئله "حیرت" یکی از مطالب مورد علاقه شدید بیدل بنظر می رسد که تقریباً در همه آثار خود مطرح کرده است. حیرت چیست و ارزش آن چیست؟؟ باید اول به این پرسشها پاسخ داد.

"حیرت" واژه عربیست. می گویند:

"حار الرجل یعنی نظر الی الشئی فغشی بصره" (۱)، یعنی حار الرجل هنگامی می گویند که آدمی چیزی را می بیند اما چشم وی از درک کنهش باز و عاجز می ماند. پس حیرت در لغت عبارتست از "سرگشتگی" و کسیکه می خواهد به هدف خود رسد اما پیچیدگی راه و یا نقص در فهم او، وی را از رسیدن به هدف باز می دارد می توان آن شخص را "متحیر" گفت. اما "حیرت" در تصوف مقامیست بس بلند و مهم. حضرت جنید بغدادی می فرماید:

"مرزیکه آنجا عقل و دانش در ادراک توحید پایان می رسد و از کار افتد "حیرت" نامیده شود" (۲) و حصری می نویسد:

"ایزد متعال آدم را از رسیدن بکنه ذات خود باز داشته است و تنها توسط مظاهر طبیعت آنها را رهنمون بوجود خود شده. اینست که قلوب او را

می شناسند و عقل و دانش نمی تواند بسراغش رود". (۳)

بیدل نیز همین مفهوم را در نظر داشته. وی گفتاری تحت عنوان "هجوم حیرت" نوشته و باهمه توانائی قلم که داشت آنرا مورد بحث قرار داده است. اینک برخی از اقتباس‌های از آن:

"مشاهده نگارستان صور اعتبار تکلیف حیرت او لوالابصار، و تصوّر رنگ آمیزهای این بهار غبار دیده بیدار. بهر راهیکه قدم تامل گذاری بیسر و پانی دلیل است، و بهر صورتیکه سعی توجه گماری ناشناسانی بقیل. در خط پرکار هر جا نهایت گمان برند بدایت می جوشد، و هر کجا آغاز تصوّر نمایند انجام می خروشد. هر فردی از افراد دهبان نمود آینه دار تحیر است، و هر جزوی از اجزا و نسخه ظهور شیرازه بند مجموعه تفکر" (۴).

بیدل درین گفتار برآستی اشاره بآیت کریمه "ان فی خلق السموات...

(سوره بقره، آیه ۱۶۴)" کرده که درآن دانشوران مأمور به تفکر در آفرینش آسمان و زمین و آمد و شد شب و روز شده اند که علامتهای وجود ایزد متعال و قدرت بی پایان اوست.

واقعاً "حیرت" نتیجه تفکر در آیات انفس و آفاقتست. انسان با فهم کوتاه می خواهد بکنه ذات ایزد رسد اما باهمه تلاشهای پی گیر نمی تواند بسراغ آن رود، زیرا او باقیست و مافانی، و او بی نشانست و مانشان، لذا امر شد که مظاهر جمال مطلق را مورد بررسی قرار دهند. و بدین ترتیب او به عظمت و بزرگی جلال مطلق پی خواهد برد، چنانکه امام غزالی در "کیمیای سعادت" نوشته است:

"ابن عباس (رض) می گوید: قومی تفکر می کردند در خدایتعالی. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: تفکر در خلق او کنید، و در وی تفکر نکنید که طاقت آن نیارید و قدر او نتوانید شناخت"، و عایشه (رض) می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز می کرد و می گریست، گفتم: چرا می گریی و گناه تو عضو کرده اند؟ گفت: چرا نگریم و این آیت بمن فرود آمده ان فی خلق السموات ... پس گفت: وای بر آنکس که این نخواند و درین تفکر نکند." (۵)

و برای اینکه موضوع را قدری روشن تر کنیم کمی به حاشیه می رویم. هنگامیکه آیت والهکم اله واحد... (سوره بقره: ۱۶۲) (یعنی معبود حقیقی برای همه شما تنها آن ذات ایزد یکتا است) نازل گردید، کفار مکه بشگفت آمده پرسیدند چطور ممکن است تنها یک هستی در خود پرستش جمله موجودات باشد؟ آنکه آیت مزبور (ان فی خلق «سوره بقره، آیه ۱۶۴») نازل گردید یعنی در آفرینش آسمانها و زمین و در گردش شب و روز و در کشتیهائیکه روی سینه اوقیانوس با کالاهای سودمند برای مردم شناوری می کنند، و آنچه از باران از آسمان نازل کرد و زمین را پس از آنکه مرده بود زنده کرد و آنچه از هر گونه حیوانها در آن گسترده، و در بجنبش آوردن باد و ابرهائیکه میان آسمان و زمین آویخته شده اند (در همه اینها) علامتهائیکه برای وحدانیت، قدرت و حکمت ایزدتعالی برای کسانی که از عقل و دانش بهره دارند. (۶)

بدین طریق می بینیم که ارباب دانش مأمور به بررسی در مظاهر طبیعت

بدینجهت هستند که انسان در ادراك كنه ایزد عاجز است و این تنها موجودات است که توسط بررسی در آن می تواند قدرت خدای توانا و یگانه پی برد.
بیدل بدین نفاست گوید:

باوج کبریا کز پهلوی عجز است راه آنجا
سرمونی کز اینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا
جلوه او داد فرمان نگه آینه را
هاله کرد آخر بروی همچو ماه آینه را

بدین مناسبت بیدل "عجز بشر" را نیز در کلام خود مطرح کرده و آنرا بشیوه های مختلف بیان کرده:

کبریا گم بود در تمهید عجز تا گدا گفتمی شه آوردیم ما
درپرده های عجز سری و اکشیده ایم چون درد در شکست دست آشیان ما
جا سجده سرشتانرا جز عجز پناهی نیست امید رسا داریم چون سربه ته مرها
شکوه کبریای او ز عجز ماچه می پرسى نگه جز زیر پانمود سرافتاده ای ما را
حتی شادروان آقای نیاز فتحپوری نویسنده معروف زبان اردو و سر دبیر مجله "نگار" می نویسد:

"بیدل در همه آثار منظور و منشور خود تنها يك فلسفه را ارائه داده است و آن عبارتست از اینکه نمی توان بکنه ایزد متعال رسید و بشر درین باره کاملاً در مانده است. درین زمینه او مسئله وحدت الوجود را نیز مطرح کرده و تحت همین نظریه او آنقدر مطالب بلند و دقیق و احساسات پاکتری بیان کرده است که ذهن هرکس و ناکس نمی تواند بدان پی ببرد". (۷)

اما منشأ عجز بشر در رسیدن بکنه ایزد براستی "حیرت" است، و بیدل درین زمینه يك گام جلو تر رفته می گوید که عقل کوتاه، نمی تواند پی به حتی اسرار و رموز کاینات ببرد تاچه رسد بکنه ایزد تعالی.

"غبار شب بی دامن افشانی روز سرمه واری صورت نمی بندد، و جمال صبح بی آشفتن طره شام نیم شکن تبسم نمی خندد. درینصورت خیال، از ادراک تقدّم روز بر شب جز درس "حیرت" چه آموزد؟ و عقل، در بیان تاخّر شب از روز غیر از شمع خموشی چه افروزد؟ ثابت قدمان وادی تأمل را با آنکه جادهٔ نگاه بمنزل منتهی است در وصول تحقیق این مقام لغزش گمراهی.....

بر رمز کارگاه ازل کیست و ارسد

ما خود نمی رسیم مگر عجز ما رسد

درین وادی جهد خرد قدمی بجستجو نگشود که چون زبان لال به حکم انفعال نه پیوست... اگر چشمی واگشوده ای بحیرانی باید ساختن، و اگر به شعوری اندیشیده ای به بیشعوری پرداختن. سیّاح بادیهٔ تحقیق را وصول راحت مرکز دایره حیرانی بودن است، و خواص دریای تفکر را ساحل جمعیت به غبار کوچهٔ نادانی فرسودن". (۸)

حال که مفهوم "حیرت" بکلی روشن شد می خواهم توجه خوانندگان را بارزش آن جلب کنیم. شادروان دکتر اقبال شاعر معروف فارسی و اردو راجع به "حیرت بیدل" می نویسد:

"افلاطون می گوید: حیرت ما در همه دانشهاست. میرزا عبدالقادر بیدل از جهت دیگر بر این می نگرد و می گوید:

نزاکتهاست در آغوش میناخانه حیرت

مژه برهم مزین تا نشکنی رنگ تماشا را

حیرت افلاطون بدانجهت دارای اهمیت است که انگیزه پرسش دربارهٔ اوضاع جهان را در ما بوجود می آورد اما بیدل خود حیرت، را به اعتبار می نشاند. بدون توجه بنتائج و یا عوارض ذهنی آن. غیر ممکن است کسی بتواند زیباتر از بیدل مضمونی را باین لطافت پیرواند. (۹)

اما بیدل خودش در نامه ای اهمیت "حیرت" را ذیلاً توضیح می دهد:

"تأمل انقلاب ازمنه و امکانه امکانی جلای آینه حیرت است، و تخیل تغیر کیف و کم اعیان رفع زنگارهای غفلت. اینجا امداد "حیرت" حوصله بخش عروج نظر می باشد، و اعانت و تسلیم، چهره کشای علامات فتح و ظفر حصول این نشه از ساغر آگاهی حق شمرد نست، و از شهود این کیفیات باسرار حضور مطلق راه بردن". (۱۰) یعنی آنچه از دگرگونیها در زمان و مکان کابنات روی می دهد آنها را مورد بررسی قرار دادن دل را که آینه حیرت است جلا می بخشد و نظر را به وسعت و پهنائی و رفعت و بلندی همکنار می کند. همین است ارزش حیرت. در نامه دیگر بهمین مطلب اشاره می کند:

"تماشای چمنستان صنع را اگر سودی در نظر است فرصت "حیرت" رنگ

آمیزیهای آثار است، و مهلت تأمل کیفیات احوال و اطوار". (۱۱)

براستی این درس را بیدل در محضر یکی از اساتید روحانی خود که شاه کابلی نام داشت و در دهلی بدو برخوردش اتفاق افتاده بود، گرفته،

هنگامیکه شاه مزبور شعری خواند:

از ما با ماست هرچه گوئیم همچو تونی دگرچه گوئیم

بیدل از و راجع بگوینده اش پرسش کرد، و شاه در پاسخ گفت:

"از ماست، شبه چیست؟"

و آنگاه روی زمین دراز کشیده اظهار داد:

"اینجا گشاد چشم غیر از "حیرت" چیزی ندارد باید خوابید" (۱۲)

بعد بیدل آنرا بعنوان یکی از آیین‌های زندگی پیش گرفت و در دریای آن غرق

شده می گوید:

بسکه آشوب غبار حیرتم پوشیده چشم

صورت آینه من نیز رفت از یاد من

حیرت یعنی ذوق تفکر و تجسس بیدل در مظاهر طبیعت و تلاشها

برای رفتن بسراغ حقایق آنقدر روبافزایش رفت که حتی چشمانش را هاله کرد

و چنان در خود مستهلک کرد که صورت آینه دل هم از یادش رفت. بیدل به

اثر اجرای دستور قرآنی راجع به تفکر در کاینات، حیرت سرپایش را تا

آندرجه فرا گرفت که می گوید:

در چار سوی دهر گذر کرد خیالم لبریز شد از حیرت آینه دکانها

و نه تنها ازان لذت بی اندازه می برد بلکه دیگران را توصیه می کند

که اگر می خواهند مرز دانش را پهتتر کنند لازم است جمله کتابهای دانش را

بکنار گذارند و توسط بررسی درکاینات سواد دیده خود را روشن کنند:

سواد نسخه دیدار تا روشن توان کردن

بآب حیرت آینه باید شست دفترها

و او خودش این تجربه را گرد آورده است:

این دل حیرت سرا از نقش قدر تنها پراست

ذره از سامان مهر و قطره از دریا پراست

و حلاوت حیرت توجه او را آنقدر جلب کرد که توفیق تحبیر از ایزد متعال

مسئلت دارد:

یارب! تو بحیرتم هم‌آغوشی بخش در مخلصه شعور کمهوشی بخش

از اندیشه آینده خلاصم گردان از یاد گذشته‌ها فراموشی بخش

دو چیز است که دل‌های انسان را دچار اضطراب و دلهره بزرگی کرده

است: اندیشه آینده و یاد گذشته. تا شعور پا برجاست و عقل در ظرف خود

در حال انجام تکالیف خود است این دو عامل دل و دماغ وی را دچار المهای

بیکران می‌کند زیرا از سویی یاد ناراحتیها و ناخوشیهاییکه در زمان گذشته

بدان مواجه شده ایم زندگانی ما را تلخ می‌کند و از سوی دیگر این اندیشه

که آینده ما چطور خواهد گذشت همه آرامش خاطر را از ما می‌رباید. بیدل

می‌گوید این هر دو خیال ناشی از شعور است. لذا از خدا خواستار بیهوشی و

بیشعوری است تا بلاهائیکه بدست شعور کشیده است از دور شود. اما این

بیهوشی وقتی بدست خواهد آمد که ما بر اثر تفکر در کاینات دچار حیرت

شویم و دران مقامی بدست آریم که حتی هستی ما از یاد ما برود، و در

نتیجه تحت تأثیر هیچگونه از عذابهای زندگی زود گذر نخواهیم قرار گرفت.

و این ارزش دیگر حیرت است، شاید بنا بر همین امر بیدل خودش را "حیرت سرشت ازلی" لقب داده. (۱۳)

در پایان این گفتار بيمورد نباشد اگر ترکیبها و تعبیرهای بیدل راجع به "حیرت" کمی روشن کنیم. از مطالعه آثار او معلوم می شود که در بسیاری موارد بیدل ترکیب "آئینه حیرت" و "حیرت آئینه" بکار برده است. اول باید واژه آئینه را بررسی کنیم بعد اضافه آن به حیرت که گاهی تشبیهی و گاهی مقلوبیست. راجع به "آئینه" مرحوم دکتر سعید نفیسی می نویسد:

"آئینه با همزه درست نیست زیرا که در زبان فارسی همزه وجود ندارد، اصل این دو کلمه با دو "یا" یعنی "آئینه" است و مخفف آن می شود "آینه" که یای دوم را حذف کرده اند، اصل کلمه "آبگینه" بوده که اصلاً بمعنی شیشه یعنی آبگونه و مانند آب است و رنگ آب دارد، بمرور زمان آبگینه، آینه شده است" (۱۴)

و راجع بویژگیهای آئینه بیدل می نویسد:

"آینه تا کدورت دارد تسلیم خراشش ضروریست، و چون بصیقل رسید در انطباق خوب و زشت ناصبوری" (۱۵) و در شعر زیر همین اختصاص آینه را بیان می کند:

بد و نیک است یکرنگی هوس آینه را نیست اظهار خلاف هیچکس آینه را
حاصل این هر دو نثر و نظم همین است که آینه استعداد مخصوصی دارد
برای عکس پذیری و هرچه از اشیا در برابرش قرار دارد همانطور آنرا در
عکس خود نشان می دهد، و حال به تعبیر "حیرت آینه" متوجه شویم بیدل

این ترکیب را در چهار عنصر بقرار زیر بکار برده است.

"نگاهی بود چون حیرت آینه بی نیاز جوهر شناسی" (۱۶)

اینجا نگاهی را که در ایام کودکی داشت به "حیرت آینه" شباهت داده و وجه شبه در میان آندو همانا "بی نیاز جوهر شناسی" قرار داده است پس تعبیر "حیرت آینه" هر کجا بکار برده است مفهومیست که در آنست که دل مثل آینه است هر چه از تمثالها در مقابلش می آید تنها صورت ظاهرش در آن منعکس می شود. و حقیقت و جوهر اشیاء در آن منعکس نمی شود. بنا برین می توان گفت که آینه از جوهر شناسی عاریست و اضافه "حیرت" به آینه، اضافه تشبیهی است یعنی درست مثل حیرتیکه نتیجه نارسائی بکنه اشیاست آینه، هر چند که تمثال اشیاء در آن منعکس شود، از ادراک حقایق آن عاجز است چنانکه در شعری بیدل بدان اشاره کرده است:

آینه را به قسمت "حیرت" قناعت است

زین جوش خون بس است که رنگی بمارسد

تا گرد باد من بهوائیست پرفشان

بیدل بکنه ذره رسیدن کجا رسد

پس منظور بیدل ازین گونه تعبیرهای ("حیرت آینه" و "آینه حیرت")

آنست که دل بر اثر تفکر در نسخه کاینات تنها صورت آنها در آن منعکس

می شود و حقایق اشیاء بیرون از دسترس اوست، و اینک برخی از اشعار:

حسن هر جا دست بیداد تجلی واکنند نیست جز حیرت کسی فریادرس آینه را

بیدل اندر جلوه گاه حسن طاقت سوز او جوهر حیرت زبان عذر خواه آینه را

امتیاز جلوه از ما حیرت آرایان مخواه دور گرد دیده می باشد نگاه آینه را
 بسکه چون جوهر آینه تماشا نظیریم می چکد خون تحیر ز رنگ و ریشه ما
 رمز دو جهان در ورق آینه خواندیم جز گرد تحیر رقمی نیست در اینجا
 از حیرت دل بند نقاب تو گشودیم آینه گری کار کمی نیست در اینجا
 تحیر مژده حسن بهاری داد کز شوقش چو اشک از دیده تا دامن دل آینه ها چیدم
 و در مثنوی "عرفان" این موضوع را بشیوه جالب و روشن و گیرا

بیان می کند:

نفسی محرم تحیر باش	جیب آینه تفکر باش
گه درین جلوه زار یاس مآل	داشتم سیر رنگ و بوی خیال
گاه افسرد آتش هوسم	داغ دل شد ز سوختن نفسم
همچو شمع از خیال دور اندیش	سفر جیب خویشم آمد پیش
جای دیگر نیافتم راهی	کندم آخر بجیب خود چاهی
اینقدر واشگافت فطرت من	که جهان نیست غیر صنعت من
هرچه گل می کند بهار من است	آنچه پر می زند غبار من است
کیستم کز خودم شعوری نیست	آفتابم بجیب و نوری نیست
من ز من دور و فکر عجز اندیش	درپی خویش رفته ام از خویش
همچو پرکار هرچه پیمائیم	از خط خویش بر نمی آئیم
لیک تا وارسم بمر کز خویش	عجز ادراک جوشدم پس و پیش
عقل را کی بفهم خویش رهست	خط پرکار چشم بی نگهست
ماهان حیرت زمین گیریم	نقش تسلیم و ننگ تصویریم
ساز عجزیم بسته خم و پیچ	رنگ و عرض شکست باقی هیچ ^(۱۷)

حواشی:

- ۱ - المنجد ، ص ۱۵۹
- ۲ - رساله شیخ عبدالباقی انصاری ، مترجم مولوی محمد حلیم ، ص ۷۶
- ۳ - ایضاً ص ۷۷
- ۴ - چهار عنصر ، مطبوعه نولکشور ، ص ۴۸۸
- ۵ - کیمیای سعادت ، ص ۴۹۵
- ۶ - قرآن مجید مترجم مولانا محمود الحسن و و حاشیه مولانا شبیر احمد
(سوره بقره آیت ۶۴ ، ۱۶۳) ص ۳۱ ، ۳۰
- ۷ - مجله نگار ، مارس ۱۹۲۶ میلادی
- ۸ - چهار عنصر ، مطبوعه نولکشور ص ۴۹ ، ۴۹۴
- ۹ - یادداشت‌های پراکنده از علامه محمد اقبال مترجم دکتر محمد ریاض
ص ۶۲ ، ۶۳
- ۱۰ - رقعات بیدل ، مطبوعه نولکشور ، ص ۱۳۵
- ۱۱ - ایضاً ص ۲۰۱
- ۱۲ - چهار عنصر ، مطبوعه نولکشور ، ص ۴۲۵
- ۱۳ - رقعات بیدل ، ص ۹۲
- ۱۴ - در مکتب استاد ، ص ۱۳۷
- ۱۵ - چهار عنصر مطبوعه نولکشور ، ص
- ۱۶ - چهار عنصر مطبوعه نولکشور ، ص ۲۹۹
- ۱۷ - کلیات بیدل ، چاپ کابل ج ۳ ، ص ۱۰۳

به تصحیح و مقدمه
دکتر سید حسن عباس (تهران)

رساله در شرح بیت امیر خسرو دهلوی از جامی

امیر خسرو دهلوی در دنیای سخنوری نامی است معروف زبان زد خاص و عام که "در اختراع معانی و کشف رموز غریب نظیر خود نداشت اگر استادان نظم و نثر در يك دو فن بی همتا بودند، امیر خسرو در جمیع فنون ممتاز و مستثنی بود" (۱). "وی سلطان الشعراء و برهان الفضلاء است، در وادی سخن یگانه عالم و نقاده نوع بنی آدم است. وی در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایانی ندارد، آنچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن و انواع آن دست داد هیچ کس را از شعرای متقدمین و متاخرین نداده.. (۲). "عشقبازی حقایق را در شیوه مجاز پرداخته بلکه با عرائس نفائس حقایق عشق باخته، جراحات عاشقان مستهام را اشعار ملیح او نمک می باشد و دلهای شکسته خستگان را زمزمه خسروانی او می خراشد، بادشاه خاص و عام است از آنست که خسرو نام است و در ملک سخنوری این نامش تام است" (۳).

خسرو در آغاز سخن گویی بیشتر به قصائد پرداخته بود و در قصیده گویی متتبع انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی و کمال اصفهانی است البته در بیان معرفت و مواعظ و حکم از سنائی و خاقانی پیروی نموده و قصاید او که دارای مضامین پند و موعظت، تصوف و سلوک، فلسفه و الهیات و توحید و

نعت رسول مقبول (ص) می باشند بسیار گران قیمت محسوب می شوند. خسرو در موضوع توحید و عقاید دینی قصیده "جنات النجات" در جواب قصیده سنائی سروده که بسیار بلند پایه است، همچنین در جواب قصیده "مرآة النظر" خاقانی به مطلع:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبانداش

دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش

قصیده "مرآة الصفا" را به نظم در آورده. مولانا جامی نیز پاسخ آن را در قصیده "جلاء الروح" گفته و در محاکمه هر سه قصیده خود اعتراف نموده است که قصیده من به پایه قصیده خاقانی و خسرو نمی رسد.

تأثیر امیر خسرو دهلوی بر مولانا جامی نمایان است و او به شیوه های مختلف یادی از امیر خسرو کرده و وی را سر آمد شعرا توصیف نموده است و پایه نظم خسرو را آن اندازه بلند می بیند که جوابگوی او را بیهوده می پندارد. (۴)

دید چو جامی بلند پایه خسرو بیهده در معرض جواب در آمد

خود را در غزل عاشقانه پیرو خسرو معرفی می کند:

جامی از خسرو همی گیرد طریق سوز و درد

طور او نبود خیالات محال انگیختن (۵)

مولانا جامی در پیروی امیر خسرو دواوین خود را به سه قسمت تدوین نموده است: (۱) فاتحة الشباب (۲) واسطة العقد (۳) خاتمة الحیوة؛ و جواب خمسة امیر خسرو گفته است بلکه بهتر بگوئیم که خود را در مثنوی سرائی

مقلد حکیم نظامی و امیر خسرو دهلوی متعارف نموده است و بارها با بسیار عظمت و احترام نام آنان را برده است. همین تأثیر بیش از حد وی را وادار کرد که بیتی عرفانی زیر امیر خسرو دهلوی را شرح کند:

ز دریای شهادت چون نهنگ لا بر آرد سر

تیسّم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش

غیر از بیت مزبور، جامی بیت ذیل امیر خسرو دهلوی را که در قران السعدین (چاپ علیگر ۱۹۱۸ ص ۱۴۵) آمده، نیز شرح کرده است.

ماه نوی کاصل وی از سال خاست گشت یکی ماه به ده سال راست (۶)
این بیت در تعریف کشتی است و وقتی که مولانا جامی با این بیت امیر خسرو دهلوی برخورد کرد در فهمیدن معنی سال و ماه متردد شد و سر انجام در تفسیر این بیت رساله ای تصنیف نمود که خاتمه آن بر این جمله می باشد:
"چیزی خواسته که بزبان هند مخصوص باشد".

و وقتی که شیخ جمالی دهلوی پس از ۸۹۷ هـ / ۱۴۹۲ م در سفر خراسان با جامی درهرات ملاقات نمود، جامی درباره بیت مذکور قران السعدین از جمالی دهلوی استفسار کرد و شیخ جمالی گفت "سال نام درختی است که در هند پیدا می شود و ازو کشتی ها سازند". قیاس بر این است که مولانا جامی این شرح را قبل از ۸۹۷ تألیف نموده بود. این رساله در ایران چاپ شده است. (۷)

مولانا جامی شرح بیت "ز دریای شهادت.. را" بر حسب اشارت خدمت امارت مآبی سیادت انتسابی.. نوشته است، اما معلوم نیست و خود جامی

هم صراحت نکرده است که امیر سید مذکور کیست؟
 "جامی در این رساله کوتاه طبق عقاید ابن عربی صحبت از نوح بعنوان
 نماینده صفات تنزیهی پیش می آورد و می گوید که راه رجوع به عبد به عدم
 اصلی خویش ذکر است که ماسوی را فانی می سازد". (۸)

شارح اصطلاحات "دریای شهادت" و "تهنگ لا" و تشبیه "نوح" را توجیه
 نموده و بطور مجموع به شرح "لا اله الا الله" پرداخته است. ولی می گوید که
 "بجای لفظ "سر" کلمه "هو" باشد... و تشبیه کلمه "لا" به "تهنگ" بواسطه ابتلاع
 یعنی فرو بردن و ناچیز کردن اوست ماسوای حق را سبحانه در نظر ذاکر"
 سأل تألیف رساله:

از هیچ مأخذ معلوم نمی شود که جامی این شرح را بچه سالی برشته
 تحریر در آورده است، اما نسخه کلیات جامی که دارای این شرح نیز است و
 در ایاصوفیا استانبول نگهداری می شود در ۲۲ شعبان ۸۷۷ هـ در بغداد
 نوشته شده است. از این می توان حدس زد که این شرح قبل از ۲۲ شعبان
 ۸۷۷ هـ تألیف شده است.

شروح دیگر بر همین بیت خسرو:

(۱) غیر از شرح جامی، صدرالدین ابوالفتح سید محمد حسینی
 چشتی (م ۸۲۶ هـ / ۱۴۲۲ م) معروف به "گیسو دراز" عارف مشهور نیز
 این بیت خسرو دهلوی را شرح کرده است که همراه با یازده رساله او در
 حیدرآباد دکن در ۶ صفحه و در ۱۳۸۶ هـ / ۱۹۶۷ م در کراچی در صفحات
 ۱۴۳-۱۴۸ چاپ شده است. (۹)

(۲) شمس الدین محمد پسر یحییٰ نور بخشی متخلص به اسیری لاهیجی (م ۹۱۲ هـ) بعد از اتمام شرح گلشن راز نسخه ای از آن را برای مولانا جامی به هرات فرستاده و جامی رباعی زیر را در صدر جواب کتاب نوشته و برای اسیری ارسال داشت:

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز خرم ز بهار خاطرت گلشن راز
یک ره نظری بر مس قلبم انداز شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز (۱)
وی نیز بیت مزبور امیر خسرو دهلوی را شرح نموده است. او قبل از شرح بیت، بعضی اصطلاحات صوفیه را معنی کرده سپس در ضمن شرح کردن بیت امیر خسرو می گوید:

"آن کس که گفت: "ز دریای شهادت چون نهنگ لا برآرد هو" از "دریای شهادت" فنای تعینات مع تعین السالك ایضاً می خواهد، و شهادت به معنی شهود است و شهود عبارت است از ظهور حق باسم الماحی والمعید، و رفع تعینات در نظر دیده دل سالک، که آن دیده را قوت بصیرت می گویند، که نفس ناطقه انسانی بآن دیده ادراک معانی معقوله و لطایف و ارواح می کند، چون نهنگ لا بر آرد هو، یعنی ذات مطلق که هو عبارت از آن است نهنگ لا را که عبارت از تعین سالک است بر آرد، یعنی سالک را از مقام فناء فی الله به مقام بقاء بالله، و از سیر فی الله به سیر بالله رساند... و به نهنگ لا از جهت عدمیت تعین و تشخص تشبیه کرده است و می تواند بود که از دریای شهادت کلمه "لا اله الا الله" خواسته باشد، و نهنگ لا عبارت از کلمه لا، و وجه مشابهت میان نهنگ لا فناء اشیا است."

و در مورد این مصراع " تیعم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش" می گوید:

"نوح در این محل عبارت از صاحب کمالیست که از مرتبه فناء فی الله به مقام بقاء بالله رسیده، متحقق به جمیع اسما و صفات الهی شده باشد و تشبیه چنین کاملی به نوح از آن جهت است که در وقت طوفان هر که متابعت نوح کرد از موج بلا خلاصی یافت". (۱۱)

(۳) غلام علی قانع تتوی (م ۱۲۰۳ هـ. ق) نیز در ۱۱۹۹ هـ. ق به شرح همین بیت امیر خسرو پرداخته است و نسخه خطی آن در دانشکده شاه ولی الله، منصوره، حیدرآباد، پاکستان (مؤرخ ۶ شعبان ۱۲۵۸ هـ. ق) موجود است. (۱۲)

چاپ شرح جامی:
این شرح قبلاً یکبار در مطبع مجتبانی دهلی (هند) در سال ۱۳۲۹ هـ / ۱۹۱۱ م در مجموعه ای در صفحات ۸۹ - ۹۲ بطبع رسیده است. (۱۳)

نسخه های مورد استفاده:
۱- نسخه اساس: تهران، کتابخانه ملک، شماره ۴۷۹۵/۸ در کلیات جامی نوشته ۸۹۵ هـ (۳۲۹ پ - ۳۳۰)، در تصحیح ما با علامت "ملك" مشخص شده است. این نسخه یکی از نسخه های قدیمی شرح مزبور است.

۲- نسخه بدل: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۷۵۷۴/۱۷ (در مجموعه) زینا علیای اردکانی نوشته ۱۰۳۷ هـ، با علامت "دانشگاه" آمده است.

نسخه های دیگر شرح جامی نیز در دست است که مشخصات آنها را می توان در فهرست نسخه های خطی فارسی آقای احمد منزوی ج ۲ ص ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ و فهرست مشترك نسخه های خطی پاکستان ج ۳ ص ۱۵۸۷ دید.

پاورقی ها:

- (۱) برنی، ضیاء الدین: تاریخ فیروز شاهی، چاپ هند، ص ۳۵۹
- (۲) عبدالحق دهلوی: اخبار الاخیار، چاپ هند، ص ۱۹۹
- (۳) دولت شاه سمرقندی: تذکرة الشعراء، طهران ۱۳۳۸ هـ. ش ص ۱۷۹
- (۴) و (۵) و (۶) جامی: دیوان کامل جامی ویراسته هاشم رضی طهران، ص ۳۶۱ - ۳۶۲
- (۷) علی اصغر حکمت: جامی ترجمه و تحشیه و تکمله بزبان اردو از عارف نوشاهی، لاهور، ۱۴۰۳ هـ/ ۱۹۸۳ م، ص ۲۹۱ و ۳۴۹
- (۸) ویلیام چیتک: مقدمه بر نقد النصوص جامی، تهران ۱۳۹۸ هـ ص ۲۷
- (۹) عارف نوشاهی: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد، جلد اول ص ۶۵
- (۱۰) و (۱۱) اسیری لاهیجی: دیوان اشعار و رسائل بکوشش برات زنجانی تهران ۱۳۵۷ هـ. ش، ص یح، و ۳۳۲
- (۱۲) احمد منزوی: فهرست مشترك نسخه های خطی پاکستان، جلد ۳ ص ۱۵۸۷
- (۱۳) عارف نوشاهی: فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش، جلد یکم ص ۶۵۱، اسلام آباد، ۱۹۸۶ م

متن رساله

بسم الله الرحمن الرحيم

يامن لا رب غيره ولا إله سواه وفقنا في القول والعمل لا تحبه وترضاه؛

رباعيه (۱)

دل عشق ترا مزید بادا همه عمر در دید تو ناپدید بادا همه عمر
 لطفی کردی زما رهاندی مارا الطاف تو بر مزید بادا همه عمر
 اما بعد این کلمه چند است که برحسب اشارت خدمت امارت مآبی،
 سیادت انتسابی خصه الله تعالی به مزید التوجه الی جناب جلاله و جذبه
 بجذبات العنایة الی مشاهده جماله (۲) نوشته می شود در شرح معنی بیستی
 که بر دل و زبان بعضی از اصحاب نطق و بیان گذرانیده اند و به گوش هوش
 ارباب ذوق و وجدان رسانیده و آن اینست:

بیت

ز دریای شهادت چون نهنگ لا بر آرد سر (۳)

تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش

مرا به "شهادت" والله تعالی اعلم شهادة ان لا اله الا الله است و تشبیه او
 به دریا به سبب کمال احاطه اوست بحق سبحانه اثباتاً و بما سوی نعیاً و همه
 موجودات بلکه مفهومات در این دو منحصر حمل شهادت را برمقابل غیب،
 اگرچه این مقام مستبعد می نماید وجهی هست به تخصیص بر آن تقدیر که
 بجای لفظ "سر" کلمه "هو" باشد و اشارت به غیب هویت دارند و تشبیه کلمه
 "لا" به "نهنگ" بواسطه ابتلاع یعنی فرو بردن و ناچیز کردن است ما سوی حق
 سبحانه در نظر ذاکر:

مثنوی (۴)

لا نهنگیست کائنات آشام عرش تا فرش در کشیده بکام
هر کجا کرده آن نهنگ آهنگ از من و ما نه بوی مانده نه رنگ

(۵) و چون تیمم به مقتضای فْتَيْمَمَوْا صَعِيدًا طَيِّبًا [النساء / ۴] متضمن
معنی قصد و میل است به خاک که بموجب خلقکم من تراب [الروم / ۲۰] اصل
نشاء عنصریه آدمی است به آنکه از میل به عدم اصلی (۶) و رجوع به وحدت
حقیقی که مبداء و معاد همه آنست تعبیر توان کرد چون غالب بر نوح -
علی نبینا و علیه السلام - صفت تنزیه بود ذاکر را نزدیک استیلای نفی بر
باطن او و تنزیه و تقدیس او مرتبه وحدت را از کثرت «نوح» توان گفت و
چون «طوفان» عبارت است از کثرت و اجتماع امطار و انهار که از آسمان
باریدن و از زمین جوشیدن گرفته بود، آن را از کثرت احکام و آثاری که بعضی
از اسما و صفات نازل می گردد و بعضی از زمین استعداد و قابلیت حقایق
ممکنات انفجار می پذیرد، کنایه توان داشت.

حاصل المعنی: می گوید که چون ذاکر بر تکرار کلمه طیب (۷) مداومت
و ملازمت نماید و در ظرف نفی کثرت وجود حادث (۸) ماسوی را به نظر فنا
مطالعه کند و در جانب اثبات وحدت وجود قدیم حضرت حق را جل ذکره به
نظر بقا مشاهده نماید معنی نفی ماسوی چنان بر باطن او استیلا یابد که
طوفان غلبه کثرت حقیقه حقایق امکانیه و کثرت نسبی اسمای الهی (۹) در
نظر شهود او مضمحل و ناچیز نماید و نوح وار بواسطه تنزیه و تقدیس حقیقت
وحدت از صورت کثرت رجوع او به عدم اصلی و وحدت حقیقی فرض
و لازم گردد؛

مثنوی (۱۰)

عرصه لاله دریائست کش فزون از دو کون پهنایست
 نیست در کار گناه کن فیکون هیچ نقشی ز موج او بیرون (۱۱)
 هرچه مفهوم گردد و مذکور در حق و غیر حق بود محصور
 هر دو را پیش ناقص و کامل نفی اثبات او بود شامل
 لا که آمد نهنگ آن دریا چون گشاید دهان نهنگ آسا (۱۲)
 گرچه باشد ز کثرت اعیان (۱۳) در فضای وجود صد طوفان
 آنچه آن در کشد به کام فنا که نماند نمی از آن پیدا
 سالک راه را که نوح نهاد کرد تنزیه واحد از اعداد (۱۴)
 فرض گردد تیمم آوردن روی در خاک نیستی کردن
 قصد کردن به بدر فطرت خویش باز گشتن باصل وحدت خویش
 و چون بجای لفظ (۱۵) "سر" کلمه "هو" باشد مراد "بر آوردن" هو الله

تعالی (۱۶) اعلم ظهور (۱۷) نور هویت و هستی حق سبحانه تعالی (۱۸)
 تواند بود؛ زیرا که چون ذاکر صادق چندگاه (۱۹) بر تکرار کلمه لاله الا الله
 به معنی نفی الوهیت (۲۰) از ماسوای حق سبحانه و اثبات آن مراد را که
 توحید عوام است مواظبت نماید پرتو هویت ظهور هستی حق سبحانه بر باطن
 او تابد، هویات همه اشیا را از نظر بصیرت او دور گرداند (۲۱) و جز هویت
 حق سبحانه در دیده شهود او نماند، معنی لاله الا الله لا هو الا هو شود که
 توحید خواص است؛

مثنوی (۲۲)

گفتن لا اله الا الله
 ظلمت هستی از تو دور کند
 نفی اشراك در الوهیت
 دل ز شرك جلی تهی کردی
 محو اشراك در وجود کنی
 کس نیابی شريك در هستی
 دو جهان را کشد بکتم عدم
 بر سر آرد ز قعر گوهر هو
 هیچ ناید بجز هویت حق
 لاوهو فی الوجود الا هو
 یابی از شرّ شرك خفیه خلاص
 نافی غیر و مثبت ذات اند
 ببرد تا سرادق لاهوت
 تاز لانگذری به هو نرسی
 مکنش بر دگر ذوات قیاس
 عقل کل در صفات او نرسد
 وین [چه] عزما اعز سلطانه
 گرد کوی تو در زمین بوسی
 شهد الله گواه وحدت تو
 لمن الملك، الله الواحد
 همه را رو به تست از همه رو
 از غمت آه آه می گویند
 نعره اهدنا الصراط زنان
 کعبه کیف الطريق رب اليك
 ره بسوی تو از تو می خواهیم
 کی توان، گر تو راه نمائی

چون کنی ورد خویش بی گه و گاه
 پرتو نور حق ظهور کند
 گرچه بود اولاً ترانیت
 زان به توحید حق ره آوردی (۲۳)
 این دم از غیر نفی بود کنی
 باخدا در بلندی و پستی
 لب گشاید نهنگ لا و بدم
 من و ما را برد تمام فرود
 پیش چشم شهود تو مطلق
 بشنود گوش جانت از هر سو
 ره دهندت به سیر وحدت خاص
 لاوهو هر دو نفی و اثبات اند
 تا دهد لا وهوت قوت [و] قوت
 به هوا و هوس درو نرسی
 هوکنایت ز غیب ذات شناس
 هیچ ذاتی بذات او نرسد
 این چه مجد [او] بهاست سبحانه
 ای همه قدسیان قدوسی (۲۴)
 دو جهان جلوه گاه وحدت تو
 هم مقرر گفته با تو هم جاهد (۲۵)
 پرتو روی تست از همه سو
 همه در راه و راه می جویند
 مبتدی در ره تو مویه کنان
 منتهی در سجود بین یدیک
 راه بنما که طالب راهیم
 قطع این ره براه پیمایی

رباعی

جامی غم دوست را به عالم ندهی

باهر که نه اوست شرح آن غم ندهی (۲۶)

مرغ غم او به حیلله شد با ما رام

خاموش که مرغ رام را رم ندهی

حواشی:

- | | |
|--|-------------------------------------|
| ۱- دانشگاه : ندارد | ۲- ملك : جمال |
| ۳- دانشگاه : هو | ۴- دانشگاه : بیت |
| ۵- دانشگاه : ندارد | ۶- دانشگاه : ندارد |
| ۷- دانشگاه : طیبه | ۸- دانشگاه : حادثات |
| ۹- دانشگاه : الهیه | ۱۰- دانشگاه : شعر |
| ۱۱- دانشگاه : این بیت را ندارد | ۱۲- دانشگاه : امّا |
| ۱۳- دانشگاه : امکان | ۱۴- دانشگاه : این بیت را ندارد |
| ۱۵- دانشگاه : کلمه | ۱۶- دانشگاه : ندارد |
| ۱۷- دانشگاه : نور ظهور | ۱۸- دانشگاه : ندارد |
| ۱۹- دانشگاه : ندارد | ۲۰- دانشگاه : ندارد |
| ۲۱- دانشگاه : ندارد | ۲۲- دانشگاه : بیت |
| ۲۳- دانشگاه : زان به توحید عمر پی بردی | ۲۴- دانشگاه : ای همه قدسیان تو قدسی |
| ۲۵- دانشگاه : هم مقربا تو هم گفته جامد | ۲۶- دانشگاه : با هر که نه اوست شرح |

این غم ندهی

پزشك شاعر

پزشکانی داشته ایم که از شعرا و نویسندگان و محققان برجسته عصر خود بوده اند امثال دکتر ادوارد. ج. براون، سویسنده و محقق بزرگ انگلیسی و مؤلف کتاب معروف "تاریخ ادبیات فارسی" به انگلیسی در چهار مجلد که تاکنون بهترین مرجعی در موضوع خود بزبان انگلیسی می باشد و می توان گفت که بعد از تاریخ ادبیات فارسی استاد دکتر ذبیح الله صفا مفصل ترین و دقیق ترین کتابی است درین زمینه. همچنین مرحوم دکتر قاسم غنی محقق و نویسنده معروف ایرانی، مؤلف تاریخ تصوف اسلام و تصوف در عصر حافظ و مصحح دیوان حافظ (البته با همکاری محقق مدقق معاصر ایرانی مرحوم علامه محمد قزوینی) و دکتر ناصر عباس، مرثیه گوی معروف معاصر اردو.

دکتر سید اکرام حسین متخلص به عشرت هم از همان طایفه پزشکانی است که غیر از مهارت کاملی و اشتغال در رشته پزشکی بزبانهای فارسی و اردو و پنجابی شعر هم می سراید و شعرش به هر سه زبان کاملاً محکم و استادانه و از حیث سنجش ادبی دارای محاسن و کمالات بسیار عالی می باشد و می توان گفت که چه از لحاظ هیئت و چه از لحاظ محتوی جزو بهترین تخلیقات ادبی امروزه می باشد.

تاکنون کتابی به عنوان "سخن ناشنیده" که مجموعه اشعار اردو و

پنجابی است که در عرض پنجاه سال گذشته سروده، مجموعاً در ۴۷۴ صفحه بسال ۱۹۸۹ میلادی بچاپ رسانیده است که توانایی و استادی وی در سرایش اردو و پنجابی و وسعت و دقت مطالعه آثار ادبی و استعداد تخلیق و ابتکارش را درین زمینه می رساند. چنانکه دکتر عشرت در مقدمه "سخن ناشنیده" (اردو) شرح داده، اردو و فارسی جزو برنامه درسی او در دبیرستان بود، و وی از کوچکی به این هر دو زبان و ادبیات آنها فوق العاده علاقه داشت، و در اثر همین علاقه بود که وی در اوایل تحصیلات دبیرستانی به اکثر آثار ادبی شعرای کلاسیکی اردو مانند ولی دکنی و میرزا حاتم و میرزا سودا و میر تقی میر و میر درد و میر حسن (مثنوی سرای معروف اردو و جد میر انیس بزرگترین مرثیه گوی اردو) و انشاء و جرأت و مصحفی و آتش و ناسخ و ذوق (قصیده سرای معروف اردو) و مومن و غالب (بزرگترین شاعر اردو و شاعر معروف فارسی قرن گذشته) و میر انیس و داغ و علامه اقبال و بعضی شعرای کلاسیکی فارسی امثال سعدی و حافظ را بادقت تمام مرور کرده، و مخصوصاً تحت تأثیر فکری و فنی اقبال قرار گرفت. از جمله شعرای جدید اردو اشعار خواجه حالی (از مؤسسين برجسته شعر جدید اردو و سراینده مسدس معروف "مدوجزر اسلام") و آزاد (مؤلف "سخندان فارس") و اکبر اله آبادی و حسرت موهانی (از شعرای توانای غزل جدید و رهبر برجسته حزب مسلم لیگ) و اصغر و جوش (که بعلت شعر انقلابی خود به لقب "شاعر انقلاب" معروفیت دارد) و فراق و جگر و فیض (از برجسته ترین شعرای معاصر اردو و برنده جایزه صلح لنین) مورد پسند خاطرش بوده، اما هیچکدام ازین شعرای کلاسیکی و جدید را به عنوان استاد و سر مشق

خود انتخاب ننموده و از هیچکدام از آنان در شعر خود تقلید نکرده و حتی برای آموزش اسرار و رموز فن شاعری نیز پیش هیچ استادی تلمذ و شاگردی اختیار نکرده است البته در اوایل ایام سخنسرانی گاهی استاد مرحوم مولوی چراغ دین اوزان شعرش را بطور جزئی درست و اصلاح می کرد. همچنین وی اصول و قواعد عروض را از برادر بزرگ خود سید فیاض حسین یاد گرفت و قبل از اعزام به خاک پاک ایران کتابهای فن عروض را مفصلاً مطالعه کرده و درین زمینه مهارت تمام را بدست آورد.

دکتر عشرت روز دوم ژوئیه سال ۱۹۲۰ م در شهر بتاله (در پنجاب شرقی، هند) در خانواده ای نسبتاً مرفه الحال و ادب دوستی چشم بجهان گشود. جد اعلی وی سید بدیع الدین، سید حسنی بود که در زمان همایون شاه تیموری هند (۹۳۷ - ۹۶۳ هجری / ۱۵۳۰ - ۱۵۵۶ م) جزو لشکریان ایرانی وارد خاک هند شد، و پس از کشته شدن در یک جنگ محلی در دهستان شکر گره (که امروز در بخش سیالکوت پاکستان است) مدفون گشت و دولت اولاد وی را در آن شهر تیولی بخشید. اما بعضی از اولاد وی که کشاورزی را دوست نداشتند، به دهلی منتقل شده، آنجا در کارهای درس و تدریس و قضا اشتغال ورزیدند. سید محمد مراد جد بزرگ دکتر عشرت پس از حمله نادر شاه در زمان محمد شاه تیموری (۱۱۱۴ - ۱۱۶۱ هجری / ۱۷۰۳ - ۱۷۴۸ م) از دهلی به بتاله منتقل شد چون بعضی از اقارب وی آنجا سکنی داشتند، و در آن شهر بدختر نورالحسن، برادر شاعر معروف فارسی سید نورالعین واقف بتالوی ازدواج کرد، و دیری نگذشت که به توصیه پدر زنش

میر منشی قاضی اعلیٰ بتاله منصوب گشت. پس از وی فرزندانش سید پیر بخش و سید احمد در زمان سلطه سیکها بسمت قضاوت انجام وظیفه می کردند و غیر از کار اداری به درس و تدریس و شعر و شاعری هم اشتغال داشتند. دکتر عشرت از يك خانواده سخن گوی و سخن شناسی تعلق دارد که بسیاری از افراد آن بزبانهای اردو و فارسی شعر می سروده اند و می سرایند. چنانکه در ذیل عرض حال در "سخن ناشنیده" دکتر عشرت متذکر شده، وی هنوز سیزده سال بیش نداشت که به سرودن شعر آغاز نمود. البته در اوایل بزبان اردو شعر می سرود. اولین شعری که وی سرود به وصف دبیرستان کهیم کرن بود که در آن ایام در آنجا مشغول تحصیل بود، و سپس به توصیه استاد خود که اردو درس می داد غزلی به اردو سرود.

علاقه به شعر فارسی:

دکتر عشرت پس از تکمیل دوره پزشکی به سال ۱۹۴۳ م مسافرتی به آبادان ایران نمود و در آنجا در بیمارستان شرکت نفت ایران و انگلیس بعنوان پزشک عمومی شروع بکار کرد و در حدود ده سال تا سال ۱۹۵۲ م در شهرهای نفت خیز ایران با موفقیت تمام انجام وظیفه کرد. پس از اینکه دکتر مصدق نخست وزیر ایران شد وی نفت را ملی کرد. در نتیجه شرکت نفت ایران و انگلیس تعطیل شد و حتی محمد رضا شاه پهلوی مجبور شد از ایران فرار کند و اگرچه دیری نگذشت که شاه ایران در اثر "رستاخیزی" (۱) در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳ م) باز دوباره به ایران برگردد، اما پس از ملی شدن نفت ایران کارمندان پاکستانی و هندی مجبور شدند ایران را ترک کرده به

کشورهای خود برگردند، و از جمله دکتر عشرت هم قهراً ایران را بدرود گفته به وطن مألوف خود پاکستان مراجعت کرد.

چنانکه قبلاً اشاره شد دکتر عشرت از کوچکی به زبان و ادبیات فارسی علاقه وافری داشته و عشق به این زبان شیرین را از نیاکان خود بارث برده است و در مدت اقامت ده ساله خود در ایران کم کم به سرودن شعر بفارسی آغاز نمود. وی از رودکی و فردوسی گرفته تا علامه اقبال لاهوری و ملك الشعراء بهار آثار اکثر شعرای فارسی را با دقت مطالعه کرد. اما با اینکه علاقه فراوانی به شعر اقبال داشته، هیچگاه تعمداً از وی تقلید نکرده، ولی بطور ناآگاهانه گاهگاهی تحت تأثیر سبک و افکار وی قرار گرفته است.

قبل ازین که درباره شعر فارسی دکتر عشرت بحث کنیم، می خواهیم خلاصه ای از افکارش درباره دین و علم و حکمت و هنر و ارتباط شعر و عشق و رسالت شاعری را بیان کنیم.

دین و علم و حکمت:

اینک خلاصه ای از افکار دکتر عشرت درباره اهداف و آرمانهای دین و علم و حکمت را که طی مقدمه خود به عنوان "عرض حال" در "سخن ناشنیده" آورده بیان می کنیم.

"من ایمان واثق دارم که پیغام خداوندی که انبیاء کرام بنام "دین" آورده اند، هدف اساسی آن بخشیدن آسودگی و آرام و آبرومندی و عزت نفس و آزادی به آدم در هر دو جهان و رهایی دادن او از طوق بندگی ماسوی الله بوده، و بدین علت است که حریت و جمهوری و عدالت اجتماعی و مساوات

حقوقی چهار ستون مهم دین مبین اسلام به شمار می رود.
 "همچنین من عقیده دارم که اصلاً هر دین الهی انقلابی و متحرک بوده، اما طبقه خود خواه ملاحا و علمای سوء آن را برای تحصیل اغراض و مقاصد شخصی خود به لباس تشریفات و عقاید محجری درمی آورده اند، و بدین ترتیب دین الهی به صورت "مذهب ملایی" در آمده است.

"دینی که بوسیله انبیاء کرام به مردم رسیده است، در اثر علم و حکمت و عقل و فهم و ایمان و ایقان و حق و صداقت در دنیای فکر و عمل انسانی حشری پیا پیا کرده، و زندگی آدم را بکلی تغییر داده است. اما مذهب ملای بوسیله وهم و گمان و افسانه و افسون و تقدیر و تقلید و خوف و هراس دل و دماغ بشر را فرسوده و افسرده می گرداند. هدف اساسی دین تحصیل رضای الهی و درک مقام آدمیت از راه بجا آوردن احکام الهی بوده، اما غرض و غایت فرمانروایان خود کامه و سرمایه دار و پیران و شیوخ ساختگی غیر از اسارت مادی و معنوی آدم چیزی نبوده و دیگر نیست.

"بنده ایمان کامل دارم که تا موقعی که تمام انسانها بالعموم و مسلمانها بالاخص خود را از جبر و استبداد علماء سوء و فقهای گمراه و میرو پیر خود خواه رهانی نیافته اند، نمی توانند بقریب خداوند و رسول نایل گشته سر بلند و سرافراز شوند. احتیاج و فقر و ناداری ضعف اصل آدم است.

آنکه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج بر آوردن احتیاج و از بین بردن فقر و ناداری بزرگترین منت دین الهی بر انسان می باشد.

کس نباشد در جهان محتاج کس نکته شرع مبین این است و بس (۲)
تصوف اسلام:

همچنین درباره تصوف و صوفیه اسلام دکتر عشرت چنین اظهار
عقیده می کند:

"صوفیه اسلام اولین کسانی بودند که علیه نظام طلسماتی و تشریفاتی و
توهماتی مذهب صدایی بلند کردند. این طبقه نابکار ملاً در هر دین وجود
داشته است و اینجانب پس از غور و مطالعه دقیقی به این نتیجه رسیده ام که
مسلك تصوف و عرفان عبارتست از شورش و طغیانی که طبقات حق پرست و
بشر دوستی بوسیله زبان و قلم علیه طبقات گمراه و گمراه کن ملاًها که با
آمیزش اوهام باطل و رسوم جامد و مناسک ظاهری فاقد روح اصلی دینی
صورت واقعی و اصلی دین را بکلی مسخ کرده اند. اما کم کم همان طبقه
متحرك و فعال و انقلابی به سکر و مستی و قیل و قال و تریاک و بنگ مبتلا
و معتاد شده، بجای اشتغال به جهاد علیه ظلم و استبداد به جستجوی راههای
فرار از حقائق و مشکلات زندگی پرداخته اند و همین است که اقبال این قبیل
صوفیگری را نخل بیگانه و بی فایده سرزمین اسلام خوانده است."
دکتر عشرت اضافه می کنند:

"من خودم صوفی هستم و مرید بابای تصوف و عرفان مولای متقیان
علی بن ابی طالب علیهما السلام می باشم، و احکام و فرمودات وی را اساس
تصوف اسلام حساب می کنم و بهمین علت قسمت عمده شعر من را فکر خدا
پرستی و احترام به آدمیت و مساوات و عدالت اجتماعی قرار می دهد." (۳)

پیرامون شعر:

درباره شعر، چنین اظهار عقیده کرده است:

"اینجانب به مکتب فکری ای وابسته هستم که عقیده دارد که کلماتی که در حال وفور عشق از اعماق قلب بر می خیزد لباس تابدار معانی عروس سخن را در بر کرده و با زیورهای زیبای محاسن شعری خود را مزین کرده، به آهنگ اوزان برقص می پردازند، آنگاه شعری خوب بوجود می آید، و اگر سخن را زیر غلاف علامت و رموز بعید از فهم و تشبیهات و استعارات غیر متعارف بپوشانند، شعر بصورت معمای در می آید...."

"بهین سبب اینجانب باوجود سعی بسیار نتوانسته ام سخنی را که از اوزان و بحر آزاد باشد شعر بخوانم. بعقیده بنده هر فن و هنر ضوابط و مقرراتی دارد که مراعات آن بر هر صاحب فن و هنر واجب است. و آوازی را که از قیود آهنگ بی نیاز باشد می توان تنها بنام "شور و غوغا" موسوم کرد (ونه شعر)، و اگر حرکات و سکنتاتی پای بند هیچ نوع قواعد و ترتیبی نباشند می توان آن را "جست و خیز" محض نامید (و نه رقص). اگر سخنی مجموعه ای از کلماتی باشد و در آن قوانین و اصول مسلم شعری را مراعات نکرده باشند، آن را نمی شود شعر خواند، بلکه می شود جزو نمونه های تخلیقات منشور حساب کرد. البته گاهی می شود از بعضی اصول هیئت شعری انحراف کرد، اما وزن جان شعر عربی و فارسی و اردو و غالباً پنججایی می باشد، بدون آن نمی توان در کلمات، ربط و نغمگی و آهنگ و دلکشی را بوجود آورد. البته آهنگ های عامیانه ازین قاعده کلی تاحدی

مستثنی می باشند". (۴)

اهداف هنر:

در مورد اهداف فن و هنر دکتر عشرت چنین اظهار عقیده می کند:
"مقصد حقیقی هنر اینست که هنرمند احساسات و جذبات و افکار خود را باکمال صمیمیت بصورت هنر اظهار نماید، اما تخلیقات شعری را می توان به مقصدی از "تن پروری" تا "آدم گری" بکار برد. اگر از جبرهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هنرمند صرفنظر کنیم، مقصد و هدف ارفع و اعلی شعر "آدم گری" می باشد.

شعر را مقصود گر آدم گری ست شاعری هم وارث پیغمبری ست
"قرآن مجید که شعر را موجب گمراهی قرار داده است (۵) غالباً منظورش شعری است که بخاطر برانگیختن جذبات و عواطف سفلی و برپا خاستن فتنه و فساد و افزایش کذب و دروغ و پرورش و اشاعه ظلم و ستم ساخته شود". (۶)
ارتباط شعر و عشق:

درباره ارتباط شعر و عشق عقیده دکتر عشرت بقرار زیر است:
"وقتی که من عشق را بنیان شعر خوب قرار می دهم، از يك طرف من مفهوم اصطلاحی و عمومی عشق را در نظر دارم یعنی طوفان خواهش و آرزویی که در دل و دماغ آدم برای وصل محبوب برپا می شود، آن را عشق می گویند. یکی از صورتهای آن عمل طبیعی و غریزی طلب و وارفتگی نسبت به فرد خاصی از جنس مخالف می باشد که آن را هم عشق می نامند، و این هیجان هم گاهی می تواند در ذات و صفات آدم تغییرات محیر العقولی را ایجاد نماید چنانکه این شعر اقبال حاکی از انست:

عشق سے پیدا نوائے زندگی میں زیر و بم
 عشق سے مٹی کی تصویروں میں سوزدم بدم
 آدمی کے ریشے ریشے میں سما جاتا ہے عشق
 شاخ گل میں جس طرح باد سحر گاہی کا نم
 (اقبال)

(عشق در نوای زندگی زیرویم و در نقشهای خاک، سوز دمبدم ایجاد می کند
 و در هر ریشه آدم نفوذ پیدا می کند همچون نم باد سحر گاهی که در شاخ
 گل طراوت می آورد).

"اما از طرف دیگر می دانیم که نزد حکماء و صوفیای کرام مراد از عشق آن
 وضع دانسته (شعوری) و نیم دانسته (نیم شعوری) انسان است موقعی
 اشیای مادی و معنوی درونی و بیرونی هستی کارخانه فکر و نظر و دل و
 دماغ را بوسیله آمیزش از علم و عقل و ایمان و ایقان و جذبات و احساسات
 لطیف ببینیم و بفهمیم و حس کنیم. نتیجه این فکر و نظر و عرفان، ادراک
 حق و حقیقت خواهد بود و اعلام آن حق و حقیقت و حفظ آن و اظهار موزون
 محبت و علاقه لازوالی با او را شعر خوب خواهند نامید. در داخل خود آدم
 انوار و صفات الهی وجود دارد. بنا برین وقتیکه آدم با خدا عشق می ورزد
 آنوقت بقول علامه اقبال آن آدم یا صوفی باصفات عالیه خود عشق می ورزد.
 "چرا در شعر ایران کلمه عشق بدین معنی جهانی بکثرت آمده است؟
 ارسطو در کتاب "مابعدالطبیعیات" خود چنین پاسخ آورده است:

"فرکیدس بن گفت که پیروان ایرانی زرتشت بجای عقل مهر (عشق) را
 اصل اصول زندگی فکر می کنند" و بهمین علت علمای کرام و صوفیای عظام

ایران زیرکی (عقل ناتمام) را عقل خبیث و مهر و محبت (عشق) را عقل مقدس قرار می دهند (چنانکه مولانا می گوید):

زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است

درباره همین "عشق" مولانا می فرماید:

هر کرا جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و جمله عیبی پاک شد

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علتهای ما

ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

دکتر عشرت گفتار خود را درباره شعر خود چنین ادامه می دهد:

"در عرض مدت کوتاه زندگانی خود هرچه در اطراف من بوقوع پیوسته است،

دل و دماغ من آن را به شدت حس کرده و بنده افکار خود را به صورت شعر

در آورده ام. افکار و آرای من ممکنست با افکار و آرای دیگران متفاوت

باشند، ولی هرچه من فکر کرده و گفته ام صدای قلب من بوده و هست، و من

این صدا را اکثر اوقات آهنگ عشق و محبت بخشیده ام، چون:

از محبت تلخها شیرین شود از محبت مسها زرین شود

از محبت دردها صافی شود از محبت دردها شافی شود

از محبت مرده زنده می شود و ز محبت شاه بنده می شود" (۷)

عقیده وی درباره غزل:

دکتر عشرت درباره غزل چنین اظهار نظر کرده است:

"به عقیده اینجانب غزل از حیث شکل و رنگ و بو حسین ترین گل

بوستان شاعری می باشد. این گل بینظیر می تواند از حیث رنگ و قیافه از هم تفاوت داشته باشد، اما از لحاظ شکل (وساختمان) غزل همواره یکسان بوده و خواهد بود. غزل هزار سال قبل هم حامل همین خصائص و ویژگیهای امروزی بوده، و حتم دارم در مستقبل بعید هم در صورت ظاهری آن هیچ تغییری رخ نخواهد داد. همین مطلع و مقطع و وزن و قافیه و ردیف که اجزای لازم غزل به شمار می آید در آینده نیز لازم خواهد بود... در همه احوال و اوضاع وقایع گونا گونی را باکمال اختصار می توان با حسن تمام در چند بیت غزل گنجانید.

"(البته) کلمات و تشبیهات و استعارات و علائم و رموز و اصطلاحات روزمره که در غزل بکار می رود با تغییر زمان تغییر خواهد یافت، و کلمات قدیم به صورت معانی جدیدی درخواهند آمد. اما این عمل تغییر و تبدل خیلی ضروری است تا رابطه بین افهام و تفهیم سخنور و سخن شناس از هم گسسته نشود. آیا غزل از اوّل تا بیت آخر يك مضمون مرتبی داشته باشد یا هر بیت آن دارای مضمون جداگانه ای باشد، این موضوع (در وحدت افکار غزل) هیچ اهمیتی ندارد (چنانکه می بینیم که) محتوای اکثر آیات صحیفه های الهامی بظاهر مختلف بنظر می آید اما اگر بنظر غایر نگاه کنیم يك وحدت فکر در سرتاسر آن جلوه فرما می باشد." (۸)

پیرامون غزلسرایی خود:

دکتر عشرت دربارہ غزلسرایی خود چنین اظهار عقیده می کند:
" من در عرض دوره پنجاه ساله شاعری خود به زبانهای اردو و فارسی و

پنجایی دربارهٔ موضوعهای عدیده در پیکر اصناف مختلف سخن شعر سروده ام. خیلی علاقه دارم در ارکان اوزان معمول و متداول تغییراتی بعمل آورم و ردیف های طولانی را بکار برم.

"هرگاه غزلی به من نازل می شود معمولا" نوای سروش همراه با مضمون شعر بحر و وزن و ردیف و قافیه را هم آهسته به گوش من می رساند. من غزلهایی بفرمایش و مصرعهای طرح شده، کمتر سروده ام. گرفتاریهای شغل پزشکی بنده هیچگاه مانع کار سخنسرانی من نشده است. و نه ذهن بنده هیچوقت پای بند زمان و مکان بوده است. شعر اردوی من بعلت اقامت طولانی در ایران تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته است و گونی این هم ناگزیر بوده و هست.

"اینجانب اساسا" شاعر غزل گویی هستم و اگرچه در دورهٔ اولیه مضامین غزلیات من رنگ عشقی عمومی داشته اما... با مرور زمان، غزل بنده تغییر پذیرفته، و دارای تمایلات مسلک خاص و افکار ویژهٔ اینجانب دربارهٔ زندگی شد، و بهمین علت غزلیات من به شعر هیچیک از شعرای دیگر تماثل و تشابهی ندارد." (۹)

نظر اجمالی بر شعر دکتر عشرت:

شعر دکتر عشرت از احساسات و جذبات واقعی و صمیمی وی سرچشمه می گیرد و وی هیچگاه به سرودن شعر تشریفاتی و ساختگی نپرداخته است، و چون وی همواره زندگی نسبتاً مرفهی داشته و از محبت یاران و اقارب برخوردار بود، شعرش از ذکر بی وفایی محبوب و غم هجر و شکوهٔ رقابت که

اکثر شعرای معاصر غالباً این مضامین را رسماً به تقلید از شعرای پیشین آورده اند، منزّه و پاکست.

دکتر عشرت در اکثر اوقات شعر را در اثر حس طبیعی بشر دوستی و دلسوزی با مردم زحمتکش و مظلوم و طبقه محروم مستضعفین سروده است. اگرچه وی مانند پرانس کروپاتکین (۱۰) و بودا (۱۱) هیچوقت تلخی فقر و محرومی را نچشیده و رنجهای ناداری و ناکامی را ندیده، اما شعرش از احساس صمیمی و عمیق و عواطف علاقه به هموعان خود بظهور پیوسته است. وی به سختی از حقوق طبقات مردم محروم دفاع می کند و مظالم و بیعدالتیهای طبقه مستکبرین و مستبدین جهان را مورد نکوهش شدیدی قرار داده است.

وی بوسیله شعر آتشین خود مردم را به شکستن طلسم فریب استبداد و ملاءهای قشری مذهب که آله کار آن هستند وا می دارد، و به برقراری نظام مساوات انسانی و عدالت اجتماعی می انگیزاند. دکتر عشرت دوستدار صمیمی آزادی و حامی سرسخت حقوق بشر است و بعقیده وی حضرت محمد (ص) بزرگترین دوست و عظیم ترین محسن انسانیت بوده و همچنین کلیه نیاکان و وابستگان و یاران وی از زمره خدمتگذاران عالم بشر بودند و تمام زندگانی آنان عبارت بود از خدمات گرانبهایی بخاطر اعلائی کلمه حق و دفاع از مظلومین علیه ستمکاران و مستبدان آن زمان.

در کتاب "خیر و شر" که زیر چاپ است وی شعری در ستایش امام خمینی (رح) آورده است و اظهار عقیده کرده است که علامه اقبال ظهور این

مرد عظیم ایران را که زنجیر اسارت هم میهنان خود را شکسته است طی
بیتی پیش بینی نموده و آن بیت اقبال بقرار زیر است:

می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند

دیده ام از روزن دیوار زندان شما

سبك شعر دكتر عشرت سبك جدید فارسی است و زیانش نیز فارسی ساده و
روان امروزه ایران است. البته گاهی تحت تأثیر سبك اقبال لاهوری قرار گرفته
است و حتی شعر معروف اقبال بعنوان "خطاب به جوانان عجم" را تضمین
نموده است که شاید بهترین تضمینی است که تا کنون شعرایی برین شعر
نموده اند. این اوکین بند ازان شعر می باشد:

دوست دارم مشهد و شیراز و تهران شما

مثل فردوس است هر دشت و گلستان شما

شد جوان تر زندگی از علم و عرفان شما

"چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم جان من و جان شما"

چنانکه در سطور فوق گذشت نظم عاری (Blank Verse) که بعضی از
شعرای جدید اردو و فارسی بدان پرداخته اند، مورد پسند دكتر عشرت
نیست. اما گاهی شاعر ما در مورد ارکان اوزان شعر دست به ابتکارهایی زده
است چنانکه در بخش پنجم کتاب "رزم خیر و شر" شعرهایی به عنوان "فکر
بهار کن" و "مثل دلبران" و "خواهش ها" از لحاظ وزن از ابتکارات شاعر
می باشد. خلاصه، شعر دكتر عشرت اعم از غزل و قصیده و مثنوی و

نظم جدید ہمہ اش زیبا است و مؤثر و مہیج، و چون از دل
برخاستہ است بردل می نشیند.

و اینک چند بیت از غزل فارسی دکنتر عشرت تقدیم خوانندگان گرامی

می گردد:

در خرابیات بیبا عیش دوام اسبت اینجا شربت کوثر و تسنیم بجام است اینجا

هر زمان ساعت خوش باشد و هنگام نشاط نی غم صبح، نہ اندیشہ شام است اینجا

هر کس از پیر مغان قسمت خود می گیرد زندگی بسته بدستور و نظام است اینجا
(۱۲)

عشق با زور عمل بخت نوین می سازد رسم پابندی تقدیر حرام است اینجا

چنانکہ دکنتر عشرت اشارہ کردہ شعر اردوی وی تحت تأثیر زبان فارسی بودہ و این

تأثیر در سر تا سر اشعار اردوی او روشن است، چنانکہ در غزل های زیر کاملاً

واضح و لائق است:

نہ گردش ساغر و سبو میں نہ رقص جام شراب میں ہے

وہ کائنات سرور و مستی کہ ان کے حسن شباب میں ہے

جو منزل شوق دلبران تھی جو حاصل عشق مہو شان تھی

فراق و ہجران سے آج میری وہ زندگانی عذاب میں ہے (۱۳)

کچھ تو دوائے گردش تقدیر ہے مجھے

باہوں کا طوق، زلف کی زنجیر ہے مجھے

مدت سے ہو رہا ہے امیدوں کا گھر خراب

تھوڑی سی آج فرصت تعمیر ہے مجھے...

جو امتیاز ظالم و مظلوم کر سکے

وہ تیر جانگداز، وہ شمشیر ہے مجھے

کچھ سوز دل اسے بھی تو بخش اے خدایے عشق
بیشک متاع نالہ شبگیر ہے مجھے
عشرت سنا رہے تھے وہ مجھ کو تری غزل
اس خواب خوشگوار کی تعبیر ہے مجھے (۱۴)

توضیحات و مآخذ

۱- این "رستاخیز" کذابی در بین مردم ایران به عنوان "رستاخیز شش میلیون دلاری" معروفست و شش میلیون پولی بود که هند رسن سفیر آمریکا بین يك مشت لات ولوت و دغل و جنایتکار مانند جعفری "بی مخ" توزیع کرد و آنان نه تنها منزل دکتر مصدق، نخست وزیر محبوب عموم مردم ایران را آتش زدند بلکه وزیر خارجه وی دکتر فاطمی را هم باکمال نامردی و فضاحت کشتند و شاه را دوباره برسر مردم آزاده ایران مسلط کردند و شاه دکتر مصدق را معزول کرده بجای وی ژنرال زاهدی را نخست وزیر منصوب کرد و بدین ترتیب يك دور ظلم و تعدی و بیعدالتی و غارتگری و چپاول آغاز گردید که بالآخره باموفقیت انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ مطابق ۱۱ فوریه ۱۹۷۸ م پایان رسید.

۲- سخن ناشنیده، عرض حال، ص ۲۸ - ۲۷ ترجمه از نگارنده.

۳، ۴- ایضاً، ص ۲۹ - ۲۸ .

۵- اشاره به این آیه شریفه می باشد: الشعراء يتبهم الغاوون.. (وشاعران ایشان را پیروی می کنند گمراهان). (سورة الشعراء : آیه ۲۲۴)

۶- سخن ناشنیده، عرض حال (اردو)، ص ۳۰.

۷- ایضاً، ص ۳۲ - ۳۰.

۸- ایضاً، ص ۳۳ - ۳۴.

۹- ایضاً، ص ۳۲ - ۳۳.

۱۰- یکی از رهبران بزرگ نظریهٔ انارشیزم که با وجود اینکه پرنس (شاهزاده) بود اما درد طبقهٔ مردم محروم را خوب حس می کرد و همین احساس وی را مجبور کرد از طبقهٔ اعیان روسی خود را به کنار کشیده، به گروه انارشیستها بپیوندد.

۱۱- بنیانگذار مذهب بودائی که در جستجوی علاج دردهای طبقات محروم و رنجهای بشری تخت و تاج را رها کرده، راه پرخار زهد و ریاضت را اختیار نموده و پس از مراقبه های ممتد و پرمعنی به حقیقت زندگی درین جهان پی برد و دوباره به کار و بار عادی زندگی پرداخت.

۱۲- "رزم خیبر و شر" مجموعه شعر فارسی دکتر عشرت که بزودی طبع می گردد.

۱۳- سخن ناشنیده، ص ۵.

۱۴- ایضاً، ص ۱۹۷.

* * * * *

شعر فارسی و اردو

حافظ شیرازی

فانش می گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که درین دالگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس بزمین جایم بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم
سایه طوبی و دلجوی خود و لب حوض بهوای سرکوی تو برفت از یادم
نیست بر لوح دلم جز آلف قامت دوست چکنم حرف دگر یادنداد استادم
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از مادر گیتی بچه طالع زادم
تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از تو بمبار کبادم
می خورد خون دلم مردمک دیده سزاست که چرا دل بجز گدگوشه مردم دادم

پاک کن چهره حافظ بسرزلف زاشک

ورنه این سیل دامم ببرد بنیادم



سید محمد اکرم "اکرام"
لاہور

بنیاد پرستیم

مادر حرم حق بہ دل پاک نشستیم پیوند خود از باطل ناپاک گسستیم
 ما راست چو بنیاد بہ توحید و رسالت با فخر بگوئیم کہ بسنیاد پرستیم
 آذر صفنان سر بہ سراصنام پرستند ما بہر بسنای حرم اصنام شکستیم
 کفار پی کفر اگر تیغ بہ دستند بد چون بودار ما پی دین ننگ بہ دستیم
 باطل بہ دورہ می رود و حق بہ یکی راہ یک راہ گرفتیم کہ ما یکدلہ بستیم
 تسبیح بخوانیم کہ از کھنر بریدیم تکبیر بگوئیم کہ زناار گسستیم

"اکرام" جمیدیم زھر بند و لیکن

از بند محبت نجهیدیم و نرستیم

صابر ابهری
جگادهری (هند)

غزل

چشم من در یاد تو نمناک بودی کاشکی
وز جدائی با دلم صد چاک بودی کاشکی
رنگ و بوی بزم هستی کرد آلوده مرا
دامنم ز آلودگی با پاک بودی کاشکی
دیدم حق بین مرا ای کاش بخشودی خدا
وین دل من محرم "لولاک" بودی کاشکی
ناخدا لرزید و در طوفان ما را غرق کرد
او در آن موج بلا بی باک بودی کاشکی
تو همی خواهی که دانی از مصتام کبریا
مر ترا از خویشتن ادراک بودی کاشکی
پای بند آب و گل دارد مرا دنیای دون
منزل من آن سوی افلاک بودی کاشکی
لاله و گل رقص کردی هر طرف صابو در آن
باغ هستی بی خس و فاشاک بودی کاشکی



نذیر رائیکوتی
کما یہ

غزل

ساعتی آمد بہار جاودان پاکوب شد
 بر فرازِ خاک شانِ عرشیان پاکوب شد
 چشم صورتِ آزمودم از خودی بیگانہ بود
 چشم معنی باز کردم جسم و جان پاکوب شد
 محویت در عالم محسوس چون بی کیف بود
 من خیال بی نشان کردم نشان پاکوب شد
 از سخنور چون شنید این نغمہ وجد آفرین
 در گلستان بلبل اندر آشیان پاکوب شد
 چشم بینا را چو شد ہم خشت مثل آئینہ
 پیش او بی جان عالم ہجو جان پاکوب شد
 یاد می آید مرا آن رقص کردن پیش او
 اے خوشا کہ ہمراہ من دلستان پاکوب شد
 چون ز تار ساز دل آمد صدای دلربا
 ہم نذیر نغمہ توحید خوان پاکوب شد

باز خواهد شد

گھریار آفتاب روی جانان باز خواهد شد

شبِ تاریکِ من صبحِ درخشان باز خواهد شد

پایان میرسد روزِ فراق و شامِ تنهائی

رخش درمانِ آزارِ تن و جان باز خواهد شد

چرا ای چاره گر داری تلاشِ رشته و سوزن

جنونم دشمنِ حبیب و گریبان باز خواهد شد

نه محرومی نه بیتابی نه رنجِ تشنگی ماند

که میخانه برای می پرستان باز خواهد شد

مترس از حمله بادِ خزان و تندیِ صرصر

بهاران جلوه فرما در گلستان باز خواهد شد

عروس گل بود پیکِ نشاط و قاصدِ شادی

ز دام آزاد هر مرغِ غزلخوان باز خواهد شد

زند فریاد تیشه بارِ دیگر بر سرِ کوهی

فسونِ حسن شیرین فتنه سامان باز خواهد شد

رود آنسوی گردون تو سن تدبیر جانبازان
 زمین صیادِ مہر و ماہ و کیوان باز خواهد شد
 سپاہ و لشکر و زنجیر و زندان بی اثر گردد
 محبتِ حافظِ ناموسِ انسان باز خواهد شد
 جہانِ صبر و عقل و ہوش را غارت کنم "عشرت"
 اگر دانم کہ زلفِ او پریشان باز خواهد شد

* * * * *

جو ہیں تحقیق میں آگے وہ پاتے ہیں انعام اس کا
 ہے سچ مچ چرخ نیلی فام سے آگے مقام اس کا
 کہ ہر میدان میں تحقیق فرض اولیں جانو
 بنا تحقیق مسٹ جاؤ گے اے غافل مسلمانو

ستجاد

سوز غم دے کے مجھے اس نے یہ ارشاد کیا
 جا تجھے کش مکش دہر سے آزاد کیا
 وہ کہیں بھی تو کن الفاظ میں تیرا شکوہ
 جن کو تیری نگہ لطف نے برباد کیا
 دل کو چوٹوں نے کبھی چین سے رہنے نہ دیا
 جب چلی سرد ہوا میں نے تجھے یاد کیا
 اب میں سو جان سے اس طرز تکلم کے نثار
 پھر تو فرمائیے کیا آپ نے ارشاد کیا
 اس کا رونا نہیں کیوں تم نے کیا دل برباد
 اس کا غم ہے کہ بہت دیر میں برباد کیا
 اتنا مانوس ہوں فطرت سے کلی جب بھی کھلی
 جھک کے میں نے یہ کہا مجھ سے کچھ ارشاد کیا
 مجھ کو تو ہوش نہیں تم کو خبر ہو شاید
 لوگ کہتے ہیں کہ تم نے مجھے برباد کیا



احمد فراز

رنجش ہی سہی دل ہی دکھانے کے لیے آ
 آپھر سے مجھے چھوڑ کے جانے کے لیے آ
 کچھ تو مرے پندارِ محبت کا بھرم رکھ
 تو بھی تو کبھی مجھ کو منانے کے لیے آ
 پہلے سے مراسم نہ سہی پھر بھی کبھی تو
 رسم و روہِ دنیا ہی نبھانے کے لیے آ
 کس کس کو بتائیں گے جدائی کا سبب ہم
 تو مجھ سے خفا ہے تو زمانے کے لیے آ
 اک عمر سے ہوں لذتِ گریہ سے بھی محروم
 اے راحتِ جاں مجھ کو رُلانے کے لیے آ
 اب تک دلِ خوش فہم کو تجھ سے ہیں امیدیں
 یہ آخری شمعیں بھی بجھانے کے لیے آ

معرفی کتابهای تازه

مطالعات در زبان و ادبیات فارسی (انگلیسی)

این کتاب به عنوان Studies in Persian Language and Literature مجموعه مقالاتی است از دکتر شکور احسن استاد ممتاز دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور که مؤلف قبلاً نوشته و بطبع رسانیده است. چنانکه فهرست محتویات نشان می دهد اکثر این مقالات درباره موضوعات مختلف پیرامون فرهنگ و تمدن ایرانی و زمینه های ادبی و اجتماعی و سیاسی و تاریخی شبه قاره می باشد. عنوان بعضی ازین مقالات بقرار زیر است: زبانهای باستان ایران، شعر در ایران قبل از اسلام، نو روز در ایران باستان، غزل فارسی، مقام امیر خسرو در شعر فارسی، تمایلات جدید در شعر فارسی، تمایلات جدید در نثر فارسی، ملك الشعرا بهار، فریدون توللی، دستور فارسی جدید، تجدد فکری در ایران، اقبال پیش بین پاکستان، اقبال و ترکی و ترکها، اقبال و استعمار غرب، سبک شعر اقبال، سید احمد خان که پیشگویی وی صورت تحقق گرفت، محمد حسین آزاد، دکتر هادی حسن (از اساتید برجسته فارسی شبه قاره در دانشگاه علیگر) نفوذ ترکی بر تاریخ و فرهنگ پاکستان وغیره. این کتاب دارای ۳۳ صفحه به همت بزم اقبال لاهور بسال ۱۹۹۲ انتشار یافته و بهای آن ۱۵ روپیه = ۸ دلار است.

کتابیست بسیار سود مند برای پژوهشگران و علاقمندان زبان و ادبیات فارسی.

نقد قاطع برهان (مع ضمائم) (اردو)

"قاطع برهان" از تألیفات معروف مرزا غالب دهلوی است که طی آن وی "برهان قاطع" فرهنگ فارسی محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان را مورد انتقاد شدیدی قرار داده است. "برهان قاطع" در ۱۶۵۲/۱۰۶۲ بعهد سلطان عبدالله قطب شاه تهیه شده و چندین بار در هند و ایران بطبع رسیده است از جمله چاپ امیر کبیر تهران در چهار مجلد به تصحیح و تحشیه استاد فقید دکتر محمد معین بسال ۱۹۵۶/۱۳۳۵ که چاپ پنجم آن بسال ۱۹۸۲/۱۳۶۲ با تجدید نظر منتشر یافته است، اکثر ایرادات مرزا غالب مربوط به تصحیفات برهان قاطع می باشد ولی کلمات مجعول دساتیر که در سر تا سر آن فرهنگ بچشم می خورد، مورد ستایش غالب قرار گرفته است که نشان می دهد که غالب هیچ اطلاعی از مجعول بودن "دساتیر" را نداشت، کتاب حاضر تألیف استاد بزرگوار دکتر نذیر احمد نقدی است بر "قاطع برهان" که به اهتمام مؤسسه غالب دهلوی نو طبع و نشر شده با پنج ضمیمه به عنوان نظری در دساتیر برهان قاطع، اتحاد نظر غالب و مؤلف "برهان قاطع" غالب و ذال فارسی و تصحیفات کلمات فارسی. این کتاب دارای ۴۲۲ صفحه است و بسال ۱۹۸۵ میلادی بطبع رسیده است (و اخیراً جهت انتشار نظر به اداره دانش فرستاده شده است) بهای این کتاب ۱۶۰ روپیه (هندی) می باشد.

مؤلف محترم دکتر نذیر ضمن اظهار نظر به قاطع برهان به يك نکته مهمی اشاره کرده است که مرزا غالب طی انتقادات خود توجه خود را تنها به تصحیفات برهان قاطع مرکوز نموده و نه تنها کلمات دساتیری را کلمات اصیل

فارسی حساب کرده، بلکه از کلمات هزوارش که قبل از برهان قاطع در فرهنگ جهانگیری بصورت ضمیمه ای به عنوان کلمات زند و پازند آمده، اما برهان قاطع آنرا جزو متن کتاب قرار داده، بکلی صرفنظر کرده است. به عقیده دکتر نذیر بسیاری از ایرادات غالب بی اساس بود و حتی وی اطلاع نداشت که مؤلف "برهان قاطع" موجد تصحیفات مورد اعتراض وی نبوده، بلکه قبل از وی فرهنگ نویسان و نویسندگان دیگر هم مرتکب همین اشتباهات شده بودند. دکتر نذیر احمد اسم بیست و شش کتاب فرهنگ آورده است که به عقیده وی جهت نقد بر "برهان قاطع" می توان مورد استفاده قرار گیرد. خلاصه این کتاب برای کسانی که به بحث اصل کلمات و کلمات سازی علاقه دارند دارای مطالب مفیدی است.

قندپارسی (شماره زمستان ۱۳۷۱)

قند پارسی فصلنامه ارزشمند رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران دهلی نواست که بمدیریت دکتر شریف حسین قاسمی، استاد دانشگاه دهلی، منتشر می گردد. شماره حاضر شماره ۵ بابت زمستان ۱۳۷۱ (۱۹۹۳) می باشد. این شماره مشتملست بر مقالاتی سودمند فارسی درباره زبان و ادبیات فارسی و چند قطعه شعر فارسی. نخستین مقاله مفیدی به عنوان "اسرار شعر اسرار" از دکتر رضا مصطفوی سبزواری، استاد ایرانی در دانشگاه دهلی، درباره ویژگیهای و لطائف شعری حاج ملا هادی سبزواری متخلص به اسرار (۱۲۱۲-۱۹۸۹ ق) است. مقالات دیگر درباره تاریخ گذشت سنائی از استاد نذیر احمد و نسخه خطی پرارزش دیوان هلالی از دکتر امیر حسن عابدی و

و تشبیه و استعاره در شاهنامه فردوسی و ملاحظاتی درباره جهان بینی ادبی غالب از مهدی باقری مرآة الاصطلاح از دکتر شریف قاسمی (مدیر)، شعر فارسی تاجیکی در سال نود از پرفسور رحیم مسلمانیان قبادیانی و نظامی گنجوی از حافظ محمود شیرانی ترجمه از دکتر یونس حسن جعفری و نقدی بر چند مقاله درباره نظامی از استاد وارث کرمانی و بررسی برگی از شاهنامه فردوسی از نظر خداشناسی از دکتر مومن محی الدین و خواجوی کرمانی و حدیث عشق از دکتر آصفه زمانی و نسخه ای ارزشمند از سراج اللغه از دکتر ریحانه خاتون و ضرورت تدوین فرهنگ های فارسی. هندوستانی از دکتر رضا مصطفوی و گزارش سفر ایران از خانم دکتر نرگس جهان و اختر حسین کاظمی و اخبار فرهنگی و ادبی از مدیر و معرفی کتاب شاه محمد اجمل اله آبادی و ادب فارسی. تألیف دکتر اختر مهدی چاپ مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو و گریه بی سود از پروین اعتصامی، غزلی از رئیس احمد نعمانی و غالب و بازگشت به خویشتن از اقبال لاهوری و در پایان فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو آمده است.

چنانچه از عنوان مقالات واضح و لایح است این شماره قند پارسی دارای مطالب بسیار پرارزش و مفیدی است در بعضی موضوعات ادبی و فرهنگی فارسی و به اداره قند پارسی عرض تبریک نموده موفقیت های بیشتر این فصلنامه را آرزو مندیم.

(۱) لاهی بنگال (بنگال از بنده)

مآثر بنگال (اردو) ۸۵/۶

رساله ایست مختصر در ۹۶ صفحه از دکتر کلیم سهرامی، استاد فارسی، دانشگاه راجشاهی بنگلادش، که در سال جاری (۱۹۹۳) به اهتمام دارالادب پتنه (هند) چاپ و منتشر شده است و مشتملست بر پنج مقاله بزبان اردو درباره خدمات بنگال به ادبیات فارسی و اردو که عنوان ترجمه های آن بقرار زیر است: نخستین تألیف فارسی در بنگال، حافظ شیرازی و بنگال و یک فرهنگ قدیم فارسی بنگال و احوال و آثار وحشت و اردو نثر در بنگال قبل از استقلال چنانکه از عنوانهای مقالات پیداست این کتاب بعضی مطالب پرارزشی درباره ادبیات فارسی و اردو دارد که برای پژوهشگران و علاقمندان فارسی و اردو مفید می باشد. بهای این کتاب ۴ روپیه (هندی) و مجلد ۵۰

روپیه (هندی) است.

بنگال میں غالب شناسی (اردو)

رساله دیگری که مانند کتاب مآثر بنگال از تألیفات دکتر کلیم سهرامی است در ۹۶ صفحه که به همت کلچرل ایکدمی (اداره فرهنگی) دهاکا بنگلادیش طبع و منتشر شده است بهای این کتاب هم ۴ روپیه (۴ دلار) است. دکتر سهرامی طی این رساله درباره تاریخ مختصر غالب شناسی در بنگال و خواجه عبدالغفار یکی از شاگردان مرزا غالب دهلوی و ترجمه های شعر غالب بزبان بنگالی مطالب سودمندی آورده است که برای علاقمندان غالب شناسی دارای اهمیت و ارزش خاصی می باشد.

تذکره مخزن الغرائب (جلد چهارم)

تذکره "مخزن الغرائب" مشتمل بر ذکر احوال و اشعار منتخب ۳۱۴۸ شاعر تألیف شیخ احمد علی هاشمی سندیلوی متخلص به خادم دومین جامع ترین تذکره فارسی است. جامع ترین تذکره فارسی "صحف ابراهیم" تألیف علی ابراهیم خان خلیل متخلص به خلیل است که حاوی شرح حال و نمونه اشعار ۳۲۷۸ شاعر می باشد. کتاب حاضر جلد چهارم این تذکره است که به تصحیح و تحشیه استاد مرحوم دکتر محمد باقر و به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، بسال ۱۳۷۱ ش / ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م در ۹۱۶ صفحه بطبع و نشر رسیده است و مشتملست بر سخن مدیر (دکتر رضا شعبانی) و شرح حال و اشعار گزیده شعری را دارد از ردیف حرف ع تا حرف م و با اسم شاه عبدالعلی بزدی شروع شده با اسم مولانا محمد خراسانی تمام میشود. در پایان اسم ۷ کتاب فارسی و نه کتاب انگلیسی آمده که در تصحیح و تحشیه این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است. بهای این مجلد ۴۵ روپیه پاکستانی است. قبل از این جلد اول این کتاب (ملآبی، حیفی وحی) و جلد دوم (خاتمی صفهانی ناشیری) در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۰ با هتمام دانشگاه پنجاب لاهور چاپ و منتشر شده بود و بیست و دو سال بعد از آن آقای دکتر شعبانی مدیر دانشمند مرکز تحقیقات فارسی به طبع و نشر بقیه سه جلد کتاب همت گماشتند و تاکنون به چاپ و نشر دو جلد ازین کتاب موفق شده اند. جلد سوم این کتاب که با اسم شهریار شروع شده با غیوری کابلی تمام می شود بسال ۱۳۷۱ ق / ۳۱۲ ش / ۱۹۹۲ م طبع و منتشر شده است و آخرین جلد آن (جلد پنجم) زیر چاپ است و انشاء الله بزودی در عرض دوسه ماه آینده از چاپ در می آید.

دکتر علی رضا نقوی

سفینه سخن

اسم کتاب: سفینه سخن (مجموعه اشعار) سراینده: دکتر سید محمد اکرم "اکرام"

ناشر: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد

سال: ۱ مرداد ماه ۱۳۷۱ ش/اوت ۱۹۹۲ م صفحه: ۲۲

بها: ۸۰ روپيه

طبیعت شخصیت استاد دکتر سید محمد اکرم متخلص به "اکرام" را با تخلیق و تحقیق توأم ساخته است. چنانچه زمانی که ایشان در حدود سی سالگی در سال ۱۳۴۲ هـ. ش دوره تحصیلی دکتری زبان و ادب فارسی را در دانشگاه تهران می گذراندند، نخستین "نمونه ای از هنرگمانی طبع وقاد و قریحه و ذوق سرشار" ایشان بعنوان "پروانه پندار" در تهران انتشار یافته بود. محقق نامدار و استاد سرشناس صاحب ذوق و شغف زائدالوصف شادروان سعید نفیسی (م ۱۳۴۶ ش) شعر این شاعر جوان را ستوده و سبکش را همانند سروده های شبلی نعمانی (م ۱۹۱۴) و غلام قادر گرامی (م ۱۹۲۷) قلم داد نموده بود. مجموعه های مختصر اشعار دیگر آقای دکتر "اکرام" بعنوان سگه عشق، شهاب ثاقب و پند پدر انتشار یافته بود. از کتب تحقیقی ایشان اقبال در راه مولوی و مؤلفات مدونه سراج الدین علی خان آرزو موسوم به داد سخن، تنبیه الغافلین و کارنامه و رساله سراج منیر مؤلفه ابرالبرکات لاهوری را می توان نام برد. با چاپ مجموعه "سفینه سخن"

خوب است که اشعار ایشان در يك مجموعه اثر دلپذیر جمع آوری گردیده است.

از مزایای این مجموعه یکی اینست که استاد دکتر اکرام تاریخ و محلّ سرودن يك شعر خود را دقیقاً قید نموده است. این امر نمایانگر طبع محققانه وی است و الاّ از شاعران نمی توان چشم داشت کرد که با چنین دقیقه سنجی متوجه بشوند.

"سفینه سخن" اکثر اصناف سخن و موضوعات شعری را محتوی است. عناوین غزلیات و قصائد و مثنویها و اشعار گوناگون در فهرست گنجانده شده و جمعاً کتاب ۱۳۲ عنوان شعر را احتوا می نماید. این مبصر انشاد گردیدن بعضی از اشعار را از زبان شاعر استماع نموده و این بار با خواندن آنها با تجدید لذت و ذوق نایل آمدن مثلاً منظومه زبان فارسی و آیه رحمت در نعت نبوی (ص)، ترجمه ساقی نامه اردوی علامه اقبال به فارسی. این تنها ترجمه است که در این مجموعه مشهود است. اشعار استاد دکتر "اکرام" سراپا انتخاب اند و انتخابی دیگری از آنها عسیر است. با ملاحظه نمودن مجموعه "سفینه سخن" استاد دکتر ذبیح الله صفا با استاد مرحوم سعید نفیسی هم آهنگ گردیده اند که:

"ز این لالی آبدار سخن پارسی باغزلهها و قصیده ها و رباعیها و مثنویهای دلپذیرش از نو پارسی گویان بزرگی را از مسعود سعد تا آخرین با هزاران آفرین بخاطرم آورد و بیادم انداخت که لاهور با کرم کردن در درخشانی چون "اکرام" بگنجینه ادب فارسی هنوز در همان راهی سیر می کند

که با آن از قرن‌ها پیش آشنایی داریم...."

امیدواریم که علاقه‌مندان شعر عذب فارسی با دریافت نمودن مجموعه سفینه سخن مبتهج می‌گردند. بنده چند بیت ازین مجموعه را بعنوان نمونه نقل می‌نمایم که حاکی شکسته نفسی شاعر است و مبرهن اسامی مجموعه‌های کوچک وی که اینک در این اثر منقسم گردیده‌اند:

عذابم می‌دهد پیرسته شبها شمع فکرتها چرا پروانه پندار من یکسر نمی‌سوزد
پس از فرهاد و مجنون "سگه عشق" بنام ما زدند "اکرام" کردند
نشسته گرچه سر ساحل سکوت "اکرام" رود به هریم عالم "سفینه سخنش"
در آخر تذکار این نکته بی‌مورد نیست که دکتر "اکرام" تنها شاعر سنتی نیست، او مرد فکور است و منظومه‌های وی بعنوان "مَدَن جدید"، "ملل متحد"، "ابر قدرت" "مرگ مارکس" و "لشکر طاغوتی" نمایانگر جهان‌بینی وی می‌باشند. امیدواریم که در سالهای پختگی کنونی طبع متواج‌وی نسبت به اوضاع بغرنج دنیا و بویژه به وخامت احوال مسلمانان جهان بجوشش و هیجان درمی‌آید و مجموعه فارسی دیگر تراوش نتایج تفکر وی را دریافت خواهیم نمود.

(دکتر محمد ریاض خان)

نامه گرامی استاد محترم جناب دکتر ذبیح الله صفا که پس از دریافت کردن "سفینه سخن" با آقای دکتر سید محمد اکرم "اکرام" نوشته شده.

عزایه ۱۳۷۱ - ششم ژانویه ۱۹۹۳

دوست فاضل عزیزم
 از خداوند تعالی سلامت و سعادت و عفو برای جنابها و خانواده
 را خواستارم. چندی پیش دوست عزیزمان آقای تسبیحی مجموعه سکه عشق
 را همراه بعضی از تالیفات خود برایم فرستاد و مرا ممنون لطف ساخت.
 سکه عشق دوست عزیز دیرینم آقای اکرم شاه اکرام را بیادم آورد
 که سالها پیش ازین در تهران زیارت می کردم و بعد از آن در لاهور با
 ایشان با اتفاق استاد گرامی دکتر محمد باقر ملاقاتی دست داد. در آن
 روزگار آن در پروانه پندار چند نعل زیبای شما را خوانده و لذت برده
 بودم. چاپ اول سکه عشق را هم آنطور که یاد دارم در تهران زیارت کردم
 و همچنانکه از فاضل چون شما انتظار می رود آن را مشحون با ستاره دل انگیز
 یا نتم. و سکه "سفینه سخن" که مجموعه کامل است و جنبه با لیت
 بلطف و سرگمتان روشنی بخش دیده ام گردید. این خزینه لای آبدار
 سخن پارسی با غزلها و قصیده که در با عیها و مشنویهای دلپذیرش از نو
 پارسی گویدان بزرگی را از مسعود سعد آفرین با هزاران آفرین بخاطرم آورد
 و بیادم انداخت که لاهور با کرم کردن در درخشانی چون اکرام بگنجینه ادب پارسی
 هنوز در پانی برای سیر می کند که با آن از قرنها همیشه آشنایی داریم. خداوند وجود
 عزیزتان را از جمیع عیانت و آفات در امان داراد. ارادتمند زحی صفا

کنگره جهانی هزاره شیخ مفید

شیخ محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید از اوکین و برجسته ترین علمای فقه و تفسیر و حدیث و کلام و سیرت طیبه معصومین علیهم السلام می باشد. وی از حیث متعلم و معلم هر دو از میان خوش بخت ترین افراد تاریخ بوده و نه تنها افتخار تربیت زیر نظر استادانی مانند شیخ صدوق مؤلف "من لایحضره الفقیه" یکی از کتب اربعه فقه شیعی و "اعتقاده" و شیخ ابن قولویه یافته بلکه شاگردانی داشت مانند شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی مؤلف دو کتاب از کتب اربعه فقه شیعی بنام "تهذیب" و "استبصار" و شریف رضی گرد آورنده کتاب معروف "نهج البلاغه" و شریف مرتضی از متکلمین بزرگ عصر خود که هر کدام بنویسه خود از نوابغ روزگار بود. تعداد تألیفات شیخ مفید از دوست کتاب هم تجاوز کرده که در موضوعات مختلف عقائد اسلامی می باشد. شیخ مفید نه تنها اسرار و رموز علوم معرفت را از استادان پیشرو خود بارث برده، بلکه آن علوم را بصورت کتابهای متشکل و منظمی در آورده و برای هدایت و راهنمایی نسلهای آینده بجا گذاشته است.

بمناسبت هزار سال در گذشت و جهت بزرگداشت و تجلیل از چنین شخصیتی برجسته و بحث و فحص در باره آثار گرانبهای وی کنگره جهانی در قم در روز های ۲۸-۳۰ فروردین (۱۷-۱۹ آوریل ۱۹۹۳) به مدت سه روز در مدرسه عالی تربیتی و قضائی قم با شرکت صدها نفر از جمله ۵۳ نفر

خارجی از ۲۳ کشور برگزار شد. پس از تلاوت کلام الله مجید و خیر مقدم به حضار حجت الاسلام استادی پیام مبسوط رهبر معظم آیت الله خامنه ای را قرائت کرد. وی در ضمن این پیام اشاره کرد که امروز پس از تشکیل کنگره هزاره شیخ مفید (رح) و تجلیل از آن قله علم و تقوی است که گذشت ده قرن و رشد ده قرنی علم و فرهنگ نتوانسته است از سرافرازی او بکاهد. و اضافه کرد که نسل علمی امروز با بزرگداشت شیخ مفید و نشر آثار مکتوب او در حقیقت وظیفه سپاس خود را نسبت به مردی انجام می دهد که خود و افکارش همواره در ضمن جریان غنی و پر بار فقه و کلام مدرسه اهل بیت (ع) حضور داشته است. وی تأکید کرد که بنای رفیعی که فقها و متکلمین شیعه در طول ده قرن گذشته برافراشته و گنجینه بی نظیری که از آثار علمی خود پدید آورده اند همه بر روی قاعده بی است که شیخ مفید با سه بعد جهاد علمی خود تثبیت هویت مستقل مکتب اهل بیت (ع) و بنیانگذاری شکل و قالب علمی صحیح برای فقه شیعه و آفرینش شیوه جمع منطقی میان عقل و نقل در فقه و کلام پی افکنده است.

ضمناً سخنرانها به موقعیت حساس جهان اسلام و توطئه استکباری جهانی در کشور های اسلامی بویژه کشتار بی رحمانه مسلمانان در بوسنی هرزگوین ، آذربایجان، کشمیر ، فلسطین و دیگر ممالک اسلامی خاطر نشان ساخته از علمای کشور های اسلامی خواستند ملتهای خود را به توطئه دشمنان اسلام آشنا سازند.

در عرض سه روز علما و دانشمندان طی سخنرانیها و مقالاتی به عظمت افکار و اهمیت خدمات شیخ مفید اشاره کردند. با صدور قطعنامه ای این کنگره به کار خود پایان داد و سپس جمعی از شرکت کنندگان را برای بازدید از اصفهان و زیارت مشهد مقدس بردند.

کنگرهٔ جهانی ملاً هادی سبزواری

حکیم ملاً هادی سبزواری بعد از ملاً صدرا مشهور ترین حکیم و فلسفی اسلام در چند قرن اخیر است. بزرگترین خدمت او تفسیر و تعلیقات بر آثار فلسفی ملاً صدرا مخصوصاً "اسفار اربعه" وی می باشد. همچنین وی چندین شاگرد فاضلی مانند آخوند خراسانی صاحب کفایه و عارف کامل و فقیه نامدار آخوند حسین قلی همدانی و غیره را تربیت کرده است. حکیم نمونه ای بوده است از محققین و تلاش گرانی برای تهذیب نفس سلوك الی الله و تعلیم معارف اسلامی.

روز پنجشنبه ۲ اردیبهشت (= ۲۲ آوریل ۱۹۹۳) پس از پایان کنگرهٔ جهانی شیخ مفید، کنگرهٔ جهانی سه روزه بزرگداشت دوستمین سالگرد حکیم ملاً هادی سبزواری با شرکت بیش از سیصدتن از اسلام شناسان داخلی و خارجی در محل دانشگاه تربیت معلم سبزواریگشایش یافت که در آن شرکت کنندگان پیرامون زوایای مختلف شخصیت علمی و مذهبی این حکیم فرزانه به بحث و تبادل نظر پرداختند. در این کنگره که با همکاری انجمن حکمت و فلسفه وابسته به مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی برگزار شد، حدود ۴۰ مقاله از ۸۰ مقاله دریافتی پیرامون موضوعات اصالت وجود حکیم سبزواری و اصالت وجود غرب، عرفان نظری و علمی در زندگی و آثار وی و علوم نقلی حکیم و علم کلام وی و علم منطق و فلسفه اسلامی در عصر حکیم، تحقیقات مستشرقان دربارهٔ آثار حکیم و موضوعات دیگر ارائه گردید.

در ضمن برگزاری کنگره نمایشگاه کتاب آثار حکیم سبزواری و شب شعر نیز ترتیب داده شد و پس از پایان کنگره شرکت کنندگان از آثار تاریخی و فرهنگی و هنری سبزواری نیز دیدن کردند.

(دکتر سید علی رضا نقوی)

اعطای جایزه ادبی و تاریخی موقوفات دکتر افشار

به آقایان دکتر محمد دبیر سیاقی و دکتر ظهورالدین احمد

روز شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۷۲ جلسه ای ادبی با حضور عده ای از استادان رشته های علوم ادبی و دانشمندان و اعضای شورای تولیت به منظور اهدای دو جایزه ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار در محل باغ موقوفه تشکیل گردید و پس از تلاوت آیاتی از قرآن کریم، نماینده محترم وزیر بهداشت و آموزش که سمت ریاست شورای تولیت با آن مقام است جلسه را افتتاح و سخنانی درباره اهمیت اینگونه جوایز که برای گسترش زبان فارسی است ایراد کرد.

سپس آقای دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه و رئیس مؤسسه لغتنامه دهخدا که سمت ریاست هیئات مدیر موقوفات را بر عهده دارند یاد آور شدند که دو جایزه سال ۱۳۷۰ موقوفات به آقای دکتر ظهورالدین احمد استاد بازنشسته دانشگاه لاهور (پاکستان) و آقای دکتر محمد دبیر سیاقی دانشمند ایران اهداء می شود.

استاد آقای دکتر ظهورالدین احمد از برجسته ترین آموزشگران فارسی پاکستان اند و همواره مورد احترام فضل و تحقیق بوده اند در سال ۱۳ اکتبر ۱۹۱۴م در امرتسر (هند) چشم به جهان گشودند و در هفده سالگی امتحان

فاضل فارسی را گذرانده و پس از اخذ درجه لیسانس، نائل به اخذ درجه فوق لیسانس فارسی شدند. از جمله استادان ایشان دانشمندانی مانند دکتر شیخ محمد اقبال، دکتر سید عبدالله، دکتر مهرین شوستری ایرانی، سید عابد علی عابد بوده و در ایران از محضر استادانی مانند دکتر ذبیح الله صفا، دکتر محمد معین، دکتر احسان یار شاطر، دکتر صادق کیا، دکتر خطیبی و دکتر نائل خانلری و استاد سعید نفیسی استفاده کردند. آقای دکتر ظهور در حدود پنجاه سال زندگانی خود را به تدریس در دوره های لیسانس و فوق لیسانس دانشگاه و نگارش مقالات و تألیف کتابهای متعدد در سطوح و زمینه های مختلف به زبان های فارسی و اردو و انگلیسی اشتغال داشته و از تألیفاتشان کتابهای ادبیات فارسی در پاکستان، ادب جدید ایران، ایران شناسی (مجموعه مقالات)، دستور زبان فارسی، احوال و آثار ابوالفضل علامی، کتاب دانش (مجموعه مضامین فارسی)، عبرت نامه، خلاصه جواهر القرآن مولتانی، رسائل جلال الدین دوانی است. ایشان در تألیف و تدوین "تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند" چاپ دانشگاه پنجاب (لاهور) مشارکت داشته و مقالات متعددی در زمینه ادبیات فارسی برای این کتاب بزرگ سیزده جلدی نوشته اند. همچنین مقاله هایی از ایشان در دایرة المعارف اسلامی اردو و دایرة المعارف "ایرانیکا" چاپ شده است.

آقای دکتر سید محمد دبیر سیاقی یکی از معروفترین استادان و محققان فارسی بشمار می روند. ایشان بتاريخ ۱۰ اسفند ۱۲۹۸ در قزوین چشم بگیتی گشودند. پس از پایان درجه لیسانس از دانشکده ادبیات وارد

دانشگاه شده و به تحصیل زبان و ادبیات فارسی مشغول گردیدند. در سال ۱۳۲۴ باگذراندن رسالهٔ دکتری خود درجهٔ دکتری دریافت نمودند. ایشان کتب و مقالات متعددی در زمینه های مختلف تألیف نموده اند که شماره ثبت آنها نیز از هفتاد و نه فقره می گذرد و یاد آور زحمات مداوم و شبانه روزی ایشان می باشد.

آقای دکتر سید محمد دبیر سیاقی عضویت انجمن ایرانشناسی که شادروان ابراهیم پررداؤد تأسیس نموده و در آغاز با مرحوم علی اکبر دهخدا در مؤسسه لغتنامهٔ دهخدا و سپس با مرحوم دکتر محمد معین در مؤسسه مزبور همکاری داشتند. این خدمت تاکنون که آقای دکتر سید جعفر شهیدی تصدی علمی مؤسسه را بر عهده کفایت دارند ادامه دارد. ایشان در دانشگاههای ایران و خارج از ایران استاد زبان و ادبیات بوده واند.

آقای دکتر جعفر شهیدی از آقای دکتر ذوالریاستین خواستند منشوری را که در آن ذکر خدمات آقای دکتر ظهورالدین احمد شده است بخوانند تا حضار از چگونگی آگاه شوند. سپس آقای دکتر محمود بروجردی رئیس بخش ایرانشناسی وزارت امور خارجه منشور و چک نقدی جایزه را به آقای دکتر ظهورالدین احمد دادند. آقای دکتر بروجردی نیز مطالبی مؤثر دربارهٔ اهمیت زبان فارسی ایراد و برای روان بانی موقوفات طلب غفران کرد. آقای دکتر ظهورالدین احمد پس از دریافت منشور سخنانی به سپاسگزاری ایراد کرد و شمه ای دربارهٔ ریشهٔ زبان فارسی در پاکستان سخن گفت.

مجدداً آقای دکتر جعفر شهیدی به جوایز اشاره کرد و گفت جایزهٔ دیگر

متعلق به آقای دکتر دبیر سیاقی است و برای اینکه درباره اهمیت خدمات ایشان حضار آگاه شوند از استاد محترم آقای محمد تقی دانش پژوه درخواست کرد که باگفتار خود حضار را بهره مند سازد.

آقای دانش پژوه ضمن تقدیر از خدمات لغوی آقای دبیر سیاقی مبحثی عالمانه درباره زبان فارسی و طریقه به دست آوردن لغات و اصطلاحات کهن فارسی بیان کرد و انتشارات و کارهای موقوفه را ستود. سپس منشور اهدای جایزه به آقای دکتر دبیر سیاقی توسط آقای دکتر ذوالریاستین خوانده شد و آقای دکتر شهیدی از آقای دکتر رحیمیان رئیس محترم دانشگاه تهران که عضو مقامی شورای تولید هستند خواستند جایزه را به آقای دکتر دبیر سیاقی اعطاء کنند.

آقای دکتر رحیمیان سخنانی درباره اهمیت زبان فارسی و کار موقوفه بیان و نیت واقف را ارزشمند توصیف کرد و از آقای دکتر شهیدی خواست ایشان خودشان جایزه را بدهند.

سپس آقای دکتر دبیر سیاقی گفتاری مؤثر و عمیق درباره زبان فارسی بر خواند و از موقوفه و نیت واقف تشکر کرد.

در پایان آقای ابراهیم صهبا دو قطعه شیرین و شنیدنی را که درباره این جوایز سروده بودند خواندند و مجلس با انشاد قصیده ای که آقای کمال زین الدین درباره سخنوران زبان فارسی سروده بود پایان یافت.

(نجم الرشید)

(اینک عکس لوحی که بدین مناسبت به آقای دکتر ظهورالدین تقدیم شد
برای خوانندگان گرامی دانش منطبع میگردد.)
بنام پروردگار

دانشمند گرامی و استاد گرانمایه آقای دکتر ظهورالدین احمد
چون جنابعالی در دوران خدمت در دانشگاه لاهور و مراکز علمی پاکستان به
نگاهبانی و ترویج زبان و ادبیات فارسی پرداخته و از راه تدریس و انتشار
تالیفات مفید کوششهای بسیار کرده اید و دانشجویان و پژوهندگان زیادی از
مجلس درس و آثار علمی شما بهره ور شده اند.
و چون تحقیقات شایسته ای در زمینه های گوناگون مربوط به زبان
فارسی انجام داده اید که بصورت کتاب و مقاله، هم به زبان فارسی و هم به
زبان اردو و انگلیسی چاپ شده است و از آن زمره کتابهای ادبیات فارسی در
پاکستان، ایرانشناسی (مجموعه مقالات)، ادب جدید ایران، دستور زبان
فارسی، احوال و آثار ابوالفضل علامی، کتاب دانش مجموعه مضامین
فارسی، عبرت نامه، خلاصه جواهرالقرآن مولتانی، رسائل جلال الدین دوانی
است، به تشخیص هیأت بررسی جایزه و تصویب شورای تولیت این موقوفه
سومین جایزه تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار برای زبان فارسی به جناب
عالی اختصاص داده شده است.

خواهش داریم این هدیه را که موجب شادمانی روان واقف خواهد بود
بپذیرید تا مگر بخشی از نیات آن شادروان که ترویج و تعمیم زبان فارسی را
توصیه کرده است و شما یکی از برازنده ترین انجام دهندگان آن هستید تحقق

پذیرد و ازین راه تا اندازه ای از استادانی که عاشقانه نگاهبانی چنین کاری را
وظیفه خود دانسته اند تقدیر شده باشد.

امیدواریم پرتو فیض پژوهشهای استادان شما سالهای دراز بتابد و

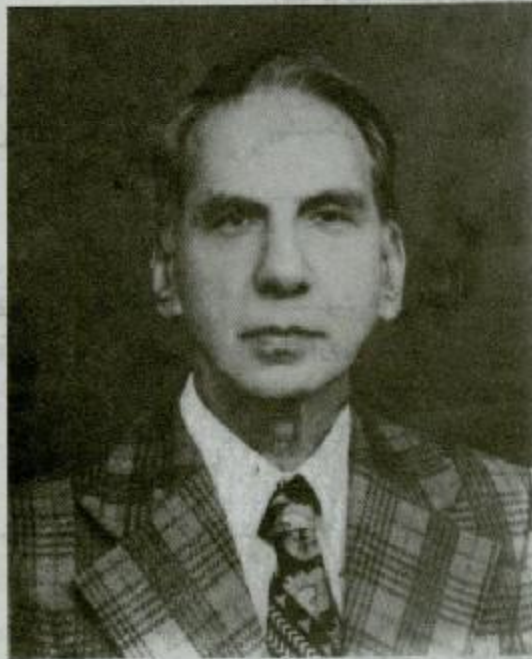
همگان را از پژوهشها و نگارشهای ارزنده خود بهره ور سازید.

سرپرست عالی رئیس هیات مدیره رئیس شورای تولید

ایرج افشار دکتر سید جعفر شهیدی دکتر رضا ملک زاده

استاد دانشگاه تهران وزیر بهداشت درمان و آموزش پزشکی

* * * * *



دکتر زهراالدین احمد

گزارش مختصری از سمینار سه روزه "پیوستگیهای فرهنگی و زبانی میان ایران و کشورهای شبه قاره"

سمینار سه روزه "پیوستگیهای فرهنگی میان ایران کشورهای شبه قاره" با دلالتهای دقیق و مستمر مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی و استعانتهای صمیمانه اداره کل فرهنگی آسیا و اقیانوسیه ایران، در اسلام آباد از شنبه تاریخ ششم لغایت هشتم شهریور ماه ۱۳۷۲ هـ. ش ۲۸ تا ۳۰ اگست ۱۹۹۳ (نهم تا یازدهم ربیع الاول ۱۴۱۴ هـ. ق) در اسلام آباد برگزار شد و مسائل عمده ذیل را در برداشت.

الف - شرکت کنندگان و مضامین بحث آنان:

۱- ایران:

- | | |
|--|--|
| روابط ایران و شبه قاره از صفویه تا قاجاریه | آقای دکتر عبدالحسین نوانی |
| مناسبات موجود میان زبانهای ایران بعد از اسلام (سه گویش اصلی دری، تهرانی و فارسی کلاسیک) با زبانهای هم‌ریشه شبه قاره. | آقای دکتر علی اشرف صادقی |
| پیشینه زبان فارسی در ایالت سند | آقای دکتر علی محمد مؤذنی
(استاد اعزامی شاغل تدریس در دانشگاه کراچی) |
| مشابهت های لغوی و دستوری لهجه شوشتری و زبان اردو | آقای محمد رضا ملک
(استاد اعزامی شاغل در دانشگاه جام شورو، حیدر آباد، سند) |
| منابع پاکستان شناسی در زبان فارسی | آقای اسعدی |
| توسعه زبان فارسی در شبه جزیره دکن (دوران سلاطین بهمنی حیدر آباد). | خانم دکتر آذر میدخت مشایخ قویدنی |
| اوضاع سیاسی-اجتماعی-فرهنگی شبه قاره در دوران سلطه انگلیس ها و نقش مسلمانان در مبارزات سیاسی | آقای امیری |

آقای دکتر قاسم صافی بررسی مشکلات زبان فارسی در منطقه

آقای دکتر سید مهدی غروی نظرات کلی دربارهٔ شبه قاره و اهمیت زبان فارسی در منطقه

جز افراد مزبور آقای مسجد جامعی معاونت محترم فرهنگی در تمامی جلسات شرکت داشتند و صرفنظر از قرانت پیام مقام محترم وزارت ، سرپرستی و ادارهٔ نشستهای متعددی را برعهده گرفتند. به اضافه که خانم وکیلی و آقای عیسی کریمی از کارشناسان معاونت امور بین الملل نیز به طور فعال و صمیمانه ای در تنظیم تنسیقات سمینار مشارکت ورزیدند.

۲- هندوستان:

آقای دکتر امیر حسن عابدی سه نسخهٔ خطی پرارزش از دیوان انوری

آقای دکتر یونس جعفری صائب و شعر اردو

پروفسور چاندرا شیکر تحفظ میراث فرهنگی توسط تراجم متون فارسی به زبان هندی

آقای پروفسور یعقوب عمر تاریخ گوئی در ایران و شبه قاره

آقای دکتر شریف الدین حسین قاسمی بررسی انتقادی زبان و ادبیات فارسی در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی

آقای دکتر نبی هادی عاصمی فضل ابن ابوالمعالی نخستین معمار مسلمان

آقای دکتر قادری پیوندهای مشترک زبانی ایران و شبه قارهٔ هند

آقای دکتر عبدالسبعان نفوذ حافظ در بنگاله

آقای دکتر ضیاء الدین دسانی
سیری در تاریخ نفوذ ایران در زمینه خوشنویسی
اسلامی

آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری
زبان فارسی را در شبه قاره هند در یابید؟
(ایشان نیامدند اما مقاله مزبور را ارائه دادند)

۳- بنگلادش:

چهار تن از فضیای فارسی گویی بنگلادش در جمع استادان حاضر در سمینار
مقالات علمی خود را ایراد کردند:

آقای دکتر کلیم سهرامی
اهمیت زبان فارسی در ترویج زبان اردو

آقای ابو موسی عارف بالله
خدمات دانشمندان شبه قاره به زبان و
ادبیات فارسی

خانم دکتر کلثوم ابوالبشر
پیوندهای موجود در میان دو زبان فارسی و بنگالی

خانم ام سلمی
تأثیر زبان فارسی بر زبان و ادبیات بنگالی

۴- سریلانکا:

آقای پروفسور س. امام
اهمیت زبان فارسی در پیشرفت زبان اردو

آقای دکتر کی. ام. اچ. خالدین
مشکلات آموزش زبان فارسی در سطوح
دانشگاهی در سریلانکا

۵- پاکستان:

بیشترین جمعیت شرکت کننده بالطبع از این سرزمین آمده بودند و سخنرانیهای
متعددی را نیز به تبع عرضه داشتند:

آقای دکتر ساجد الله تفهیمی
عوامل مهاجرت ایرانیان به شبه قاره

سهم فارسی در تشکیل زبان اردو	آقای دکتر محمد صدیق خان شبلی
داستانسرایای فارسی در شبه قاره	خانم دکتر طاهره صدیقی
احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل	خانم دکتر فرحت ناز
زبان فارسی و صوفیان شبه قاره	خانم دکتر شمیم محمود زیدی
ایران شناسی علامه اقبال	آقای دکتر سید محمد اکرم "اکرام"
زبان فارسی، زبان دین	آقای دکتر سید علیرضا تقوی
ملاحظات کلی درباره توسعه و ترویج و اهمیت فارسی و اردو در شبه قاره	آقای دکتر آفتاب اصغر
رابطه های زبان اردو و زبان پشتو	خانم دکتر عصمت نسرین
ایران شناسان شبه قاره	آقای دکتر محمد ریاض خان
پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره	خانم دکتر ممتاز غفور
وضع زبان فارسی در مولتان	آقای دکتر بشیر انور
دورنگای تاریخی پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره	آقای دکتر غلام سرور
ایرانشناسی سرابندگان کشمیر	آقای دکتر خواجه حمید یزدانی
ارزش و ترویج فارسی در شبه قاره	آقای دکتر انعام الحق کوثر
غزل فارسی	آقای پروفیسور ظہیر احمد صدیقی
بزرگان سند	دکتر سید حسین جعفر حلیم

آقای دکتر محمد اختر چیمه پیوستگیهای فرهنگی و عرفانی ایران در شبه قاره
به وسیله مشایخ سهرورد

آقای نوازش علی يك دوره ناشناخته در تاریخ ادبیات فارسی
در پاکستان

آقای دکتر مهر نور محمد خان نگاهی گذرا به پیوندهای فرهنگی و ادبی
ایران و پاکستان

از استادان پاکستانی گروه دیگری نیز به شرح زیر در جلسات حضور

مرتب داشتند:

آقای دکتر وحید قریشی (لاهور)

آقای دکتر غلام ناصر (پشاور)

آقای دکتر جمیل جالبی (رئیس فرهنگستان پاکستان)

آقای دکتر گوهر نوشاهی (معاون فرهنگستان پاکستان)

آقای دکتر محمد سلیم اختر

خانم دکتر صفرا بانو شگفته (مؤسسه زبانهای نوین - اسلام آباد)

آقای دکتر سراج (دانشگاه قائد اعظم، اسلام آباد)

خانم دکتر تنویر کوثر (دانشگاه بلوچستان، کوئته)

خانم زاهده پروین (لاله موسی)

خانم دکتر محمود هاشمی (رادیو پاکستان، اسلام آباد)

خانم ریحانه افسر (دانشگاه کراچی، کراچی)

آقای دکتر غضنفر مهدی (دبیر انجمن ادبی "دائرة" - اسلام آباد)

آقای دکتر آغا حسین همدانی (رئیس انجمن شاه همدان - اسلام آباد)

آقای عبدالعزیز (مدیر روز نامه "انصاف" - راولپندی)

خانم دکتر کلثوم سید (مؤسسه زبانهای نوین - اسلام آباد)

آقای پروفیسور انور مسعود (دانشکده راولپندی)

خانم عدیله راشد (دانشکده دخترانه - اسلام آباد)

آقای سلیم مظهر (دانشگاه پنجاب، لاهور)

آقای افضل زاهد (دانشکده دولتی شکر گره)

آقای اقبال شاهد (دانشگاه اسلامی، بهاولپور)

به اضافه که قریب چهل تن از دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌های پنجاب، بهاولپور، کوئته، کراچی، پشاور، قائد اعظم به هزینه سمینار در جلسات حاضر می شدند.

ب- تجلیل از شخصیتها:

چون از مدت‌ها پیش در نظر بود که از دو شخصیت برجسته و خدمتگذار زبان و ادب فارسی در پاکستان قدردانی شایسته به عمل آید و این امر هم خود به نحوی انجام پذیرد که در تمامی شبه قاره منعکس شود و اذهان جامعه علمی منطقه را به حق شناسی های ایرانیان از خدمات صمیمانه دوستداران فرهنگ فارسی هویدا گرداند، لذا روز نخست سمینار به نام "روز استاد دکتر غلام سرور" نام گذاری شد و شب همان روز نیز جلسه با شکوهی به ریاست آقای مسجد جامعی و معاونت استادان کشورهای مختلف شرکت کننده برای معرفی آخرین کتاب مشارالیه به نام "خلاصة الالفاظ، ملفوظات مخدوم جهانیان جهانگشت" انعقاد پذیرفت. در خلال این جلسه، آن گونه که شأن استاد بزرگوار اقتضا داشت، از خدمات شصت ساله وی به زبان و ادب فارسی تقدیر به عمل آمد و هدیه زیبایی نیز که از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی تهیه شده بود، به ایشان تقدیم گردید.

به همین نحو روز سوم سمینار به نام دانشمند فقید پاکستان، استاد دکتر محمد باقر شهرت یافت و در پایان روز نیز جلسه دیگری به همان سبک روز نخست با حضور معاونت محترم فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و زیدگان هند و پاکستان و بنگلادش و سریلانکا، برای بزرگداشت و معرفی

دو جلد از تصحیحات مشارالیه به نام "تذکره مخزن الغرائب" تشکیل شد. شمار سخنرانان برجسته از ده تن گذشت والحق آنچه که مقبول می نمود و سزاوار چنان مقام والا مرتبه و توانائی بود، گفته آمد. در انتهای مجلس، هدیه نفیس دیگری از طرف مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی به همسر و دو فرزند وی که در جلسه حاضر بودند، تقدیم گشت و همزمان از سوی همان مرکز، جایزه ارزنده ای نیز به استاد دکتر وحید قریشی که از اعظام دانشمندان پاکستان هستند، داده شد.

ج- برنامه های جنبی:

شرکت کنندگان در سمینار از مراکز دیدنی شهر اسلام آباد نظیر فیصل مسجد، شکرپریان و موزه مردم شناسی پاکستان دیدن کردند و گذشته از آشنائی های مختصری که با محیط به هم رسانیدند، به دفعات نیز از مرکز تحقیقات فارسی بازدید به عمل آوردند. به عموم دانشوران ایرانی و غیر ایرانی من باب یاد بود کیف و کتابهایی هدیه شد و توضیحات لازم درباره نحوه کار و خدماتی که از این مرکز متمشی است به استحضارشان رسید.

د- پیام ها:

در روز نخست، پیام محترم وزارت قرانت شد که بی اندازه حسن اثر بخشید و نیز نظرات مقام عالی رهبری انقلاب و ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران در حمایت و ترویج و گسترش زبان فارسی مطرح شد و پشتوانه بحثهای دیگری قرار گرفت که فراگیر اهداف سمینار به نظر می آمد. این نکته در سازمانهای ارتباط جمعی نیز حسن اثر فراوان بخشید. پیام های دیگری هم به وسیله انجمن های فارسی پاکستان، هند، بنگلادش و سریلانکا واصل شده که به همراه اعلامیه انجمن فارسی پاکستان و قطعنامه نهائی سمینار در همین شماره به طور جداگانه چاپ شده است.

قطعنامه سمینار "پیوستگیهای منطقه ای میان ایران و کشورهای شبه قاره"

با عرض سپاس به درگاه باری تعالی و تقدیم مراتب عبودیت به درگاه ذات ذوالجلال، ما مجمع استادان و محققان دانشگاهی کشورهای پاکستان، هندوستان، بنگلادش، سریلانکا، و ایران که از تاریخ ششم لغایت هشتم شهریور ماه ۱۳۷۲ برابر با بیست و هشتم تا سی ام ماه اگست ۱۹۹۳ در شهر اسلام آباد گرد آمده ایم و در سمینار "بررسی پیوستگیهای فرهنگی میان ایران و کشورهای شبه قاره" شرکت جسته ایم در موارد ذیل به اتفاق نظر جامع رسیده ایم که امیدواریم مورد توجه کلیه علاقه مندان و مسئولان کشورهای ذیربط قرار گیرد:

۱- انتظار ما این است که زبان شیرین و دلپذیر فارسی که میراث گرانقدر اجدادی همه ماست، همان طور که در گذشته های تاریخی خود بوده و تا همین اواخر نیز کماکان اعتبار داشته است، در مدارس ابتدائی و دبیرستانها و دانشکده ها و دانشگاه ها به نحو جدی برقرار گردد و دانش طلبان بتوانند در سطوح مختلف این درس را به عنوان واحد های اجباری انتخاب کنند و به تحصیلات خود تا مدارج عالی ادامه دهند.

۲- کتب و نشریات جدید فارسی برای کلیه مراکز پژوهشی تحصیلی فارسی زبان ارسال شود تا براحتی در دسترس عموم قرار گیرد.

۳- جمعی از زبده دانشجویان کشورهای منطقه در هر سال برای ادامه

- تحصیلات عالیّه و یا گذراندن دوره های کوتاه مدت اعزام ایران شوند و در مراکز تحصیلی آن کشور به مطالعه پردازند.
- ۴- در هر سال تعداد قابل توجهی از استادان زبان و ادبیات فارسی از کشور ایران به بخش های مختلف فارسی دانشگاههای کشور های منطقه اعزام شوند و به تعلیم دانش آموزان و دانشجویان پردازند.
- ۵- سمینارهای منطقه ای در هر سه یا چهار سال یکبار تشکیل شود تا محققان مختلف بتوانند آخرین دستاوردهای علمی خود را به سمع و اطلاع دیگر همکاران برسانند. نیز انتظار می رود که مجموع مقالات به فوریت چاپ شود و در اختیار اهل فضل قرار گیرد.
- ۶- توقع می رود که گردهمایی ها و همچنین هفته های فرهنگی توسط ایران در کشورهای منطقه تشکیل شود.
- ۷- توقع دیگر شرکت کنندگان در سمینار این است که کتابهای فارسی منتشره در کشورهای ذریبط همه ساله در نمایشگاه بین المللی کتاب تهران مشارکت داده شود و در معرض نمایش قرار گیرد.
- ۸- از آنجا که اخبار تدوین دایرة المعارف بزرگ فرهنگی شبه قاره در افواه افتاده است، از صاحب نظران منطقه نیز به نحو جدی برای مشارکت در کارهای علمی آن دعوت به عمل آید.
- ۹- پسندیده است که جلسات متعددی برای بزرگداشت شخصیت های بلند مرتبه فارسی گوی گذشته و حال منطقه تشکیل شود و به حقیقت از خدمات برجسته آنان برای ماندگاری این میراث گرانقدر مشترك تجلیل گردد.

۱- چنانکه در عمل دیده شده، تشکیل دوره ها و کلاسهای باز آموزی زبان و ادبیات فارسی واجد منافع بسیار و اهمیتهای بیشمار است و سخت سزاوار است که دست کم در کشورهای چوَن پاکستان و هندوستان در هر سال تشکیل شود.

۱۱- برقراری کرسیهای زبان های منطقه در دانشگاههای ایران مورد توجه و عنایت جدی قرار گیرد.

۱۲- برای تسهیل آموزش و گسترش زبان فارسی پیشنهاد می شود که برنامه های مربوط به زبان فارسی در شبکه های تلویزیون منطقه پخش شود و نیز دبیرخانه ای برای پی گیری اهداف یاد شده در این قطعنامه در تهران دایر و فعال شود.

پیام انجمن فارسی پاکستان

تشکیل نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی میان ایران و شبه قاره را که با سعی و کوشش مسؤلان محترم دولت جمهوری اسلامی ایران انجام پذیرفته است به عموم دانشمندان فارسی گوی و خاصه حاضران محترم این مجلس شریف تبریک می گوئیم و از این که استادان بزرگوار و دانشمندان عالی مقداری که عمرهای عزیز خود را بر سر تحقیق درباره زبان و ادب ریشه دار فارسی و مبانی مشترک فرهنگی بین ایران و شبه قاره نهاده اند، در اینجا گرد آمده اند، کمال مسرت را داریم، به گمان ما تشکیل چنین سمینارهای

مفید و ارزنده ای که حاصل کار دوستداران و خواستاران یگانگیها و دلبستگیهای عمیق تاریخی، علمی، ادبی، اجتماعی و غیره را در معرض استفاده جمع کثیری قرار می دهند، از هر حیث واجب است و حتی می باید در سنوات گذشته نیز بدان توجه لازم معمول می شد ولی اینک که اوکین گرد همای مهم با حضور اینهمه از رجال دانشی و برگزیدگان دانشگاهی کشورهای مغتتم و منطقه انعقاد یافته است و مقامات مهم فرهنگی مختلف نیز با حضور خود بدان اعتبار و قوت بخشیده اند، باید انتظار داشت که همت و نهمت مسؤلان ذیربط از این پس مقصود بر آن شود که مانند دیگر کنگره های شرقشناسی و ایرانشناسی جهانی در هر چهار یا پنج سال اجلاس جدیدی تشکیل گردد و هر بار نیز یکی از کشورهای منطقه پذیرای دانشوران و پژوهشگران صاحب نظر ممالک دیگر باشد تا بدین گونه فرصتی برای تبادل افکار علمی و تحقیقات فرهنگی حاصل شود و هم آن زمره برجستگانی که دورادور از احوال یکدیگر آگاهی دارند مجالی برای دیدار همکاران دیگر خود به دست بیاورند. انجمن فارسی پاکستان که هم از آغاز تأسیس این کشور فعالیت های علمی و ادبی خود را آغاز نموده. و شعب متعدد آن در لاهور، کراچی، پیشاور، اسلام آباد، مولتان، بهاولپور، کوئته و حیدرآباد فعال بوده است، نهایت خوشبختی خود را از حضور شما گرانمایگان ارجمند در اسلام آباد دارد و امیدوار است که ان شاء الله حاصل این مجمع علمی کم مانند و مذاکرات بی شک مفیدی که در آن صورت می بندد، بیش از پیش موجب تنویر افکار نسل جوان و دوستداران راستین هویت حقیقی خویش قرار گیرد.

قطعه‌نامه انجمن فارسی پاکستان

این حقیقت تاریخی است که خانواده‌های متعدد سلطنتی مسلمان در سراسر شبه قاره از قرن پنجم تا قرن سیزدهم هجری حکومت‌های مستقل خود را تشکیل دادند و در نتیجه تأثیر و نفوذ عمیق تمدن بزرگ اسلامی کشور مستقل اسلامی پاکستان به وجود آمد.

۲- و نیز این که در مدت مدید هشت صد سال زبان فارسی، زبان رسمی فرهنگی این سرزمین شد و نیاکان ما مردم پاکستان تقریباً تمام آثار ارزشمند علمی، ادبی، دینی، اخلاقی و عرفانی و تاریخی خود را به زبان فارسی به یادگار گذاشتند که امروز میراث گرامی و گرانمایه ملت پاکستان است. حفظ این میراث ارزنده بزرگ و انتقال آن به دست نسل‌های آینده وظیفه مهم هر پاکستانی باشعور متعهد است.

۳- و نیز این که شاعر ملی و مؤسس معنوی پاکستان علامه محمد اقبال قسمت اعظم افکار خود را به زبان فصیح فارسی نوشته است که بدون مطالعه و تدریس و تحقیق آن آثار نمی‌شود اندیشه‌های او را درک کرد.

۴- و نیز این که زبان فارسی زبان کشورهای همسایه دیوار به دیوار پاکستان چون ایران و افغانستان و تاجیکستان و غیره است، و برای برقراری و تحکیم روابط سیاسی و فرهنگی و یازرگانی یاد گرفتن زبان فارسی ناگزیر می‌باشد.

بنا بر این اعضاء انجمن فارسی پاکستان که در سیمینار منطقه ای پیوستگی‌های فرهنگی میان ایران و کشورهای شبه قاره از بیست و هشتم تا سی ام اوت ماه ۱۹۹۳م در اسلام آباد، شرکت جستند باکمال احترام از دولت جمهوری اسلامی پاکستان تقاضا دارند که با در نظر داشتن حقایق تاریخی

فوق الذکر اقداماتی لازم به عمل آید تا زبان فارسی در دبیرستانها با شرایطی که قبل از سال ۱۹۸۵ م تدریس می شد دوباره تدریس گردد.

دکتر سید محمد اکرم "اکرام"

دبیر کل انجمن فارسی پاکستان

و استاد کرسی اقبال شناسی دانشگاه پنجاب

لاهور

پیام انجمن فارسی سریلانکا

سلام علیکم جمیعا

استادان محترم، حضار گرامی

پیام به شما شرکت کنندگان در نخستین سمینار "پیوستگیهای فرهنگی میان ایران و شبه قاره" پیام دوستی و ارادت قلبی و محبتهای خالصانه و صمیمانه است. زبان و ادب شیرین فارسی در کشور ما غریب نیست و ما به عنوان يك سرزمین دریائی، از چندین هزار سال پیش با ایرانیان خوش ذوق و با فرهنگ و صاحب فضیلت آشنائی داشته ایم. ایرانیان نه تنها در زمینه های سیاسی و اقتصادی مردمی با هوش و متفکرند و در نزد همه ملل عالم به ذکاوت وجودت ذهن شناخته شده اند بلکه مردمی با اخلاق و شریف و متدین نیز هستند و به بیداری وجدان و آگاهی از حسب حال معنوی خود و دیگر مردم دنیا شهرت دارند. ما به نحو شایسته ای از وجود بزرگان علمی و ادبی ایران آگاهی داریم و نام های جاودانی مردانی چون شیخ سعدی و خواجه حافظ و مولوی رومی را شنیده ایم، ترجمه هائی نیز از آثار آنان و نیز دیگر بزرگان نام آور ایرانی در زبان ما هست هر چند که مسلم می دانیم که چنان نام های پر آوازه ای را همه مردم دنیا می شناسند و بر خدمات بزرگ و

برجسته ای که به بشریت کرده اند، احترام عمیق می گذارند. کشور ما گرچه از وسعت و جمعیت زیادی برخوردار نیست ولی به نوبه خود مردم هوشمند و دل آگاه و نیک فطرتی دارد. ما به فرهنگهای ملل دیگر به چشم احترام نگاه می کنیم ولی بدون شبهه برای سرزمین و مردمی که چندان از ما دور نیستند و در همه تاریخ گذشته نیز روابطی مبتنی بر دوستی و انسانیت و ارتباطات صحیح داشته اند، اهمیت فراوان قائلیم. ما امیدواریم که تشکیل این گونه سمینارها باعث بشود که مناسبات عقلی و علمی و عاطفی بین دانشمندان سراسر جهان و خاصه کلیه مردمی که در منطقه اند و اینهمه هم به یکدیگر نزدیکند، وسعت و قوت بگیرد. به خصوص علاقه وافر داریم که زبان فارسی در میان جوانان دانشگاهی و نسلهای تازه ای که به عرصه می رسند، از گسترش ویژه ای برخوردار باشد تا مجال استفاده از آنهمه مبانی معنوی و اخلاقی بی مانند ایرانیان که در ادب آنها آکنده است، برای اینان نیز فراهم شود. کامیابی حقیقی مسؤلان سمینار کنونی و شرکت کنندگان دانشمند را صمیمانه آرزو می کنیم.

پیام انجمن فارسی بنگلادش

چقدر شادمانیم که این مجمع عظیم "پیوستگیهای فرهنگی و زبانی بین ایران و کشورهای منطقه" اینک در شهر بسیار زیبای اسلام آباد پاکستان منعقد شده است. این امر فی نفسه مایه امتنان فراوان است و به خصوص برای ما مردم بنگلادش که به فرهنگ قرآنی و اسلامی خود که از

طریق زبان و ادبیات فارسی منتقل شده است، علاقه فراوان داریم، مسرت بسیار ایجاد می کند.

مردم ما از دیر باز با زبان شیرین و شور انگیز فارسی آشنائی دارند و روابط دیرپائی نیز با ایرانیان دانشمند و عارف و نام آور داشته اند. همگان قصه دلنشین دعوت سلطان غیاث الدین را از خواجه بزرگ شیراز حافظ جلیل القدر شنیده اند و مضمون غزل جاودانه او را به یاد می آورند که:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود وین بحث با ثلاثه غساله می رود

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود

باری که از زمان صدور آن قند شیرین تر از عسل خواجه ششصد و کسری سال گذشته است و تردیدی نیست که قرنهای پیش از آن نیز برای ما خاطره های دلپذیری از روابط فرهنگی و مناسبات دینی و اجتماعی دارد که همه و همه به یاد ماندنی و عزیز و مطلوب است.

اینک ما از اولیای محترم دولت جمهوری اسلامی ایران که زحمات تشکیل این سمینار بزرگ را بردوش گرفته اند، می خواهیم تقاضا کنیم که سمینار بعدی خود را در کشور ما برگزار بفرمایند و به همه دوستداران ادب و زبان زیبای فارسی مجالی کرامت کنند که از نزدیک با دیار دوست آشنا شوند و ان شاء الله از مهمانوازیهای موجود در خانواده های مسلمان و سنتی بنگلادشی نیز برخوردار یابند.

انجمن فارسی بنگلادش دگر باره از حسن ذوق و توجهی که مسئولان محترم داشته اند و به خصوص از هیأت حاضر ما برای حضور در این سمینار دعوت به عمل آورده اند، سپاسگزاری می کند و دوام دوستیهای واقعی و

حقیقی میان ملل هم‌ریشه و هم‌بسته منطقه را از پیشگاه ربوبی مسئلت می‌نماید. با سلام و درود دگر باره بر شما حضار گرامی و به همه فارسی‌دوستان سراسر جهان.

پیام انجمن فارسی هند

خوشحال شدیم که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سمیناری را "در باره فرهنگ مشترک فارسی در شبه قاره" برگزار می‌کند. فرهنگ فارسی در این شبه قاره تا بیش از هفت صد سال نه تنها رائج بوده بلکه مورد قبول همه مردمان این شبه قاره بوده. حتی امروز هم جلوه‌های این فرهنگ در شئون مختلف زندگانی در شبه قاره همه ما را بخود جلب می‌کند.

انجمن استادان فارسی سراسر هند اظهار خوشحالی می‌کند که نه نفر استاد فارسی از هند برای شرکت در این کنفرانس دعوت شدند و همه آنها در آن شرکت کرده مقاله‌های تحقیقی و پرارزش را درباره جنبه‌های مختلف موضوع سمینار ارائه دادند.

امیدواریم که در نتیجه این سمینار، دانشمندان از شبه قاره به نفوذ فرهنگ ایرانی در شبه قاره کارهای تحقیقی را با جنب و جوش بیشتری خواهند کرد.

شریف حسین قاسمی

معاون مدیر انجمن استادان فارسی هند

مراسم خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران-راولپندی
به مناسبت هفته وحدت و میلاد مسعود پیامبر اسلام (ص)

این برنامه راس ساعت ۵ بعد از ظهر روز شنبه ۱۳/۶/۷۲ مطابق با
۱۶ ربیع الاول ۱۴۱۴ با حضور جناب آقای تحقیقی کار دار محترم سفارت
ج.ا.ا- بعنوان صدر جلسه و آقایان مولانا سید ذاکر حسین شاه، علامه احمد
حسین نوری و مفتی پیر زاده محمد نثار المصطفی بعنوان میهمانان
خصوصی و با حضور جمع کثیری از اقشار مختلف مردم راولپندی و
اسلام آباد در صحن چمن خانه فرهنگ با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید
آغاز گردید، اول آقای ربانی طی خطبه استقبالیه خود، ضمن خیر مقدم و
خوشامدگویی، فرا رسیدن میلاد با سعادت حضرت محمد (ص)،
امام جعفر صادق (ع) و همچنین هفته وحدت را به حضار محترم مجلس
تبریک و تهنیت عرض نموده و با اشعار نعت گونه زیر سخن به پایان بردند:

سلام عليك، ای نبی مکرم مکرم تر از آدم و نسل آدم
سلام عليك، ای ز آباء علوی بصورت مؤخر، به معنی مقدم
سلام عليك، ای ز آغاز فطرت طفیل وجود تو، ایجاد عالم
سلام عليك، ای ز اسماء حسنی جمال تو آینه اسم اعظم
برادران محمد سلیم و محمد نعیم فریدی نعت خوانان مشهور پاکستان

در قالبهای مختلف و در چندین نوبت به طرز با شکوهی به نعت رسول اکرم (ص) پرداختند.

آنگاه مولانا سید رضا علی موسوی نماینده آزاد کشمیر پاکستان طی سخنانش گفت: این محفل پرنور و با برکت به منظور تنویر قلوب و ایجاد وحدت بین مسلمین که همان هدف پیامبر و اولیاء گرامی آن می باشد برپاشده است.

مفتی محمد نثار المصطفی خطیب مسجد جامع فیض آباد راولپندی دیگر سخنران این مجلس خاطر نشان ساخت: ما با کسانی که میلاد مصطفی را جشن می گیرند، متحد هستیم و در واقع آنها نیکه منکر میلادند از دین خدا خارج خواهند بود، همچنین افرادی که میلاد پیامبر (ص) را گرامی می دارند در این دنیا، جهان برزخ و روز قیامت پیروز و کامیابند.

علامه احمد حسن نوری سخنران بعدی محفل تصریح نمود: اعتقاد به خدا، پیامبر (ص)، قرآن و معاد می تواند مبنای وحدت شیعه و سنی باشد و علی (ع) بنیانگزار وحدت و ادامه دهند راه پیامبر بود.

مولانا سید ذاکر حسین شاه ضمن تاکید بر وحدت افزود: رهبران مسلمانان باید هم در بین صفوف داخلی ملتها و هم در سطح بین المللی وحدت را حفظ نمایند، در واقع هر گاه مسلمانان در گوشه ای از جهان با هم متحد شدند معجزه ای رخ داده است از جمله اتحاد مسلمانان شبه قاره ابر قدرت آن زمان یعنی انگلیس را وادار به شکست نموده و منجر به تأسیس پاکستان گردید، وحدت مسلمانان ایران به رهبری امام خمینی باعث شکست نیروهای استعماری

و استکباری آمریکا گردید، اتحاد و مقاومت مسلمانان افغانستان ابر قدرت شرق یعنی روسیه را با شکست مواجه ساخت.

آخرین سخنران این مجلس جناب آقای تحقیقی ضمن عرض تبریک میلاد خجسته رسول اکرم (ص) اظهار داشت: "ما معمولاً وقتی که در مورد شخصیت حضرت رسول (ص) یا دیگر بزرگان دین سخن می‌گوییم اگر به ضعفها و مشکلات جامعه خودمان فکر نکنیم همیشه راضی هستیم یعنی اگر ما دائماً در محافلمان نعت پیغمبر (ص) را بخوانیم و از صفات حضرت رسول (ص) دم بزنیم، از مداخل آنحضرت بگوییم، برای ما بسیار لذتبخش و راضی کننده است، اما اگرچه از این بعد قضیه را نگاه کنیم که او از ما چه انتظاری دارد و الان وضعیت ما چگونه است و اگر الان حضرت رسول الله در جامعه ما حضور داشته باشند و وضعیت ما را ببینند آیا از وضعیت ما خوشنود هستند یا خیر، آنوقت برای ما مشکل ایجاد می‌شود.

من در اینجا فقط به يك حدیث نبوی اکتفا می‌کنم که فرمود: "من اصبح ولم یهتم به امور المسلمین فلیس بمسلم" هر مسلمان که صبح از بستر خودش بلند شود و برخیزد و برای حل مشاغل مسلمین همت نکند یا تصمیم نداشته باشد، او مسلمان نیست، واقعاً همین حدیث برای ما بسیار خوردکننده و کمرشکن است می‌فرماید: پیغمبر رحمت می‌فرماید: هر مسلمان وظیفه دارد هر صبح که از جای خود بر می‌خیزد به فکر حل مشکلات مسلمین باشد، اگر همت بر این امر نداشته باشد نمی‌فرماید مسلمان خوبی نیست، می‌فرماید: مسلمان نیست "لیس بمسلم".

دیگر این است که ما متأسفانه امروز می بینیم علمای اسلام و مسلمین به دو دسته شده اند این واقعیت تلخی است که من عرض می کنم من بجای اینکه نعت پیغمبر را بخوانم که بسیار هم بجاست و باید هم خوانده بشود مجبورم که به بعضی نکات بسیار تلخ اشاره کنم واقعیت کشورهای اسلامی، جامعه اسلامی اینست که امروز ما مواجه هستیم با دو دسته علما، علمایی هستند که مشکلات مسلمانان را برای مسلمین بیان می کنند سعی در رفع نقایص مسلمین دارند و اختلافات کوچک را نادیده می گیرند در فکر این هستند که مسلمین قوت و صلابت و قدرت پیدا کنند، در فکر این می باشند که چگونه با دنیای استکبار مبارزه کنند. متأسفانه در همین زمان ما مواجه ایم با کسانی که خود را علمای اسلام می خوانند اما گویی که مشکلی برایشان مطرح نیست، به قشرهای زیادی، گروههای زیادی از مسلمین بر می خوریم که متأسفانه به این مسئله توجه ندارند و تصور شده است که فقط اقامه نماز، روزه در ماه مبارک رمضان، حج رفتن و یک سلسله احکام دیگر را رعایت کردن، این کفایت می کند اما پیامبر (ص) به صراحت می فرماید که "من اصبح ولم یهتم به امور المسلمین فلیس بمسلم" معنای این جمله این است که اگر فرض کنید مسلمانانی باشند که نماز می خوانند، نماز جماعت می خوانند، نماز جمعه می خوانند، روزه می گیرند، حج می روند و بسیاری از کارهای دیگر را انجام می دهند اما در فکر چاره جویی مشکلات مسلمین نیستند، توجه به مشکلات مسلمین ندارند، تلاشی در این زمینه نمی کنند پیغمبر می فرماید: اینها مسلمان نیستند تعارفی هم ندارد.

من صحبت را در اینجا کوتاه می‌کنم. يك تذکر برای ما کافی است. تذکر بدهیم به آن کسانی که توجه ندارند، امروز يك ملیارد و دوست میلیون مسلمان در روی این زمین زندگی می‌کنند اما متأسفانه در وضعیت بسیار اسفباری بسر می‌برند این ناشی از این است که ما به این حدیث عمل نمی‌کنیم و صراحتاً عرض کنیم که اگر ما به این حدیث عمل نکنیم، پیغمبر(ص) فرمود شما در زمره مسلمین نیستید.



رئیس و میهمانان خصوصی مراسم هفته وحدت
خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران راولپنڈی

درگذشت پرفسور سید امام

ادیب دانشمند و سخنور خردمند استاد ارجمند پرفسور سید امام، از دانشگاه کلمبو، سری لانکا (سیلان) (سرانندیب) در تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۹۳ میلادی برابر با ۹ شهریور ماه ۱۳۷۲ ه. ش و مطابق با ۱۲ ربیع الاول ۱۴۱۴ ه. ق در شهر کراچی، هنگام رفتن به وطن مألوف، روی در نقاب خاک کشید. خدایش بیامرزد. وی اصلاً اهل پاکستان و ساکن کراچی بود و تحقیقات او درباره فارسی ارزنده بود.

پرفسور سید امام در سمینار "منطقه بی پیوستگی های فرهنگی ایران با ملل شبه قاره" به مدت سه روز شرکت کرده بود، و سخنرانی او در موضوع ترجمه های رباعیات خیام در سری لانکا و دیگر آثار ادبی بود. وی سه بار سخنرانی کرد و در هر سخن رانی حق مطلب را به نحو احسن ادا نمود. وی به زبان انگلیسی گفت و گو و سخنرانی می کرد. با وجود کبر سن در جلسات سمینار نامبرده فعال و کوشا بود. حتی در دیدار از مسجد فیصل (اسلام آباد) و موزه ملی مردم شناسی شکرپریان (اسلام آباد) شرکت جست و همواره سخنان شیرین و لطایف نمکین برای همراهان بیان می داشت. بیشتر از عمر خیام نیشاپوری اشعاری یا رباعی های می خواند و با تلفظ خاص فارسی می گفت:

امشب می‌جام یک منی خواهم کرد خود را به دو جام می غنی خواهم کرد
 اوّل سه طلاق به عقل و دین خواهم گفت پس دختر رز را به زنی خواهم کرد
 واقعاً عاشق فکر و علم و فنّ و ریاضی و هندسه و حکمت خیّام
 نیشاپوری بود. اکثر رباعی های خیّام را به زبان انگلیسی برای حاضران و
 همراهان می خواند. خدایش رحمت و مغفرت گرداناد. بقرار اطلاع آثار ادبی و
 علمی فراوان از او به یادگار مانده است. (دکتر محمد حسین تسبیحی "رها")



پروفسور سید امام در وسط روی صندلی ریاست سمینار
 نشسته است.

سروده : دکتر محمد حسین تبسبی "رها"

قطعه ماده تاریخ

سرریز ملک معنی از جهان رفت
 "سری لانکا" از دگر هرفشان بود
 "امام وسید" ملک سراندیب
 دریغا از "امام" استاد دانا
 زبان فارسی را رازدان بود
 شنیدم نکته ها از منکر خیام
 به تاریخ و فاشس با تفت دل
 "سراندیب سخن فضل الهی"
 به تاریخ دگر گوینده گوید:
 "امام وسید طبع منور"
 غریب نور رحمت باد سید
 کراچی مدفنش گردید و خاکش
 بخوان الحمد و قل از بهر سید
 دعا خواند "رها" از دل سزاید؛
 سراندیب ادب آن قصه خوان رفت
 جهان عشق و حکمت رازدان رفت
 رباعی خوان خسیام زمان رفت
 دریغا "سید" شیرین زبان رفت
 یکی خوشبو گلی از گلستان رفت
 دریغا تا تمام آن نکته دان رفت
 نداد داد و گفت آن جان جان رفت
 امام وسید شیوا زبان رفت
 امام وسید شیرین بیان رفت
 روانش جانب ملک جهان رفت
 کلام حق به لب از این جهان رفت
 به پاکستان همیشه جاودان رفت
 که در راه ادب صدق الیمان رفت
 غمین گشتم که آن روح روان رفت

موت العالم موت العالم

حجة الاسلام آغا سيد علي رضوي فرزند حجة الاسلام سيد ابراهيم رضوي که داني مدير مجله "وحدت اسلامي" آقاي سيد محمد رضوي بلتستاني بود، بتاريخ ۳ سپتامبر ۱۹۹۳ م (۱۵ ربيع الاول ۱۴۱۴ هـ ق/ ۱۲ شهريور ماه ۱۳۷۲ هـ ش) روز جمعه درگذشت. انا لله وانا اليه راجعون.

آقاي سيد علي رضوي در منطقه "كهرمنگ پاري"، بلتستان متولد شد و تحصيلات ابتدائي را نزد پدر بزرگوارش به پايان رساند. سپس در سال ۱۹۶۰م بقصد ادامه تحصيلات عاليه عازم حوزه علميه نجف اشرف عراق شد و از روحانيون و مجتهدين برجسته آنزمان اکتساب فيض نمود. در زمانیکه حضرت امام خميني رضوان الله پس از تبعيد از ايران از کشور ترکیه به عراق (نجف اشرف) تشریف آورد، نامبرده خودش را در همکاران امام امت در آورد. وی در نجف اشرف از همکاران و یاران رهبر نهضت فقه جعفریه حجة الاسلام والمسلمین سيد عارف حسين الحسيني شمرده می شد. آقاي سيد علي رضوي بر اساس مقام و رتبه علمی و ویژگیهای اخلاقی خودشان در میان همه دانش آموزان و علماء و روحانیون پاکستان و منطقه بلتستان و گلگت بسیار محترم بود. وی حدود یازده سال از فیضان علمی و روحانی حضرت امام خمینی رضوان الله علیه بهره ور شد.

بعد از بازگشت به کشورشان آقاي سيد علي رضوي بعنوان امام جمعه و

جماعت، مسجد قتلگاه، اسکردو، بلتستان انتخاب شد. وی در طول زندگانی خود جهت توسعه اتحاد بین المسلمین مشغول بوده و بهمین دلیل در میان توده مردم همواره با تمام احترام یاد می شد. آقای سید علی رضوی ریاست نهضت فقه جعفری در مناطق شمالی گلگت و بلتستان را نیز بعهدہ داشت.

ما باکمال تأسف و اندوه فراوان رحلت جانگداز آقای سید علی رضوی را از صمیم قلب به فرزند ارجمند مرحوم و مغفور، آقای محمد سعید و مدیر مجله وحدت اسلامی آقای سید محمد رضوی بلتستانی و همه بازماندگانش تسلیت عرض می کنیم و از خداوند رحمن برای آن فقید سعید علو درجات و برای بازماندگان صبر و شکیبائی را مسئلت داریم.

مدیر دانش



آغا سید علی رضوی مرحوم

از دکتر محمد حسین تبسبی "رها"

قطعه ماده تاریخ

ارض بلستان سیر پوش و غمین و دلفگار
 مجتهد بود و خطیب و داعظ دین مبین
 گوهر درج نبوت، عالم متد آن حق
 عالم علم الیقین و کاشف حق الیقین
 آستان قدس مشهد، در گه شاه نجف
 شهر اسکردو شده چون روضه رضوان دل
 آه و افسوس از وفات سید عالی نسب
 اشک ریزان، سینه کوبان، مردم خرد و کلان
 صاحب آثار علمی، حق شناس و حق گزار
 شریع پاک احمد مختار ازو رونق گرفت
 هم مفسر، هم معلم، هم مدرس، هم خطیب
 ای درینا از وفات حضرت سید علی
 بلبل باغ ادب نغمه سرا شد در غمش
 زدمیجا نغمه تاریخ میسلا دی چنین
 ذینت خلق کریم و رشک "بلستان علی"
 هم بود تاریخ هجری بی محابا فوت او
 این "رها" گوید همیشه حرف حق در هر کجا
 از غم فوت علی آن سید عالی تبار
 مرزا اسکردو زفقدان علی شد غمگسار
 سید السادات رضوی فاندان باوقار
 سیرت پاک مستدرا این و استوار
 بهر او عین الیقین و رحمت دیدار یار
 تا که مدفون آنده سید علی در آن دیار
 حجت الاسلام، علی رضوی، گل باغ و بهار
 غمگسار و دل شکسته، باد و چشم اشکبار
 فقه پاک جعفری رازیب و زینت آشکار
 رایت فقه و حدیث مصطفی راجان نثار
 سید آل علی شاه آل رضا ائمه حق گزار
 رحمت و غفران حق بر تربتش گوهر نگار
 غمگساران گشته تاریخ وفات از غمگسار
 تاریخ نظم شهر اسکردو شده یا قوت بار
 آیت روح خدا بود و نشان ذوالفقار
 "تاج بخش حق شده" در ملک جنت پایدار
 جاودان بادا علی رضوی به بلستان دیار



پروفیسر سید امداد علی شاہ صدر
(ریشٹرز پروفیسر گورنمنٹ کالج اوکاڑا)

فارسی اصناف شعر کا ارتقا

(تحول اصناف شعر فارسی)

فارسی شاعری کی سوانح عمری:

سامانی دور میں فارسی شاعری دیہاتی علاقوں میں، باغوں میں، سبزہ زاروں میں زندگی بسر کرتی نظر آتی ہے۔ غزنوی دور میں شاہی دربار کے علاوہ چھاؤنی اور میدان جنگ میں ہم اسے وقت گزارتے دیکھتے ہیں۔ سلجوقی دور میں خانقاہوں میں اور مدرسوں میں نظر آتی ہے۔ تیموری دور میں مصوروں، نصیحتوں اور موسیقی دانوں کو ہمنشین دیکھتی ہے۔ صفوی دور میں ایرانی دربار سے نکال جاتی ہے اور مسجدوں، مدرسوں اور عزائخانوں، فلسفیانہ اور واعظانہ ماحول میں اور کبھی کبھی قہوہ خانوں میں دیکھی جاتی ہے۔ اس دور میں ایران سے ہجرت کر کے ہندوستان میں سلاطین مغلیہ کے درباروں میں امیرانہ زندگی بسر کرتی ہے اور جو اہرات سے اس کا منہ بھرا جاتا ہے۔ نادر شاہ کے زمانے میں اس کا سرمایہ نشنا شروع ہوتا ہے۔ قاجاری دور تک یہی بے سرو سامانی کا عالم رہتا ہے۔ اس دور میں مغربی تمدن کے جلوے اسے خیرہ کرتے ہیں اور جدید دور میں اپنا قدیمی لباس ترک کر کے فرنگی لباس زیب تن کر لیتی ہے۔

غزل کا ارتقاء:

۱۔ غزل نے اپنی زندگی کے ابتدائی دن سامانی دور میں گزارے۔ رودکی اور اس کے معاصروں نے اس کی پرورش سلاست، فصاحت اور جذبہ کی صداقت کے ماحول میں کی۔

۲۔ غزنوی دور میں غزل گوئی میں ایک روایت قائم کی گئی۔ یہ غزل کی فنی روایت تھی۔ غزنوی دور اپنی لشکری زندگی اور فتوحات کے لئے نمایاں حیثیت رکھتا ہے۔ غزل ایک لطیف صنف سخن ہے۔ سپاہی تو نہ بن سکی لیکن سپاہیانہ زندگی کی تشبیہیں اور استعارے مثلاً دشنہ، خنجر، تیر و کمان جو اپنی استعاراتی صورت میں تیر لگا، کمان ابرو، خنجر ابرو، دشنہ مژگان ترکیبوں میں ملتے ہیں، غزل کی رزمیہ علامتوں کا ذخیرہ بن گئے۔ طرز شاعری کے لحاظ سے یہ دور خراسانی طرز کا دور تھا غزل بھی خراسانی طرز میں ہی کہی گئی۔ عنصری کے تغزلات خراسانی طرز کی غزل کے لئے بنیاد بن گئے۔ یہی وہ روایت تھی جس کی طرف ہم نے اوپر اشارہ کیا۔ خراسانی طرز عمل کے لئے وہ علامتیں جو رزم سے لی گئی تھیں صدیوں بعد تک استعمال ہوتی رہیں اور نتیجہ یہ ہوا کہ ان علامتوں کو خراسانی طرز کی غزل کے لئے بڑی حد تک لازمی تصور کر لیا گیا۔ یہ روایت سعدی شیرازی سے شروع ہوئی اور جدید دور میں ملک الشعراء بہار تک پہنچی ہے۔ اس روایت میں دو متضاد کیفیتیں زبان کے لحاظ سے ملتی ہیں، ایک طرف بول چال کی زبان کا لطف اور دوسری طرف خالص فارسی الفاظ جو بہت سے متردک ہو چکے ہیں۔ یہ دوسرا عنصر غزنوی دور کے بعد کے غزل سراؤں کی تقلید کی وجہ سے پیدا ہوا۔ سعدی کی طرف اشارہ کیا جا چکا ہے کہ طرز خراسانی کی روایت سعدی تک پہنچی۔ یہاں یہ بتانا ضروری ہے کہ سعدی نے اس میں کیا اضافہ یا تصرف کیا۔ ہم جانتے ہیں کہ سعدی سے پہلے عراقی طرز کی غزل کم سے کم اتنی ہی مقبولیت حاصل کر چکی تھی جتنی خراسانی طرز کی غزل کو حاصل رہی تھی۔ اس لئے سعدی اس پر مجبور ہوئے کہ خراسانی طرز کی غزل میں عراقی طرز کی غزل کا بیوند لگائیں اور اسے شاعری کے دونوں دبستانوں میں مقبول بنائیں۔ سہتاچہ سعدی کے ہاں خراسانی طرز کی سلاست کے ساتھ ساتھ عراقی طرز کی لطافت بھی جھلکیاں دکھاتی ہے۔ اس لیے ہم کہہ سکتے ہیں کہ غزل کی اس روایت میں سعدی نے عام شاہراہ سے ہٹ کر اپنے لیے ایک نئی راہ پیدا کی لیکن خراسانی طرز کی سلاست اور عراقی طرز کی لطافت کو ایک جگہ سمونا بڑا نازک کام تھا۔ سعدی کے بعد کوئی اس اختراعی روایت کی کامیاب پیروی نہ کر سکا البتہ خود سعدی کے زمانے میں امیر خسرو نے ہندوستان میں تقریباً وہی خدمت فارسی غزل کی سرانجام دی جو سعدی نے ایران میں

انجام دی۔ جس طرح سعدی کی غزل کے بعد کوئی پیرو نہیں تھا اسی طرح امیر خسرو کی غزل کا بانگن کسے غزل گو کے ہاں نہیں ملتا۔

۳۔ فارسی غزل گوئی کی دوسری روایت عراقی طرز کی غزل گوئی ہے جو سنائی سے شروع ہوتی ہے اور سلجوقی دور میں بھرپور ترقی حاصل کرتی ہے چونکہ اس روایت کا وجود ہی اس طرح ہوا تھا کہ تصوف اور عرفان نے غزل میں جگہ لے کر ایک فکری گہرائی پیدا کر دی تھی اور ساتھ ہی جذباتی گہرائی بھی۔ جہاں تک زبان اور بیان کا تعلق ہے عربی عنصر نے فارسی غزل کی زبان کو سنوارنا شروع کیا تو عراقی طرز پیدا ہوئی جس میں نہ صرف یہ کہ عربی الفاظ کو خاص اہمیت حاصل ہوتی ہے بلکہ اس سے زیادہ اہم چیز یہ ہے کہ وہ فارسی لفظوں کے ساتھ ایک فنی امتزاج (Combination) کے ذریعہ سے ایک نہایت تناسب بیان کی تشکیل کرتے ہیں۔ غزل کی یہ روایت خواجہ کرمانی سے گذرتی ہوئی حافظ شیرازی تک پہنچی جہاں اسے وہ کمال حاصل ہوا کہ پھر اس کی مزید ترقی کا امکان ختم ہو گیا اس لیے حافظ کے بعد پھر غزل میں ایک نئی روایت کی ضرورت پیش آئی۔ عراقی روایت میں علامتیں زیادہ ترمیخانے سے لی جاتی ہیں اس لیے خمریات عراقی طرز کا ایک مستقل عنصر بن گیا اگرچہ اس کی دو مختلف صورتیں برقی گئیں ایک مجازی اور ایک حقیقی بعض صورتوں میں یہ دونوں مبہم ہو کر رہ گئیں اور پتا نہیں چلتا کہ شراب معرفت ہے یا شراب ساقی۔

۴۔ غزل کی تیسری روایت ہندی طرز کی غزل گوئی کی روایت ہے۔ یہ نام اگرچہ حال میں رکھا گیا ہے لیکن اس طرز کا وجود حافظ کے بعد نمایاں طور پر ملتا ہے۔ اس طرز کی طرف اشارہ مختلف طور پر کیا جاتا تھا مثلاً طرز خیال ہندی۔ چونکہ اس روایت کی پرورش اور بڑی حد تک تکمیل اور ترویج ہندوستان کے ادبی مراکز میں ہوئی (آگرہ۔ دہلی) اس لیے جدید دور کے نقادوں نے بجا طور پر اس کا نام سبک ہندی رکھا۔ عام طور پر تیموری دور میں اور خاص طور پر مغلوں کے دور میں اس طرز نے نہ صرف ترقی کی بلکہ اس میں کئی نئے شعبے پیدا ہوئے جو الگ الگ دیکھے جائیں تو مستقل روایتوں کا درجہ رکھتے ہیں۔ لیکن بنیادی طور پر یہ سب روایتیں ایک ہی روایت کے گل بوٹے ہیں۔ صائب تبریزی کی روایت ایک

مستقل روایت ہے جس میں تمثیل کو ایک مستقل حیثیت حاصل ہے۔ دوسری ذیلی روایت ناصر علی سرہندی کی ہے جس نے قوت واہمہ سے خیال بندی کو اپنی غزل میں مستقل اہمیت دی۔ اس کی غزل میں اختراعی تصویروں کی بہتات اتنی ہی ہے جتنی صائب کے ہاں تمثیلوں کی۔ تیسری ذیلی روایت عرفی شیرازی کی روایت ہے۔ عرفی کی اس روایت میں خیال بندی کی بجائے رفعت فکر کو مستقل حیثیت حاصل ہے۔ عرفی شیرازی کی روایت جو سبک ہندی کی ایک ذیلی روایت ہے ہندوستان میں بہت مقبول ہوئی پھر ترکی اور ایران میں اس روایت کو کوئی اپنا نہ سکا سوائے ایک شاعر تھلی شیرازی کے جس نے دعویٰ تو یہ کیا کہ عرفی دنیا سے اٹھ گیا تو کیا ہوا میں جو اس کا جانشین ہوں لیکن اس کی کیفیت یہ ہے کہ جب عرفی کی تقلید کی کوشش کرتا ہے تو بجائے عرفی کے صائب اور نظیری کی تقلید کرتا نظر آتا ہے۔ نظیری کی روایت میں امتیازی شان یہ ہے کہ تفکر سے زیادہ تغزل کو اہمیت دی گئی ہے اور جہاں زبان و بیان کا تعلق ہے بجائے اختراعی ترکیبوں کے محاوروں کے لطف سے زیادہ فائدہ اٹھایا گیا ہے۔ جہاں تک رفعت فکر کا تعلق ہے عرفی کے ساتھ فیضی بھی شریک ہے۔ فرق دونوں میں صرف اتنا ہے کہ عرفی کے یہاں فکر شعریت میں ڈھل جاتی ہے۔ فیضی کے ہاں کچھ کمی باقی رہ جاتی ہے۔ اس ہندی طرز کی روایت میں غنی کشمیری کا بھی ایک مقام ہے۔ غنی صائب کی طرف زیادہ مائل ہے لیکن ناصر علی سرہندی کا جو رنگ ہے وہی غنی کے ہاں اپنی ابتدائی صورت میں ملتا ہے۔ سبک ہندی میں ایک نئی روایت بیدل نے قائم کی۔ بیدل نے تصوف اور عرفان کے ایک معین مکتب کی ترجمانی کے لیے غزل کو استعمال کیا اور اپنی غزل کو قابل قبول بنانے کے لیے ترنم پر بہت نظر رکھی۔ حالانکہ ہندی طرز کے غزل گو صرف ایسی بھریں استعمال کرتے تھے جن میں سنجیدگی زیادہ ہوتا کہ وہ فکر کی آہستہ رفتاری کا ساتھ دے سکے۔ بیدل نے نہ صرف اس چیز کو اہمیت دی بلکہ سبک ہندی کی خشکی کو دور کرنا چاہا بلکہ عشق حقیقی کو جاذب نظر بنانے کے لیے نظیری کے تغزل کو بھی اپنی غزل میں رنگینی پیدا کرنے کے لیے استعمال کرنا چاہا مگر وہ کچھ اور ہی چیز بن کر رہ گئی۔ سبک ہندی کی روایتوں میں جو سنجیدہ عناصر تھے انھیں غالب نے ایک جگہ سمو کر اپنی انفرادیت قائم کی۔ انہوں

نے سنجیدہ عناصر کو اس طرح اپنایا کہ وہ ایک الگ روایت نظر آتے ہیں مگر انہوں نے اس بات میں بڑی دانشمندی سے کام لیا ہے کہ ناصر علی کی خیال بندی اور صائب کی تمثیل نگاری کی پیروی نہیں کی ورنہ ان کے کلام میں ایک تصنع پیدا ہو کر رہ جاتا۔ وہ اپنے آپ کو ظہوری کے پیرو کہتے ہیں لیکن عری کے پیرو۔ یہ ادبی دنیا کا ایک مسئلہ ہے اور اس مقام پر ہمارے فرائض سے بحث خارج ہو جاتی ہے۔

۵۔ ایران میں غزل کی ایک نئی روایت رومی کی غزل میں ملتی ہے لیکن وہ روایت رومی سے شروع ہو کر رومی پر ہی ختم ہو جاتی ہے اس لیے کہ وہ تمام رومی کی اپنی شخصیت کی پیداوار تھی۔ دوسروں نے ایک آدھ صفت ضروری (مثلاً جوش و غروش، جذبے کی شدت، خلوص کی حرارت) لیکن ان کی غزل کی پوری کیفیت کو کسی نے نہیں اپنایا۔ یا اس لیے کہ رومی نے غزل کی فنی نوک پلک کی طرف کم توجہ کی ہے یعنی وہ غزل کی ہیئت (Form) کو زیادہ اہمیت نہیں دیتے ورنہ یقیناً ان کی روایت کی بھی پیروی کی جاتی۔ ان کا جوش و غروش عراقی نے لیا اور حافظ شیرازی تک پہنچایا۔

۶۔ سبک عراقی کی روایت میں ایک نیا شعبہ بابا فغانی اور وحشی یزدی نے قائم کیا۔ ان دونوں کی خدمت یہ ہے کہ انہوں نے غزل کو خانقاہ سے نکال کر واقعی زندگی کی روشنی میں اور حرارت کی فضا میں لانے کی کوشش کی۔ اس طرز کی پیروی پورے تیموری دور میں کی گئی اور مغلوں کے دور میں بھی یہ طرز آگے بڑھتی رہی مگر چونکہ فلسفیانہ عنصر والی غزل فارسی میں زیادہ مقبول رہی اس لیے اقبال تک پہنچتے پہنچتے پھر عراقی طرز کی فلسفیانہ روایت بن کر غلبہ حاصل ہو گیا۔

جس طرح فراسانی طرز کی غزل کی روایت میں دشمنہ و خنجر کی اہمیت ہے عراقی طرز کی غزل میں بادہ و ساغر کی ہے اور بعد میں آنے والے شعراء نے ان مختلف علامتوں کے دونوں نظاموں کو اپنی غزل کے ساتھ ساتھ رکھا۔ عام طور پر تین چوتھائی عراقی طرز کی علامتیں برتی جاتی رہیں اور ایک چوتھائی فراسانی طرز کی۔ جس طرح غالب اردو میں فرماتے ہیں:

ہر چند ہو مشاہدہ حق کی گفتگو
بنتی نہیں ہے بادہ و ساغر کہے بغیر

مقصد ہے ناز و غمزہ والے گفتگو میں کام

چلتا نہیں ہے دشمن و خنجر کہے بغیر

۷۔ جدید دور میں فارسی غزل ایک نیامیدان قائم کرنے کی کوشش کر رہی ہے۔ پرانی روشیں بھی چلی آ رہی ہیں اور ایک نیامیدان بھی پیدا ہو رہا ہے۔ کہہ سکتے ہیں کہ نئی

روایت ابھی وجود میں آ رہی ہے لیکن یہ نہیں کہہ سکتے کہ کیا ہے اس لیے کہ ابھی معین صورت اس روایت نے اختیار نہیں کی لیکن اس نوزاد روایت کا رجحان واقعیت کی طرف زیادہ ہے۔ اس دور میں عراقی اور خراسانی روایتوں سے سیاسی کام لیا گیا ہے اس لیے کہہ سکتے ہیں کہ اس نئی روایت کی صورت ان پرانی روایتوں نے اختیار کر لی مثلاً فرخی یزدی جو اس دور کا کامیاب غزل گو گذرا ہے سیاسی غزل گوئی میں اس کی یہ خدمت ہے کہ اس نے پرانے استعاروں کو جو خراسانی اور عراقی روایتوں سے لئے نئے مفاہیم کے لیے استعمال کیا۔ لیکن اس کی یہ کوشش کچھ ایسی ابتدائی قسم کی ہے کہ اس بنا پر اس کو کوئی درجہ نہیں دیا جاسکتا۔ اس کی غزل میں تقریباً تین چوتھائی صراحت اور ایک چوتھائی استعارے ہیں۔ صحیح معنوں میں غزل کی نئی روایت فارسی میں اقبال نے قائم کی۔

۸۔ اقبال نے فارسی غزل کی دو خدمتیں انجام دیں:

۱۔ پرانے استعاروں کو نئے معنی بخشے اور ان کو زندگی بخشی مثلاً لالہ اور صحرا دل داغدار کے لیے تھا، اقبال نے ملت اسلامیہ کے لیے استعمال کیا۔
ب۔ نئے استعارے وضع کیے۔

اقبال نے فارسی غزل میں عراقی روایت کی پیردی کی اور حافظ شیرازی کی لطافت کو اپنی غزل میں ہمیشہ قائم رکھا۔ اقبال نے غزل کے موضوع میں غالب اور عرفی کی پیردی کی لیکن ہنیت میں حافظ شیرازی کے مقلد ہیں۔ اس لحاظ سے کہہ سکتے ہیں کہ جو کوشش نظیری نے کی تھی اس میں اقبال کامیاب ہوا۔

خاتمہ:

اس بحث میں غزل کی صرف ان روایتوں کا ذکر کیا گیا ہے جو غزل کے ارتقاء سے تعلق

رکھتی ہیں۔ جن روایتوں نے ارتقاء میں حصہ نہیں لیا انہیں یہاں بیان کرنا نہ صرف غیر ضروری ہے بلکہ غزل کے ارتقاء پر پردہ ڈالنا ہے مثلاً اس قسم کی روایت مغربی کی ہے اگرچہ براؤن انہیں بتکر (Original) شاعر کہتے ہیں لیکن مغربی کی تمام غزلیں وحدت الوجود کے متعلق لکھی گئیں اور ان میں نثر کی سی کیفیت ہے۔ اس کی غزلوں کو فلسفہ اور تصوف کی کسی کتاب کے منتشر اوراق کہہ سکتے ہیں، شاعری سے انہیں کوئی تعلق نہیں۔ اس لیے اس قسم کی روایتوں کی پیردی بھی کسی نے نہیں کی۔

قصیدہ کا ارتقاء:

قصیدہ نے اپنی زندگی چوتھی صدی ہجری سے درباری مدح سرائی سے شروع کی اور پھر صدیوں تک مدح سرائی قصیدہ کا اصل فریضہ بنی رہی۔ کہا جاسکتا ہے کہ یہ قصیدہ کی بدبختی تھی کہ زندگی کے آغاز ہی میں اسے ایک پست نصب العین کی خدمت کرنی پڑی لیکن بعد کے ادوار میں ایسے قصیدے کہنے والے بھی پیدا ہوئے جنہوں نے قصیدے کو اس پستی سے نکال کر ایک بلند نصب العین کی خدمت کے لیے آمادہ کیا۔ اس مقام پر یہ بات نظر میں رکھنی چاہیے کہ قصیدے کا تصور بنیادی طور پر عرضی تصور ہے یعنی نظم کی پشت یہ ہرگز ضروری نہیں کہ قصیدہ کسی ممدوح ہی کے لیے کہا جائے۔ مدح کے علاوہ قصیدے سے مذمت اور ہجو کا کام بھی لیا گیا ہے۔ اس کے علاوہ مرثیہ بھی قصیدے کی صورت میں کہا گیا ہے۔ جن لوگوں نے اس لحاظ سے قصیدے کی اصلاح کی ہے ان کے نام تاریخ ادب میں ہمارے احترام کے مستحق ہیں مثلاً ناصر خسرو جس نے پانچویں صدی ہجری سے قصیدے سے اصلاح فکر کا کام لیا اور فلسفہ، اخلاق اور اصلاحی مضامین کو قصیدے کا موضوع بنایا۔ لیکن فنی حیثیت سے اس نے قصیدے کو مدح سرائی سے ضرور آزاد کر دیا۔ قصیدے کا دوسرا مصلح سنائی ہے جس نے قصیدے کو بنی نوع انسان کی زندگی کے لیے وقف کیا۔ اس کا خطاب عوام سے ہے۔ قصیدے میں ایسے مضامین بیان کیے جو انسان کی زندگی کو بلند روحانی سطح پر لاسکیں۔ دوسرے الفاظ میں کہہ سکتے ہیں کہ سنائی نے قصیدہ سرائی کو درباری مدح سرائی سے بلند عرفانی روحانی تعلیم کے لیے استعمال

کیا۔ عرفانی قصیدے کا بانی سنائی ہے۔ اس دور میں منوچہری نے قصیدے کی اصلاح ایک دوسرے انداز سے کی۔ فنی لحاظ سے اس صنف سخن کو سنوارا اور مناظر قدرت کی مصوری کے لیے استعمال کیا۔ فکری لحاظ سے یہ کوئی بڑی اصلاح نہ تھی لیکن دو بڑی خوبیاں اس میں ضرور تھیں۔ ایک منفی کوشش یعنی درباری خرافات سے قصیدے کو آزاد کیا اور دوسری طرف صنعت گری سے قصیدے کے دامن کو پاک کیا۔ پھر ایک ایسے مقصد کے لیے قصیدے کو استعمال کیا جو فن شاعری کے لحاظ سے بہت اہم سمجھا جاتا ہے یعنی فطرت کی مصوری، ہم اسے شاعر فطرت کہہ سکتے ہیں منوچہری کے قصیدے میں فنی لحاظ سے یہ خوبیت بھی ملتی ہے کہ اس نے عربی شعراء کے بلند پایہ قصاید کو سامنے رکھا، اور ان کا تتبع کرنے کے کوشش کی۔ عربی شاعری اور خصوصاً عربی قصاید میں ایک خاص قسم کی واقعیت ہے مثلاً ریگستان عرب کی زندگی کی سطحی تصویریں عربی قصیدوں میں ملتی ہیں۔ یہاں تک کہ عربی کے نقادوں کا یہ نظریہ ہے کہ اس صفت میں فارسی کا قصیدہ عربی کا مقابلہ نہیں کر سکتا۔ اس طرح سے منوچہری نے فارسی قصیدے کو عربی قصیدے کا ہم پلہ بنانے کی کوشش کی ہے۔ سلجوقی دور میں سنائی کی پیروی میں دوسرے بڑے شعراء نے بھی قصیدے کہے مثلاً خاقانی، انوری، ظہیر فاریابی، کمال اسمعیل۔ لیکن یہ شعراء اس کی بہت نہ کر سکے کہ اپنے انفرادیت اس میدان میں قائم کر دیں۔ انہیں ضرورت زمانہ سے مجبور ہو کر اور بہت سے عنصر بھی قصیدے میں لانے پڑے۔ اگر ان بڑے قصیدہ سراؤں نے قصیدے کے اس صالح عنصر کو جو ناصر خسرو، منوچہری اور سنائی سے ملا تھا اپنی توجہ کا مرکز بنا لیا ہوتا تو فارسی قصیدہ بہت ترقی کر گیا ہوتا۔ ان بڑے قصیدہ سراؤں کے بعد فارسی قصیدے کی تاریخ میں یہ کیفیت محسوس ہوتی ہے کہ بہت سے قصیدہ سرا ان کی عظمت سے مرعوب ہیں اور بجائے اس کے کہ کسی فکری بلندی یا فنی نصب العین کو اپنے سامنے رکھتے، اپنا کمال ان کامیاب قصیدہ سراؤں کی تقلید میں سمجھتے ہیں اور بعض یہ کہتے نظر آتے ہیں کہ ”خاقانی ثانی مسموم تقلید کی اس تیرہ و تار فضا میں صرف چند ہستیاں ایسی نظر آتی ہیں جن کے پاس فکر و فن کی روشنی ہے۔ انہوں نے اپنے حدود میں ماحول شکنی کی کوشش کی ہے اور بڑی حد تک کامیاب ہوئے ہیں، ان میں سعدی،

شیرازی، عرفی شیرازی، غالب دہلوی اور علامہ اقبال کے نام نہ صرف ممتاز ہیں بلکہ قصیدے کی ارتقائی تاریخ کا واحد سرمایہ ہیں۔

ہم نے اپنے تاریخی اشاروں کو سلجوتی دور میں چھوڑا تھا۔ اب اس مقام پر اس ترتیب کو قائم رکھتے ہوئے قصیدے کی بعد کی تاریخ کا جائزہ لیتے ہیں۔ سلجوتی دور کے بعد منگولوں کے دور میں جو مجموعی طور پر ایک تقلید کا دور ہے یہ توقع ہی نہیں کی جا سکتی کہ کوئی مصلح نظر آئے لیکن نابغے اپنے ماحول میں استثنائی حیثیت رکھتے ہیں۔ ساتویں صدی ہجری میں شیخ سعدی شیرازی جہاں اور مصلحانہ خدمات انجام دیتے رہے وہاں قصیدہ بھی ان کی اخلاقی کوششوں سے محروم نہ رہا۔ تہذیبی پس منظر اور تہذیبی سیراث کے لحاظ سے شیخ سعدی شیرازی سلجوتیوں کے درخشاں دور کی پیداوار ہیں لیکن اس سے انکار نہیں کیا جا سکتا کہ ان کا دور منگولوں کا دور ہے۔ بہر حال قصیدے کی تاریخ میں ان کی ہستی نمایاں ہستی ہے۔ انہوں نے فارسی قصیدے میں نہ صرف بلند اخلاقی مضامین بیان کیے بلکہ مدح سرائی کے انداز میں انقلاب پیدا کر دیا اور وہ مدح کی بجائے اپنے ممدوح کو اخلاقی پیغام دیتے ہیں اور بہت صریح الفاظ میں، جبکہ ان کا اصول ہے

دلیر آمدی سعدیا در سخن
چو تیغ بدستست فتی بکن

وہ اپنا اخلاقی پیغام پہنچانے میں دلیری، حق گوئی اور بیباکی سے کام لیتے ہیں ان کے قصاید کی خصوصیت یہی ہے کہ ان کے تہمدی قصیدے نصیحت سے شروع ہوتے ہیں اور اگر قصیدے میں تشبیہ لاتے ہیں تو ان کی تشبیہ فکری حیثیت سے ایک نہایت بلند درجے کا پیغام پیش کرتی ہے ان کی تشبیہوں میں دونوں چیزیں ملتی ہیں، سنائی کا عرفان اور منوچہری کی فطرت نگاری اگرچہ نہ اس میں سنائی کی عظمت ہوتی ہے اور نہ منوچہری کی سی فنکاری مثلاً یہ قصیدہ:

بامدادان کہ تفاوت نکند لیل و نہار
خوش بود دامن صحرا و مناظر بہ بہار

اس دور کے بعد تیموری دور میں کوئی باکمال قصیدہ سرا ہمارے اس نقطہ سے نہیں ملتا جو ہماری تنقید کی بنیاد ہے ویسے تیموری دور کے قصیدوں میں فنی نگکاریوں کے علاوہ جس میں یہ دور ممتاز ہے یہ کیفیت ضرور ملتی ہے کہ شاعر مذہبی پیشواؤں اور مقدس ہستیوں کے لیے اپنے جذبات عقیدت کا اظہار کرنا چاہتا ہے مثلاً نعتیہ قصیدے، منقبت، معراج کے بیان میں فلسفے یا عرفان کی بلندی ان قصیدوں میں نہیں ملتی۔

تیموری دور کے بعد ایران میں صفوی دور اور ہندوستان میں سلطین مغلیہ کا دور با عظمت قصیدے کی مثال صرف عرفی شیرازی کے ہاں پیش کرتا ہے۔ تیموری دور کی مذہبی قصیدہ سرائی کی روایت صفوی دور میں بہت ترقی کر جاتی ہے لیکن ایران میں حمد، نعت و منقبت کے دائرے میں تمام محدود رہتی ہے۔ عرفی شیرازی نے بھی اپنے بلند پایہ قصیدے بیشتر حمد و نعت و منقبت میں کہے ہیں لیکن وہ صرف اس عام موضوع تک ہی محدود نہیں ہیں بلکہ اس میں فلسفہ و عرفان کی بلندیوں سے مضامین عالیہ لیے ہیں اور اس کے فلسفیانہ قصیدہ سرائی کی روایت بیدل سے گذرتی ہوئی غالب تک پہنچی۔ بیدل نے اس فلسفیانہ روایت کو اپنا یا لیکن چونکہ ان کا میدان غزل کوئی تھا اس لیے بیدل کی قصیدہ گوئی کو کوئی نمایاں اہمیت حاصل نہ ہو سکی عرفی کی اس روایت کو جو اس شعر میں بیان کی گئی ہے:

قصیدہ کار ہوس پیشگان بود عرفی
تو از قبیلہ عشقی و ظیفہ ات غزل است

نصب العین کے لحاظ سے جس طرح ہم عرفی کے قصاید دیکھتے ہیں اس آن بان سے پھر یہ کیفیت غالب کے ہاں ملتی ہے۔ خوش قسمتی سے غالب کو ماحول بھی ایسا ملا (جہاں ذاتی ماحول کی طرف اشارہ ہے) جس میں نہ صرف اعلیٰ فلسفیانہ ذوق رکھنے والے موجود تھے بلکہ اپنے زمانے کے ممتاز فلسفہ دان موجود تھے مثلاً مفتی صدر الدین آزاد اور فضل حق خیر آبادی۔ ایسے ذہین مخاطبوں کے ہوتے ہوئے غالب بیباکی سے فلسفے کی گہرائیوں میں اتر سکتے تھے ورنہ ان کی جو درباری یا سیاسی ممدوحین کے لیے نسبتیں ہیں وہ ظاہر ہے کہ ان

فلسفیانہ گہرائیوں والے اشعار کو ضرور سنتے ہوں گے لیکن سمجھنا ان کے بس کا کام نہیں تھا۔ غالب اپنے قصائد اپنے ممدوحین کے لیے نہیں خود اپنے لیے یا اپنے ان خاص احباب کے لیے جو فلسفیانہ شعر گوئی میں کمال دکھاتے تھے کہتے تھے پھر بھی انہیں درباری اور سیاسی قصاید کا دائرہ ہیگنٹائے نظر آیا اور وسعت بیان میں حمد، نعت، منقبت کے میدان میں ملی۔ یہی راز ہے کہ غالب کے قصاید کی بڑی تعداد مذہبی قصاید کی ہے۔ غالب کے بہترین قصیدے توحید میں ہیں اور توحید ہی میں الہیاتی فکر کے لیے جو لانگہ ملتی ہے۔ غالب کے بعد یہ قصیدے کی روایت اقبال تک پہنچی۔ اقبال نے قصیدے کی عروضی صورت کو لے کر فلسفیانہ نکات اور مسائل شرعیہ کے سانچے میں ڈھال دیے۔ اقبال کے ان فارسی قصاید کو نظموں کی فہرست میں شامل کر لیا جاتا ہے یا غزلوں کی فہرست میں لے لیا جاتا ہے۔ اقبال نے اس لحاظ سے قصیدے کی صورت بھی بدل دی اور اسے جدید نظم کا ہمسربنا دیا۔ ابیات کی تعداد مختصر کر دی لیکن غزل اور قصیدے میں امتیاز رکھا۔ قصیدے کی خارجیت غزل کی داخلیت کے مقابلے میں اور طول کے مقابلے میں اختصار کر دیا۔ ایران جدید میں قصیدے کو نظم کی حیثیت سے استعمال کیا جاتا ہے۔ اس کی عروضی ہیئت قائم ہے لیکن فنی ارکان حذف کر دیے گئے۔ اب قصیدہ نظم کی حیثیت رکھتا ہے۔

شنوی کا ارتقاء:

۱۔ شنوی بھی اگرچہ عربی لفظ ہے لیکن یہ صنف سخن ایرانیوں کی۔ جہاد ہے۔ عربی میں یہ صنف نہ تھی۔ شنوی میں سب سے پہلی روایت داستان سرائی کی ہے جو رودکی سے شروع ہوتی ہے دقیقاً اسے رزمیہ داستان سرائی کے لیے استعمال کرتا ہے۔ اخلاقی انداز بھی داستان ہی کے ضمن میں آجاتا ہے۔ مستقل اخلاقی شنوی اس زمانے میں نہیں ملتی۔ دقیقاً اگرچہ رزمیہ داستان سرائی کی شنوی کا بانی ہے لیکن عظمت اس میدان میں فردوسی ہی کو حاصل ہوئی۔ رزمیہ شنوی کی روایت کو فردوسی نے ایسے کمال تک پہنچایا کہ اس کے بعد سینکڑوں نے کوشش کی مگر وہ بات پیدا نہ ہو سکی۔ بیسیوں شائنا سے بلکہ شہنشاہنامے لکھے گئے مگر فردوسی کے مقابل کسی کو بھی فروغ حاصل نہ ہوا اور سب کو یہی اعتراف کرنا

پڑا "اودھاوند بودد من بندہ" (انوری)
 ۲۔ مثنوی میں دوسری روایت اخلاقی مثنوی کی ہے۔ اس کا بانی ناصر خسرو ہے جس کی مثنوی
 "روشائی نامہ" فارسی کی پہلی مستقل اخلاقی مثنوی ہے یہ روایت چلتی رہی یہاں تک کہ
 سعدی شیرازی تک پہنچی جس نے اس روایت کو کمال تک پہنچا کر گویا ختم کر دیا۔ یہاں
 ہماری مراد سعدی کی "بوستان" سے ہے۔

۳۔ مثنوی میں تیسری روایت عرفانی مثنوی اور متصوفانہ مثنوی کی ہے جس کا بانی سنائی
 ہے۔ اس روایت کے پیرو بے شمار ہوئے۔ عرفان، تصوف اور فلسفہ یہ تینوں عنصر اس
 روایت میں شریک رہے۔ عطار اور پھر رومی نے اس روایت کو اپنے آخری کمال تک پہنچا
 دیا۔ اس کے بعد پھر صدیوں تک بلا مبالغہ ہزاروں مثنویاں متصوفانہ اور عرفانی روایت کی
 پیروی میں لکھی گئیں لیکن رومی کی مثنوی کی عظمت ناقابل رسائی رہی اور ہے۔ اس
 شاہراہ پر چلنے والوں میں اگر رومی کے بعد کسی نے نمایاں حیثیت حاصل کی تو وہ علامہ
 اقبال ہیں جنہوں نے اس روایت میں فلسفے کے عنصر کو بہت بڑھایا اور اسی وجہ سے وہ
 رومی کے بعد اپنے لیے ایک نیا مقام پیدا کر سکے ورنہ مشکل تھا۔

۴۔ مثنوی میں چوتھی روایت بزمیہ اور عشقیہ داستان سرائی ہے جس کا بانی نظامی گنجوی
 ہے اگرچہ نظامی سے پہلے بھی عشقیہ داستانیں اخلاقی اور عرفانی مثنویوں میں ملتی ہیں لیکن
 یہ سب ضمناً بیان کی گئی ہیں (مثلاً سنائی اور عطار کے یہاں اخلاقی اور صوفیانہ نکتے واضح
 کرنے کے لیے) نظامی سے پہلے عشقیہ اور بزمیہ مثنوی کی ٹیکنیک نہیں بن سکی تھی۔ اس کا
 کام نظامی نے سرانجام دیا۔ نظامی نے رومانی مثنوی کی ایک مستقل ٹیکنیک بنا دی جو نظامی
 کے بعد صدیوں تک نمونہ بنی رہی اور نہ صرف عام شاعروں نے بلکہ بعض باعظمت
 شاعروں نے اس ٹیکنیک کی پیروی کی جن میں امیر خسرو اور جامی قابل ذکر ہیں۔ اس
 روایت میں، اس میں کوئی شک نہیں، نئے نئے گل بوٹے پیدا کیے گئے مثلاً جامی نے یہ
 انداز اختیار کیا کہ داستان کا بنیادی پلاٹ عشقیہ ہے مگر داستان کے موڑ پر تصوف و عرفان
 کے نکتے پیدا کیے۔ جامی کی اس روایت کو دارش شاہ نے استعمال کیا۔ اس ڈبل ٹیکنیک
 میں جامی اور خسرو نمایاں حیثیت رکھتے ہیں جو نظامی کے پیرو ہیں۔

۵۔ فلسفیانہ عرفانی اور متصوفانہ مثنویوں میں ایک ضمنی ٹیکنیک نکالی گئی جس کا بانی بھی سنائی ہے۔ یہ روایت کوئی الگ روایت نہ تھی لیکن یہ ایک الگ ہیئت (Form) ضرور ہے جو بنیادی طور پر عرفانی مثنوی سے متعلق ہے (اس میں شاعر یہ فرض کرتا ہے کہ عالم حقیقت کی سیر کر رہا ہوں اور مختلف مقامات دکھاتا ہے جیسے ابو العلیٰ معری کا رسالہ "الغفران") سنائی کی مثنوی "سیر العباد الی معاد" ہے اس مثنوی کی پیروی بہت کم کی گئی۔

سنائی کے بعد ساتویں صدی ہجری میں احمد الدین کرمانی نے اپنی مثنوی "مصباح الاصباح" میں یہ انداز برتا۔ ان کے بعد علامہ اقبال نے "جاوید نامہ" میں اس روایت کی پیروی کی۔ یہ روایت چونکہ بین الاقوامی ادبی روایت ہے جس کے سلسلے میں ملٹن اور ڈائٹے کے نام مشہور ہیں۔ اس لیے جاوید نامے کا تعلق اس بین الاقوامی روایت سے ہو جاتا ہے۔

۶۔ جہاں تک مثنویوں کی بنیادی روایات کا تعلق ہے ہماری بحث ختم ہو چکی۔ فارسی مثنوی گوئی میں سب سے اہم چیز انہی روایات کا ارتقاء ہے لیکن مثنوی کی اقسام اور حیثیتیں متعدد قرار دی جاسکتی ہیں مثلاً:

۱۔ ساقی نامے، جیسے ظہوری کا ساقی نامہ جو ساقی ناموں میں سب سے کامیاب ہے اور متعدد شعراء نے ساقی نامے لکھے۔

ب۔ تاریخی مثنویاں، جیسے امیر خسرو کی مثنوی "قران السعدین"۔

ج۔ ترجمے، مثنوی کی صورت میں، جیسے "بھگوت گیتا" کا ترجمہ اور "نل و دمن" کی داستان جو فیضی نے نثر سے نظم میں منتقل کی۔

د۔ ایسی مثنویاں جن میں سیرت رسول نظم ہوئی اور تاریخ اسلام کے واقعات نظم ہوئے جیسے حملہ حیدری باذل کی۔ غالب بھی ابرگوہر بارکلا ہی پلاٹ بنا رہے تھے۔ ان کا خیال تھا کہ شاہنامہ اسلام لکھیں لیکن اس پر عمل نہ ہو سکا۔ فارسی میں ایسی مثنویاں متعدد ہیں لیکن ان میں کوئی بھی معیاری نہیں۔ عصر حاضر میں ایران کے معاصر شاعر نو بخت نے ایک شاہنامہ تصنیف کیا ہے جس میں اسلام کی تاریخ نظم کی ہے۔

۱۔ ایسی شئوئیاں جس میں ایک بادشاہ کی فتوحات نظم کی ہیں۔ مثلاً ظفر نامہ ہاتھی جس میں صرف تیمور کے حالات ہیں۔

۲۔ ایسی شئوئیاں جس میں علم یا فن کے متعلق معلومات نظم ہوئی مثلاً باز نامہ، فرس نامہ، باز نامے میں باز کے ناموں اور شکرے وغیرہ شکاری جانوروں کی پرورش اور دوسری معلومات نظم ہوئی ہیں۔ فرس نامے میں گھوڑوں کے متعلق لکھا جاتا ہے۔ فرس نامہ رنگین سب سے مشہور ہے۔ اسی طرح بعضوں نے صرف و نحو کی شئوئیاں بنا دیں۔ تاریخ منظوم، جزافیہ منظوم، فلسفہ منظوم وغیرہ بھی شئوئیاں میں لکھے جاتے رہے۔

رباعی کا ارتقاء:

۱۔ لفظ رباعی عربی کا ہے یعنی چار مصرعوں کی نظم، دوسری اصطلاح دو بیت ہے اس لیے کہ اس میں دو شعر ہوتے ہیں، یہ اصطلاح نیم فارسی نیم عربی ہے۔ تیسری اصطلاح جو علاوہ اپنے دوسرے معانی کے، رباعی کے لیے بھی استعمال ہوتی ہے، ترانہ ہے یہ اصطلاح خالص فارسی ہے۔ باوجود اس کے صنف سخن خالص ایرانی ہے، عربی ادب میں اس کا وجود نہ تھا۔ ایرانیوں نے یہ صنف ایجاد کی۔ اس کی ایجاد کے بارے میں جو مشہور واقعہ تذکروں میں ملتا ہے وہ بعض کے نزدیک صفاری دور کا ہے بعض کے نزدیک سامانی دور کا ہے۔ بہر حال صفاری دور میں ہمیں رباعی کا وجود ملتا ہے اور پھر سامانی دور میں کافی رباعیاں ملتی ہیں۔ لیکن سامانی دور تک ابھی کوئی خاص روایت رباعی میں قائم نہیں ہوئی تھی۔

۲۔ غزنوی دور میں ابو سعید ابو الخیر اور خواجہ عبداللہ انصاری دو صوفی شاعر ملتے ہیں جنہوں نے رباعی میں ایک نئی روایت قائم کی یعنی متصوفانہ اور عرفانی رباعی کی بنیاد ڈالی۔ یہ دو بزرگ چونکہ غزنوی دور کے آخری ایام میں ہوئے ہیں اس لیے انہیں خاص طور پر ابو سعید ابو الخیر کو سلجوقی دور کے آغاز کے شعراء میں شمار کیا جاتا ہے۔

۳۔ ابو سعید ابو الخیر کی قائم کی ہوئی متصوفانہ رباعی کی روایت سلجوقی دور میں پھر مشکوٰلوں

کے دور میں کافی ترقی کر گئی۔ اس روایت کی پیروی برابر جاری رہی اور اب تک جاری ہے۔ شیخ فرید الدین عطار نے کئی ہزار رباعیاں کہیں جن کا مجموعہ "مختار نامۃ" کے نام سے مشہور ہے۔ بابا افضل الدین کاشی (کاشانی) جو منگولوں کے دور میں ہوئے ہیں، ایران کے رباعی گو شعراء میں یعنی متصوفانہ رباعی کی روایت کے پیروں میں ممتاز درجہ رکھتے ہیں۔

۴۔ ابو سعید ابوالخیر اور خواجہ عبداللہ انصاری کی قائم کردہ روایت میں اختراع بابا طاہر عریاں ہمدانی نے کی۔ انہوں نے متصوفانہ رباعی میں دو چیزوں کا اضافہ کیا: ۱۔ عشق حقیقی میں عشق مجازی کے انداز کی حرارت پیدا کر دی۔

ب۔ رباعی کا وزن وہ اختیار کیا جو فہلویات کے ترانوں میں استعمال ہوتا تھا۔ عربی عروض کے لحاظ سے اسے قطعہ کا وزن کہتے ہیں۔ اس وزن کو چونکہ فہلویات میں مقامی بولیوں سے بڑی سازگاری حاصل ہو چکی تھی اس لیے بابا طاہر نے مقامی بولی میں رباعی کہی۔ لیکن بابا طاہر کی روایت اپنی آپ نظیر بن کر رہ گئی اور اس کی پیروی کوئی نہ کر سکا۔ صدیوں بعد اقبال نے اس روایت کو، اس کے وزن اور طرز ادا کو اپنایا اور فارسی زبان میں وہی سوز و گداز پیدا کرنے کا کامیاب تجربہ کیا جو بابا طاہر کی وہاٹی زبان میں اپنی پوری معصومیت اور سادگی کے ساتھ ملتا ہے جیسا کہ "ارمغان مجازی" رباعیات سے ظاہر ہے۔

۵۔ بابا طاہر عریاں نے متصوفانہ رباعی میں جو اختراع کی تھی وہ اسی تک رہ گئی۔ اس کے بعد رباعی اپنے متصوفانہ انداز میں بڑھتی رہی اور سحابی استرآبادی تک پہنچی جو صفوی دور کا رباعی گو شاعر تھا۔ سحابی کے بعد کوئی ایسا رباعی گو پیدا نہیں ہوا جس نے رباعی میں نمایاں حیثیت حاصل کی ہو۔

۶۔ رباعی گوئی میں دوسری روایت خیام نے قائم کی۔ یہ فلسفیانہ رباعی کی روایت تھی جس میں حیرت انگیز کیفیت یہ رکھی گئی تھی کہ فلسفے کو شعریت کے سانچے میں ڈھال دیا گیا۔ یہ چونکہ فن کے لحاظ سے انتہائی نازک کام ہے اس لیے خیام کی قائم کردہ روایت کی پیروی کرنے والوں میں کوئی قابل ذکر نہیں ہے۔ گویا خیام کی روایت خیام ہی تک محدود رہی، اس لیے نہیں کہ قابل قبول نہ تھی بلکہ اس لیے کہ دوسرے فنکاروں کے بس کا کام نہ تھا۔

قطعہ کا ارتقاء:

۱۔ قطعہ کا وجود بھی رباعی کے ساتھ ساتھ ملتا ہے لیکن قطعہ گوئی میں روایت قائم کرنے والا انوری ہے۔ انوری نے قطععات کی فنی حیثیت قائم کی یعنی قطعہ کے مصرعوں میں اور ابیات میں جس قسم کا ربط ہونا چاہیے ویسا ربط پیدا کیا اور قطعہ میں گفتگو کا لطف پیدا کر دیا بالکل ایسا ہی جیسا کہ غالب کے خطوط میں ہے۔ دوسرا شخص ابن یمن ہے جس نے قطعے میں اس قدر دلچسپی لی کہ زندگی بھر قطععات ہی کہے۔ ویسے اس کا دیوان بھی ہے جو دوسری اصناف پر بھی مشتمل ہے۔ اس نے اخلاقیات کو قطعہ کا موضوع بنایا۔ اس لحاظ سے کہہ سکتے ہیں کہ قطعہ گوئی میں اخلاقی قطعہ گوئی کی روایت ابن یمن نے قائم کر دی۔ خلاصہ یہ کہ انوری نے ٹیکنیک کو سنوارا اور ابن یمن نے موضوع کو مستقل حیثیت دی۔ اس روایت کی پیروی برابر جاری رہی لیکن سوائے شیخ سعدی شیرازی کے کوئی بھی نمایاں حیثیت حاصل نہ کر سکا۔ شاید سعدی نے یہ محسوس کر کے کہ قطعہ میں اتنی دلکشی نہیں ہے وہ تنہا اپنا وجود قائم رکھ سکے انہوں نے ایک نئی فنی تدبیر کی یعنی نثر میں جہاں نثر ایسے مقام پر پہنچتی ہے کہ کسی جذبہ کو نمایاں کرنے کی ضرورت پیش آئے تو وہ قطعہ استعمال کرتے ہیں چنانچہ گلستان میں انہوں نے گویا نثر کے باغ میں قطععات کی کیاریاں جا بجا لگائی ہیں۔

۲۔ قطعے میں دوسری روایت متصوفانہ اور عارفانہ قطعہ گوئی کی ہے جو سنائی سے شروع ہوتی ہے لیکن اس کے بعد پھر کوئی ممتاز قطعہ گو سوائے ضیاء الدین نخشبی کے جو التمش کے زمانے میں ہندوستان میں گذرا ہے کوئی اور نہیں کہا جاسکتا۔ نخشبی نے بھی سعدی شیرازی کی طرح قطععات کو نثر میں کھپایا ہے۔ یہ کیفیت ان کی کتاب "سبق السلوک" میں ہے جو دراصل نثر میں ہے لیکن ان کے تمام متصوفانہ قطععات اس کتاب میں شامل ہیں گو شیخ سعدی شیرازی کی شہرت نے انہیں گمنامی میں چھوڑ دیا۔



محمد اقبال شاحد

استاذ زبان و ادبیات فارسی، اسلامیہ یونیورسٹی
بہاولپور

علامہ اقبال اور عرشی (۱)

علامہ اقبال کو انگلستان سے تعلیم حاصل کر کے آئے ہوئے ابھی چند برس ہی گذرے تھے کہ پہلی جنگ عظیم نے دنیا کو اپنی لپیٹ میں لے لیا۔ جب ۱۹۱۸ء میں جنگ ختم ہوئی تو سارے عالم اسلام پر حسرت و یاس اور بے بسی کے بادل چھائے ہوئے تھے۔ علامہ اقبال کے دل پر اتنا گہرا اثر ہوا کہ وہ بالکل چپ ہو کر رہ گئے۔ جس پر ملک کے اخبارات و جرائد اور مدبرین نے علامہ صاحب کی مہر سکوت توڑنے کی سعی و کوشش کی۔ انہیں آوازوں میں ایک آواز علامہ عرشی صاحب کی بھی تھی۔ علامہ عرشی نے روزنامہ ”زمیندار“ میں علامہ اقبال کے نام ایک پیغام شائع کرایا جو حسب ذیل ہے۔ (۲)

ای ترنم های رنگینت گلستان سخن
معنی عینی دمت بخشندہ جان سخن
ای حیات تازہ دادی نغمہ را از نطق خویش
گشده ای شور انگن ارض و سما از نطق خویش
از عروس طبع بر ما جلوہ ها پاشیده ای
وز چمن زار معانی تازہ گہا چیدہ ای (۳)
شعلہ سوز اندوز از آتش نوایی های تو
بادہ کیف آموز از تخمیل ذوق افزای تو
یافت از تو مرکزی هنگامہ بی تاب ما
ریختی تخم سکون در مزرع سیماب ما

لیکن ای اقبال این رنگین نوالی تا بہ کی
 از نفس گرمی و از دل شعلہ زالی تا بہ کی
 ای تویی در آشیان و گلشن برباد رفت
 نغمہ بی مندی و پرواز تو با صیاد رفت
 خیز و گلبانگ دحل در گنبد خضرانگن
 از قبور آیند خلقی شور صور آسانگن
 خیز و صوت خود بر آہنگ رجز تبدیل کن
 قطرہ بی داری، بیاور، در شرر تحلیل کن
 خیز ازین کنج مسامت جلویی بر ما ننگن
 حان بیا "ہمچو سنائی گوی در میدان ننگن"

عرشی صاحب کا یہ دردناک پیغام جب "زیندار" میں شائع ہوا تو حضرت مولانا ظفر علی خان وہ پرچم لے کر خود علامہ اقبال کی خدمت میں حاضر ہوئے اور یہ پیغام گوش گزار کیا۔ علامہ اقبال نے جواب میں فرمایا کہ میں اپنا پیغام شنوی "اسرار و رموز" میں دے چکا ہوں تاہم انہوں نے ذیل کے اشعار اشاعت کے لئے دیئے۔

دانی کہ چسیت شیوہ مسان پختہ کار
 عرشی گمان مدار کہ بیمانہ ام شکست
 دارم ہنوز از کرم ساقی حجاز
 آہ درونہ تاب کہ خیزد ز سینہ مست
 از شاخسار فطرت من می دم ہنوز
 آن لالہ بی کہ موج نسیمی دلش نخت
 لیکن شنیدہ ای کہ دم گردش شراب؟
 پیر عجم چه گفت بہ رندان می پرست؟
 "دانا کہ دیدہ شعبہ چرخ حقہ باز
 ہنگامہ باز چید، و در گفت و گو بست"

علامہ کے اس جواب سے ملت کے درد مند افراد کو بہت اضطراب ہوا۔ مقصد یہ تھا کہ علامہ لب کشائی فرما کر ملت کے مردہ جسم میں نئی روح دوڑادیں اور نوجوانوں کے ہبے ہوئے دلوں کو حوصلہ دے کر انہیں میدان شہادت میں لا کھڑا کریں۔ لیکن علامہ نے فرمایا کہ یہ عمل کا وقت ہے باتوں کا نہیں اس پر مولانا ظفر علی خان اور حکیم طغرانی نے بھی عرشی صاحب کی ہمنوائی میں نظمیں لکھیں جو "زیندار" میں شائع ہوئیں اور آخر علامہ اقبال نے آمادگی کا اظہار کیا اور ذیل کی نظم لکھی۔

شعلہ در آغوش دارد عشق بی پروای من
بر نخیل یک شرار از قسمت نازای من
تینغ لا در پنجہ این کافر دیرینہ دہ
باز بنگر در جہان جنگامہ الآی من
بسر دھلیز تو از ہندوستان آوردہ ام
سجدہ شوقی کہ خون گردید در سیمای من (۳)

یہ تھی علامہ عرشی اور علامہ اقبال کی پہلی قلمی ملاقات۔ اس وقت عرشی صاحب کی عمر ۲۵ سال کے لگ بھگ تھی۔ اس کے بعد سلسلہ بڑھتا گیا۔ "جاوید نامہ" شائع ہوا تو اس میں فلک مشتری پر علامہ اقبال کی حلاج سے ملاقات ہوئی۔ علامہ اقبال نے "جوہر مصطفیٰ" کی حقیقت حلاج کی زبانی یوں بیان کرتے ہیں۔

عبدہ از فہم تو بالا تر است
زانکہ او ہم آدم و ہم جوہر است
عبدہ صورت گر تقدیر حا
اندرو ویرانہ حا تعمیر حا

کس ز ستر عبده آگاہ نیست

عبده جز ستر الا اللہ نیست

یہاں تک کہ صاف صاف کہہ جاتے ہیں:

لا اللہ تیغ دو دم او عبده

فاش تر خواہی بگو ہو عبده

اس مقام پر عرشی صاحب مطمئن نہ ہو سکے ان کا استفسار صوفی تبسم کے ذریعہ علامہ اقبال تک پہنچا، انہوں نے تشریح فرمائی جو صوفی صاحب نے عرشی تک پہنچا دی۔ اس پر بھی عرشی صاحب نے تسلی نہ پائی۔ اس طرح دو تین مرتبہ سوال و جواب ہوئے۔ آخر صوفی تبسم صاحب نے عرشی صاحب سے کہا کہ بالمشافہہ گفتگو ہو جائے تو بات صاف ہو جائے۔ اس کے بعد عرشی صاحب امرتسر سے لاہور آئے اور حسب معمول صوفی صاحب

کے مکان واقع ذیل دار روڈ پر قیام کیا۔ وہاں سے چند اجاب کے ہمراہ علامہ کی خدمت میں حاضر ہوئے۔ دوران گفتگو عرشی صاحب نے ”ہو عبده“ پر اپنا تامل ظاہر کیا تو علامہ نے تقریر فرمائی۔ اس طرح آسنے سامنے سوال و جواب ہوتے رہے۔ آخر علامہ اقبال نے کہا کہ ”یہ بات میں نے تو نہیں کہی“ اپنے کشف کے مطابق حلاج کہہ رہا ہے۔

اس جزئی اختلاف فہم و خیال کے باوجود علامہ اقبال اور عرشی صاحب میں ملاقاتوں اور خط و کتابت کا سلسلہ جاری رہا۔ جب کبھی عرشی صاحب کو امرتسر سے لاہور آنے میں دیر ہو جاتی تو علامہ صاحب صوفی تبسم سے کہتے ”بہت دن ہوئے مولوی حوری نہیں آئے“ (۵)

۱۹۳۵ء میں عرشی صاحب ”جاوید نامہ“ اور ”بال جبریل“ کا مطالعہ کر رہے تھے کہ انہیں محسوس ہوا کہ ”مثنوی معنوی“ کا یہ نظر عمیق مطالعہ کرنا چاہئے اس لئے انہوں نے تقریباً ۱۸ دن میں نصف سے زیادہ مثنوی اس طرح دیکھ ڈالی کہ ایک شعر سے بھی سرسری عبور نہیں کیا۔ ہر لفظ پر غور کیا اور ہر ترکیب سے لطف یاب ہوئے۔ مثنوی کے مطالعہ کے دوران چند مشکل مقامات آئے جن کے لئے انہوں نے اپنے ارد گرد نگاہ ڈالی تو ”جاوید

نامہ کے خالق کے سوا کوئی شخص نظر نہ آیا جو اس راہ کے نشیب و فراز سے واقف ہو۔ عرشی صاحب اس وقت ساہی وال کے ایک گاؤں میں مقیم تھے جب امرتسر واپس گئے تو پہنچتے ہی علامہ اقبال کی خدمت میں مزاج پرسی کے لئے عریضہ تحریر کیا اور مدعا بھی ظاہر کیا۔ علامہ اقبال نے حسب عادت بہت تسلی بخش جواب دیا جسے ذیل میں نقل کیا جاتا ہے۔ (۶)

لاہور۔ ۱۹ مارچ ۱۹۳۵ء

جناب عرشی صاحب

السلام علیکم

آپ کا خط ابھی ملا ہے۔ میری صحت عامہ تو بہتر ہو گئی ہے مگر آواز پر ابھی خاطر خواہ اثر نہیں ہوا۔ علاج برقی ایک سال تک جاری رہے گا آپ اسلام اور اس کے حقائق کی لذت سے آشاہیں۔ شنوی رومی کے پڑھنے سے اگر قلب میں گرمی شوق پیدا ہو جائے تو اور کیا چاہیے شوق خود مرشد ہے۔ میں ایک مدت سے مطالعہ کتب ترک کر چکا ہوں اگر کبھی کچھ پڑھتا ہوں تو صرف قرآن یا شنوی رومی۔ افسوس ہے ہم اچھے زمانے میں پیدا نہ ہو سکے۔

کیا غضب ہے کہ اس زمانے میں

ایک بھی صاحب سرور نہیں

بہر حال قرآن اور شنوی کا مطالعہ جاری رکھیے۔ مجھ سے بھی کبھی کبھی ملتے ہیں۔ اس واسطے نہیں کہ میں آپ کو کچھ سکھاسکوں، بلکہ اس واسطے کہ ایک ہی قسم کا شوق رکھنے والوں کی صحبت بعض اوقات ایسے نتائج پیدا کر جاتی ہے جو کسی کے خواب و خیال میں بھی نہیں ہوتے۔ یہ بات زندگی کے ان اسرار میں سے ہے جن کو جاننے والے مسلمانان ہند کی بد نصیبی سے اب اس ملک میں پیدا نہیں ہوتے۔ زیادہ کیا عرض کروں!

اس کے بعد عرشی صاحب برابر علامہ اقبال کی خدمت میں حاضر ہوتے رہے۔ اور ان کی گفتگو کا غالب حصہ باریک روحانی، متصوفانہ اور قرآنی مسائل سے متعلق ہوتا۔

عرشی صاحب عموماً سوالات کی فہرست تیار کر کے لے جاتے اور علامہ اقبال ہر سوال کے جواب میں کافی دیر تک گفتگو فرماتے اور جب تک عرشی صاحب کی تسلی نہ ہوتی علامہ یہ سلسلہ جاری رکھتے۔ (۷)

ایک دفعہ علامہ اقبال نے گانا سننے کی خواہش کا اظہار کیا تو سراج نظامی مرحوم نے فارسی اور اردو غزلوں کے علاوہ عرشی صاحب کی پنجابی نظم خاص لے میں سنائی جس کا ایک بند مندرجہ ذیل ہے۔

باد خزاں جھلے تے جھل جائے
جو بن خاک رلے تے رل جائے
مٹی ہو جائے سونا تیرے سامنے بہہ کے رونا
دکھ تینوں نہیں دسنا

سننے کے بعد علامہ پوچھنے لگے "کس کی نظم ہے" صوفی تبسم نے کہا "عرشی صاحب کی" حیران ہو کر فرمایا "میں تو عرشی صاحب کو صرف مولوی سمجھتا رہا۔ یہ بات معلوم نہ تھی کہ ان کے سینے میں ایک درد بھرا ہوا دل ہے۔ اچھی نظم لکھی ہے۔ کچھ دنوں کے بعد صوفی تبسم کو پھر بلایا اور کہنے لگے اس روز عرشی صاحب کی جو نظم سراج نظامی نے سنائی تھی بہت اچھی ہے کیا وہ پھر نہیں آسکتا۔ ساتھ ہی یہ بول آہستہ آہستہ گنگنا کر پڑھنے لگے (۸)




اساں ہنیواں دا حار پرونا
دکھ تینوں نہیں دسنا

عرشی صاحب علامہ اقبال کی زندگی کے آخری ایام تک ان کی خدمت میں حاضر ہوتے رہے اور ان کی زندگی کو بڑے قریب سے دیکھا اور ان کی وفات کے بعد آپ نے اقبال ریویو، اور کئی دیگر رسالوں میں علامہ اقبال کے متعلق قابل ستائش مضامین اور مقالات لکھے۔

۱۹۶۷ء میں یوم اقبال پر آپ کو "سند اقبال" ملی۔ آپ کی کتاب "نقوش اقبال" علامہ اقبال کی زندگی اور فکر و نظریہ بہترین کتاب ہے۔
 علامہ عرشى فرماتے تھے کہ علامہ اقبال کی ملاقات کا نشہ اور سرور کئی کئی دن تک رہتا، جس کا احاطہ کرنا ممکن نہیں (۹) اس طرح انہوں نے علامہ اقبال کی وفات کے بعد ان کی قرآنی فکر کو لوگوں پر ظاہر کرنے کی پوری کوشش کی۔

حواشی

- ۱- حکیم محمد حسین عرشى امرتسرى (۱۸۹۲-۱۹۸۵) آپ کا فارسی مجموعہ کلام محمد حسین تسبیحی نے ۱۹۷۵ء میں چھپوایا۔ اردو مجموعہ "رسوا کیا تجھے" عبد الرشید فاضل نے ۱۹۷۵ء میں کراچی سے شائع کیا۔ مثنوی "بیت کا گہنا" "مقدمہ حیات محمد" "تاویل و تزییل" "مسیحیت کی آغوش میں" "تحقیق قربانی" "نقوش اقبال" اور "جن" آپ کی معروف تصانیف ہیں۔ آپ ساری عمر ادارہ فیض الاسلام راولپنڈی سے منسلک رہے۔
- ۲- نقش حای رنگ رنگ، علامہ محمد حسین عرشى، ص ۱۳۳۔
- ۳- رحیم بخش شاہین نے "ادراق گم گشتہ" میں بحوالہ ماہنامہ فیض الاسلام لاہور جولائی ۱۹۶۶ء "معانی" کی بجائے تکلم لکھا ہے (ادراق گم گشتہ ص: ۳۰۱)۔ ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی نے "فارسی گویان پاکستان" میں بھی تکلم لکھا ہے (ص: ۴۳۲)۔
- ۴- نقش حای رنگ رنگ، ص ۱۳۵۔
- ۵- ڈاکٹر عابد، علامہ اقبال اور عرشى، ماہنامہ فیض الاسلام، راولپنڈی، خصوصی شماره "اقبال نمبر" جنوری ۱۹۷۸ء، ص ۶۳۔
- ۶- "اقبال ریویو" نکلہ اقبال اکادمی پاکستان کراچی، ۱۹۷۴ء ص ۱۵۔
- ۷- علامہ اقبال کی صحبت میں علامہ عرشى، ملاحظت اقبال، لاہور ۱۹۷۷ء، ص ۵۶۔
- ۸- ماہنامہ "فیض الاسلام" راولپنڈی، اقبال نمبر، ص ۶۶۔
- ۹- اقبال ریویو، کراچی ۱۹۷۴ء، ص ۱۶۔

<p style="text-align: center;">اقبال نامہ</p>  <p style="text-align: center;">نوشتہ : ڈاکٹر محمد مسعود مسیحی (رہا)</p>  <p style="text-align: center;">اسلام آباد - پاکستان ق ۱۴۱۳ ش ۱۳۷۲ م ۱۹۹۲</p>	<p style="text-align: center;">اقبال عرفانی</p> <p style="text-align: center;">ڈاکٹر نواب عبدالمجید عرفانی</p> <p style="text-align: center;">پیش کش - ڈاکٹر بلدیہ اقبال عارف - نیم جہزی</p>
<p style="text-align: center;">فارسی</p> <p style="text-align: center;">پوسٹ ۱۸ - ۱ انٹرنیشنل سٹریٹ کوڈ - 361</p>  <p style="text-align: center;">علامہ اقبال اوپن یونیورسٹی، اسلام آباد</p>	<p style="text-align: center;">شکاتِ فن</p> <p style="text-align: center;">* جوہرِ روض * جائزہ * راگ رنگ</p> <p style="text-align: center;">آغا صادق</p>

کتاب هایی که برای دانش دریافت شد

- * گلہای عرفان، منظومہ های امام خمینی با ترجمہ اردو و انگلیسی، از سید فیضی و دکتر سید سبط حسن رضوی، انجمن فارسی اسلام آباد، ۴۴۵، خیابان ۹، سکتور جی- نائن/فور- اسلام آباد
- * ثقافت استقلال از جواد منصوری، اردو ترجمہ از دکتر سید سبط حسن رضوی و دکتر سید علی رضا نقوی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران- اسلام آباد
- * نکات فن، آغا صادق، انستی تیوت آف تہرد ورلد آرت اینڈ لٹریچر- ۱۶ وندر میر رود لندن ویست-۵
- * کتاب فارسی (انتر میدیت)، علامہ اقبال اوپن یونیورسٹی- اسلام آباد.
- * افکار نیر، مجموعہ مرثی، مقبول حسین نیر، رضویہ سوسائٹی، کراچی
- * اقبال نامہ، از دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)، کتابخانہ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
- * اقبال عرفانی، از دکتر خواجہ عبدالحمید عرفانی، بزم رومی اقبال، ۴۰، مادل تاون- سیالکوٹ-
- * کشمیر بلاتا ہے تم کو، از شاہین کوثر، اسلامک بک دپو جناح مارکیت، مظفر آباد-
- * دکتر عندلیب شادانی، از دکتر کلثوم ابوالبشر، دہاکہ یونیورسٹی- بنگلادیش.
- * گلدستہ مثنوی، از مفتی جلال الدین احمد امجدی، ادارہ معارف نعمانیہ، شاد باغ، لاہور
- * معدن التواریخ، از ابوالطاهر فدا حسین فدا، ادارہ معارف نعمانیہ، لاہور

* Studies in Persian Language and Literature

Dr.A.Shakoor Ahsan, Bazm-e-Iqbal, Lahore

مجله هایی که برای دانش دریافت شد

- * نشریه دانش شهرداری ایران (فارسی) شماره ۳، خرداد ماه ۷۲
- * كلك (فارسی) ماهنامه، تهران- صندوق پستی ۹۱۶-۱۳۱۴۵، ش/۴، تیر ۱۳۷۲
- * قند پارسی (فارسی)، ریزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو- ش/۵، زمستان ۱۳۷۱
- * اقبال، فصلنامه، بزم اقبال، لاهور، ج/۴، ش/۹، ستمبر ۱۹۹۳ م.
- * درویش، ماهنامه، ۵۴ عبدالکریم روڈ، لاهور- ج/۵، ش/۷
- * الفجر، ماهنامه، پوست بکس نمبر ۲۴۸۴- ج/۵، ش/۱، ستمبر ۱۹۹۳ م.
- * معارف، ماهنامه، دارالمصنفین شبلی اکیڈمی، اعظم گڑھ، ج/۱۵۲، جولائی ۱۹۹۳ م
- * همدرد صحت، ماهنامه همدرد فاونڈیشن، ناظم آباد، کراچی، ج/۶۱، ش/۹، ستمبر ۱۹۹۳ م.
- * مصباح القرآن، ماهنامه، ۱ گنگارام بلڈنگ شاهراه قائداعظم، لاهور، ج/۵، ش/۸، ستمبر ۱۹۹۳ م
- * اکرام المشائخ، فصلنامه، خانقاه عالیہ چشتیہ ڈیره نواب صاحب، بهاولپور، ج/۳، ش/۲، جون ۱۹۹۳ م
- * اخبار اردو، ماهنامه، مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ج/۱۰، ش/۸، اگست ۱۹۹۳ م
- * قوت، ماهنامه، ۹۲ کینال پارک گلبرگ ۱۱، لاهور، ج/۴، ش/۷، جولائی ۱۹۹۳ م
- * شمس الاسلام، ماهنامه، دفتر مجلس حزب الانصار، بهیره، سرگودھا، ج/۵۵، ش/۶، جون ۱۹۹۳ م

* سب رس ، ماهنامه، اداره ادبیات اردو، حیدرآباد (هند)، ج/۵۵، ش/۶.

جون ۱۹۹۳م

* قومی زبان، ماهنامه، انجمن ترقی اردو پاکستان، کراچی، ج/۶۵، ش/۸.

اگست ۱۹۹۳م.

* نوائے سادات، ماهنامه، ۱۱۳ لاله زار، راولپنڈی کینٹ.

* طلوع افکار، ماهنامه، ایچ ۲۸-رضویہ سوسائٹی-کراچی.

* خواجگان، ماهنامه، ۱.۹ کالج روڈ، جی او آر ۱، لاہور، ج/۲۳، ش/۹.

* ارشاد، دوہفتگی، اے. ۵۵ بلاک نمبر ۲، فیڈرل بی ایریا، کراچی.

* تنظیم المکاتب، گولاگنج، لکھنو (هند).

* سروش، ماهنامه، از نشریات اداره مطبوعات پاکستان، صندوق پستی

شماره ۱۱.۲-اسلام آباد، ج/۱۶، ش/۳-جولائی اگست ۱۹۹۳.

* نئی قیادت، دوہفتگی، پوسٹ بکس نمبر ۲۴۸۴، ناظم آباد-

کراچی-ج/۴، ش/۵، جولائی ۱۹۹۳-

* انصاف، ہفتگی، راولپنڈی-۱۷ اگست ۱۹۹۳.

* المجلس، ۲- اے مسلم تاون- لاہور ج/۵، ش/۹، ماہ ستمبر ۱۹۹۳-

* خیر العمل، ماهنامه، ۶۶ نیو سمن آباد، لاہور، ج/۱۶، ش/۱.

ستمبر ۱۹۹۳

* پیام عمل، ماهنامه، ۲۸ نیو انارکلی-لاہور-ج/۳۵، ش/۶-

ستمبر ۱۹۹۳

* Mahjubah, Islamic thought foundation,

P.O. Box No.141555:Tehran, Serial No.105.

* Hamdard Islamicus, Hamdard Foundation, Karachi,74700,

Vol-xv, Autumn,1992, No.3.

مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد

فارسی:

- | | | |
|--|----------------------|--------------|
| * میرزا نصرت کوچانی طبیب | دکتر پرویز اذکائی | همدان- ایران |
| * متون ارشادات میر سید علی ہمدانی | غلام حسن خیلو | بلتستان |
| * غالب شناسی در ایران | دکتر سید حسن عباس | تہران |
| * زبان فارسی را در شبہ قارہ ہند در یابید | دکتر رضا مصطفوی | دہلی - ہند |
| * نگاہی بہ عشاقنامہ عراقی | دکتر محمد اختر چیمہ | فیصل آباد |
| * صامت اصفہانی | دکتر ظہور الدین احمد | لاہور |
| * صوفی محمد افضل فقیر | نجم الرشید | اسلام آباد |

اردو:

- | | | |
|---|-----------------------|--------------|
| * فقر در نظر خواجہ حافظ شیرازی | محمد بشیر رانجھا | بدین - سند |
| * فقر در نظر سلطان باہو | محمد بشیر رانجھا | بدین - سند |
| * بال جبریل کی غزلوں پر | ڈاکٹر محمد اسلم ضیاء | جھنگ |
| حافظ کے اثرات | | |
| * بلوچستان میں زبان و ادبیات فارسی | ڈاکٹر انعام الحق کوثر | کوئٹہ |
| * امیر خسرو دہلوی | اصباح خان | علیگڑھ - ہند |
| * شاہ سید نور بخش | زاهد موسوی | بلتستان |
| * تذکرہ سرو آزاد | ڈاکٹر سید حسن عباس | تہران |
| * سید باقر طباطبائی | کنیز بتول | بنگلادیش |
| * محمد فرخ سیر شہید کے مقرب فارسی شعراء | ایم - ایصار احمد | علیگڑھ - ہند |

English

- * How can Alsuyuti's Culture boost on current Renaissance of Islam,
by Dr. Sultan Altaf Ali Quetta,
- * Development of Persian gazal, by Iqbal Shahid, Bahawalpur.
- * Contribution of the Persian Language and the persians to the world civilisation.
by Dr. Reza Mostafavi Sabswari, Tehran, Iran
- * The story of Rustam and Isfandyar.
by Syed Akhtar Hussain, New Delhi.
- * The Quranic Foundation of Iqbal's Philosophy of Ego,
by Brig (Retd) M. Ashraf Chaudhry.

درست نامه شماره ۳۳

درست	سطر	صفحه
زد و	۱۵	۴۰
میر و درد	۲	۴۰
قصیده	۴	۴۱
واژه ها	۱۵	۸۱
کرد	۱۴	۸۳
ستاید	۵	۸۵
دستان	۱۷	۸۵
صفحه	۵	۸۹
دانشها و هنرهای	۷	۹۱
تاریخین	۲	۱۵۷
حاصل	۱۷	۱۵۷
خصوصیت	۱۲	۱۶۴

<p>STUDIES IN PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE</p> <p>By Dr. A. Shakoor Ahsan</p> <p>BAZMI-I-AQBAL LAHORE PAKISTAN</p>	<p>AN INTRODUCTION TO</p> <p>WORLD IMPERIALISM</p> <p>۳۶</p> <p>Javad Mansoori</p>
<p>ترجمہ نگار ڈاکٹر اے شاکور احسان سے اردو میں اشاعت پذیر اولین غیر تحقیقی مقالہ</p> <p>ڈاکٹر عبداللیب شادانی حیات اور کارنامے</p> <p>سن ڈاکٹر گلشوم ایوب البشمور شعبہ اردو و فارسی، جامعہ اسلامیہ برائے تعلیم و تحقیق</p>	<p>قندپارسی</p> <p>مدیر مسئول رایزن فرهنگی جمہوری اسلامی ایران</p> <p>مدیر مجلہ دکتر شریف حسین قاسمی</p> <p>۴۰ فصلنامه رایزن فرهنگی سفارت جمہوری اسلامی ایران، جہن نو شماره ۳۰ (مہمان ۱۳۶۱/۱۹۶۲)</p>

E-SAHAR" and "ISHARAT" are the beacons of sagacity and wisdom embellished with excellent literary style. Josh amalgamated reason with intuition. His intellectual background buttressed his creeds and conceptions. The empiricist like Berkeley and Locke believed in sense - experiences and impressions as the source of knowledge. The Rationalists like Aristotle and Russell regarded intellect as the orbit of true and scientific learning. The skeptics like Descartes believed in methodological skepticism. The pragmatists like Pierce, James and Dewey believed in the experimental aspect of knowledge. The idealists and intuitionists like Plato and Bergson believed in attaining the real and higher knowledge through spirit. But Josh seems to be close to Immanuel Kant who furnished a balance between matter and mind. Josh is the best example of rational and intuitive responses.

He is like the morning star that bids good-bye to the stars of night, snatching their light from them and like the morning star, he is a sun of the morning of inspiration, genius, capabilities and craftsmanship. Dauntlessly he has revealed the facts and became a pioneer of the new era in Urdu poetry which is the age of light.

* * * * *

جو صنم کدوں میں بیان کروں تو صنم بھی سجدے میں گر پڑیں
وہ ملا ہے پچھلے پہر مزہ مرے دل کو جوش نماز میں

"Before the idols when I speak
They bow in adoration I seek
And late at night when I do pray
In ecstasy I learn to sway".

He has recognized ultimate truth through the beautiful objects of Nature. Like William Wordsworth, he delved deep into the mysteries of Self through the landscapes and scenes of Nature. Like Wordsworth, he never claimed to be a panthiest, but his following couplet reveals the spiritual belief of the poet. He says:

ہم ایسے اہل نظر کو ثبوت حق کے لئے
اگر رسول نہ ہوتے تو صبح کافی تھی

"To us seers of truth of Him
Without prophets was dawn a hymn".

The natural sceneries bewitched his hyper-sensitive soul. When the stars glittered and the thrush twittered, when the moon - like elves glanced and the leaves of trees danced, the soul of Josh soared to higher zones and touched the spiritual zenith. His heart throbbed and his eyes gushed.

His fifteen poetical works and four prose books reveal the deeper recesses of his pathetic heart and meditative mind. The posthumously published collection of his poetry book "MIZRAB-O-MEHRAB" is a commendable addition to Urdu literature. His prose is also full of wit and wisdom. The Gulistan and Bostan of Saadi and the Essays of Bacon are, of course, a compendium of practical wisdom but the "MAQALAT-E-ZARREEN"; "OWRAQ-

"The clergymen who appear sermonizing on pulpits
Play havoc when creep in private crevices".

Once we visited him and found him all alone by himself burning in
the agony of loneliness. With tearful eyes he recited before us a
line of Mir Taqi Mir;

دل کا جانا ٹھہر چکا ہے صبح گیا یا شام گیا

"This eve or that morrow heart has decided to say adieu".
Alas! after a few months he departed. May God give him
eternal rest.

If we cursorily glance over his poetical works, we conclude that he
was a great master and innovator of phrases. He coined metaphors
and similes. The Keatsian similes and Donne's conceits are no
match to the creative genius of Josh. We find a tempestuous and
thunderous echo in his lyrics. As Milton had Latinized English,
Josh has Persianized Urdu. We find a great influence of Persian
poets like Bedil, Hafiz and Omar Khayyam on him. When his father
expired in 1920, he was highly shocked and grieved. He became a
practising mystic. He wore a beard and prayed regularly. In those
days he expressed his spiritual zeal with intensity. Iqbal had said:

میں جو سر بسجده ہوا کبھی تو زمیں سے آنے لگی صدا
تیرا دل تو ہے صنم آشنا تجھے کیا ملے گا نماز میں

"As bent I down in prayer
I heard a voice that unto me conferred
A fact that thou art idol - bound.
How in thy prayer wilt thou abound?"

But in the same rhyme scheme Josh says:

intellectual veracity. In several of his poems he has referred to those around him as puny figures. Such intellectual dwarfs are abundant in every society who, with the tinge of pseudo-scholarship pollute the noble and pure intellectual arena. Josh had serious complaint against ignorance, illiteracy and sycophancy. He had cursed poverty, slavery and colonialism. He abhorred priesthood, factionalism parochialism, regionalism, feudalism, sectarianism and asceticism. He was a zealous advocate of humanitarianism and universalism. He firmly believed in action and reason. He was a straight-forward man.

Like Byron, he was a child of pleasure. He disdained hypocrisy. He never felt any fear in expressing his views. Once he said that he had always suffered for speaking truth. During the Martial Law regime he faced hard times and bore the pangs of isolation. His visitors were checked and chased by the secret agencies. But he never bowed down before worldly and material interests. He was unnecessarily teased and tortured. He was a poet. He had no political designs. We strongly condemn those agencies who always try to curb and crush the contest of free thinking. Our people have achieved the stage of democracy, rationalism and liberty after sacrificing countless precious lives on the altar of suppression, repression and oppression. When his autobiography "YADON KEE BARAT" was published, a large section of society condemned him and branded him as a debauch and an infidel. He was scoffed and scolded for confession of his sins. Indeed, he had made some confessions. Nobody condemned Bertrand Russell in England when, in his autobiography, he made certain confessions about his private life. Rather he was praised for his truthfulness. Why do we forget that we all are human beings? To err is human, to accept errors is super-human, and to avoid errors divine. Hafiz Sheerazi had said:

واعظان کاین جلوہ پر محراب و منبر می کنند

چون بخلوت می روند آن کار دیگر می کنند

By Prof. Maqsood Jafri
Islamabad.

JOSH MALIHABADI (1898-1982)

Shabbir Hasan Khan Josh was born on December 5th, 1898 at Malihabad -U.P. - in India and died on February 22nd, 1982 at Islamabad, Pakistan. There is a saying , "a man's wealth is judged by how much he is loved by the people", then Josh was an extremely wealthy man. People loved him, adored him. Of course, he was a controversial man. People agreed and disagreed with him - Then what? All great men are controversial. Even belief in God is controversial. I believe in God while Marx did not believe in Him. Josh is controversial as he had controversies, conflicts, contradictions and contrasts in his being. He had no contentment as he had contending passions and contriving ideas. Every genius is the victim of constant creative conceptions and perceptions that within his being create a traumatic conflict. Despite his being a controversial personality, his art and genius have left idelible marks upon Urdu "belles - letters". Some of his critics try to prove him to be a man of faith by citing his religiously inspired verses such as his translation of Sura-e-Rehman; his poetry in praise of the Prophet of Islam (PBUH) and his "marsiyas" of Imam Hussain. While some others quote his secular verses and try to prove him to be non-believer.

We should avoid laying down hard and fast rules to fathom the inner psychic depths of such giants. We can draw a boundary around a pond, but who can encompass an ocean. Great personalities live even after their apparent death. But how tragic it was that Josh himself was impelled to add the word "marhoom" (deceased) with his everliving name at the ripest portion of his intellectual veracity. In several of his poems he has referred to those around him as puny figures. Such intellectual dwarfs are

9. Shaykh ... al-Tusi, *Al-Istibsar*, (Najaf, n.d.), pp.2-5.
10. Shaykh ... al-Tusi, *'Uddat al-Usul*, (Bombay, 1312/1894.), pp.2-3.
11. Shaykh al-Mufid, *Kitab al-Muqni 'ah*, along with al-Jawami, *al-Fiqhiyyah*, (Qum, 1404/1984).
12. Commentary on Shaykh Saduq's *I'tiqadiyyah* by Shaykh al-Mufid; Arabic text along with Urdu translation by Shaykh Muhammad I'jaz Hasan Badayuni, (Lahore, 1964).
13. *Urdu Encyclopaedia*, (Punjab University, Lahore, 1407/1987), XXI, pp. 427-9.
14. *Lughatnameye Dehkuda*, vol. XLV, Serial No. 212, (Tehran, n.d.), p.869 under Shaykh Mufid, and V XXXI, Serial No. 160 (Tehran, 1349/1971), pp. 156-I under Mufid.
15. E.J. Brill's *First Encyclopaedia of Islam*, (A.J. Wensinck and others), E.J.Brill, (Leiden ..., 1987), VI, pp. 625-6.
16. Zarkali, Khayruddin, *al-A'lam Qamus-i-Tarajim*, (Beirut, 1980), VII, p.21.
17. I'jaz Husain, al-Kanturi, *Kashf al-Hujub va al-Astar*, (Calcutta, 1330).

- 2- For a list of his fifty-nine teachers see al-Majlisi, Mohammad Baqir, *Bihar al-Anwar*, (Qum, n.d.), I, pp. 74-77.
- 3- See Tabrizi, Muhammad Ali, *Rayhanat al-Adab*, op. cit, IV, p. 59.
- 4- For a list of his 15 disciples see al-Majlisi's *Bihar al-Anwar*, op. cit. I, p. 78.
- 5- For the titles of the books on this subject see Najashi's *Fihrist* and Tabrizi's *Rayhanat al-Adab*, op. cit, p. 60.

BIBLIOGRAPHY

The following books, *inter alia*, have been consulted in the preparation of this paper:

1. Al-Khansari, Mirza Mohammad Baqir al-Musavi, *Rowdat al-Jannat* (Tehran, 1367), pp. 562-563.
2. Agha Bozorg Tehrani, *Al-Dhari'ah ila Tasanif al-Shi'ah* (Najaf, 1963-8), II, pp. 125-9.
3. Shaykh 'Abbas al-Qummi, *Al-Kuna va al-Alqab*, (Najaf, 1376/1956), III, pp. 171-2.
4. Al-Majlisi, Mohammad Baqir, *Bihar al-Anwar*, (Tehran, n.d.), I, pp. 71-80.
5. Tabrizi, Mohammad 'Ali, alias Mudarris, *Rayhanat al-Adab*, (? , 1371/1952), IV, pp. 58-61.
6. Isbahani, Mirza, 'Abdullah Effendi, *Riyad al-Ulama* (Qum, 1401/1981), pp. 176-9.
7. Shaykh al-Mufid, *Kitab al-Irshad*, English translation by I.K.A. Howard, (Ansariyan Publication, Qum, n.d.), Preface by Seyyed Hossein Nasr and Introduction by the translator.
8. Shaykh Abu Ja'far, al-Tusi, *Tahdhib al-Ahkam*, (Tehran, 1390/1970), I, p.4.

power of retorting his adversaries in polemic debates, but at the same time he was very considerate towards the people having beliefs different from him. He was very generous, God-fearing, very pious and always engaged in prostration and prayers throughout the day and night. He wore coarse and thick garments, and was known for his piety, austerity and abstinence. His son-in-law, Abu Ya 'la al-Ja 'fari is reported to have said about his father-in-law that al-Mufid used to sleep for a few hours at night. The rest of his time he would pass in offering prayers, studying books, and teaching or reciting the Qur 'an.

Conclusion:

From the above discussion we may safely conclude that Shaykh al-Mufid has made a valuable and considerably important contribution to the development of the Shi'ah theology and jurisprudence. He not only imbibed the knowledge of theology and hadith from his predecessors like Shaykh al-Saduq and Ibn Quluyah, but also made a rich and lasting impact on the succeeding generations of jurists in the field of theology and jurisprudence. His works on Shi'ah theology, *Kalam*, and jurisprudence have served as an example not only for his own great disciples, like al-Sharif al-Radi, al-Sharif Al-Murtada and Shaykh al-Tusi, but have also gone a long way in inspiring the future generations of Shi'ah jurists, traditionists, theologians and *mutakallimun* in the compilation of their larger and more extensive works in their respective fields.

Notes & References

- 1- Vide Tabrizi, Muhammad Ali, *Rayhanat al-Adab*, IV, p. 58. But I.K.A. Howard, the English Translator of *al-Mufid's Kitab al-Irshad*, in his Introduction says: "During his lifetime he was given the nick-name (*Laqab*) of Ibn a-Mu 'allim, the son of the teacher. The teacher par excellence to the Arabs was Aristotle and this nick-name may refer to al-Shaykh al-Mufid's great learning as being such that he could be regarded intellectually as if he were the son of Aristotle." (p. xxi)

E - Jurisprudence

Besides some short treatises on juristic subjects, al-Mufid's works in the field of jurisprudence are as follows:

1- *Tadhkirah*: on Usul al-Fiqh. Al-Mufid had written a book: *Tadhkirah* on the Principles of Shi'ah Jurisprudence, which, as acknowledged by his disciple Shaykh al-Tusi in the introduction of his book, *Uddat al-Usul*, served as an example in writing that book.

2- *Al-Muqni'ah*: As already pointed out, al-Mufid's disciple, Shaykh al-Tusi compiled his book, *Tahdhib al-Ahkam*, a collection of the traditions serving as authority for the opinions expressed by his teacher in *al-Muqni'ah*. So also his other work, *al-Istibsar*, was compiled by al-Tusi in a way in relation to the same work. Al-Mufid's *al-Muqni'ah* also served as an example for al-Tusi in writing a more extensive and detailed book on the same subject, namely, *al-Mabsut*.

Al-Muqni'ah contains juristic opinions on various problems relating to *Ibadat* from Salat to *Hajj and Mu'amalat* from *Nikah* (marriage) to *Hudud*. The introduction of the book also contains a brief discussion on some of the fundamental Shi'ah beliefs like *Towhid, Nubuwwat and Imamat*.

The book has been published several times separately as well as along with some other small books. One of the latest editions is a reprint of the *Javami ' al-Fiqhiyyah* which among other smaller books also contains the text of *al-Muqni'ah*, and has appeared from Qum, Iran, in 1404/1984.

Al-Mufid's Status and Character:

In the light of the opinions expressed by al-Mufid's outstanding contemporaries and great disciples, he occupies a very high and prominent place among the Shi'ah theologians, *mutakallimun, muthaddithun* (traditionists) and jurists. He has been eulogised by them for his erudition in jurisprudence, a profound knowledge of tradition and its narrators, his quick wit, his love for justice and his keen interest with poetry. He had an extra-ordinary

B - Holy Biographies

1- *Al-Ikhtisas*: It has been mentioned in the *Fihrist al-Bihar* that it is an interesting book on the life of the Companions of the Holy Prophet (PBUH) and the Holy Imams, at the same time consisting some strange reports.

2- *Kitab al-Irshad*: on the lives of the 12 Imams. The book is divided into two halves, the first half dealing with Imam Ali and the other with the other eleven Imams. In this monumental work, al-Mufid has endeavoured to prove the excellence of Imam Ali over the other companions of the Holy Prophet (PBUH), and also that he was nominated as the Prophet's successor by the Holy Prophet himself. In the first half, he has also given the legal decisions and a collection of the speeches of Imam Ali. This work was later followed by his disciple, al-Sharif al-Radi who compiled an extensive collection of the speeches, letters and sayings of Imam Ali, which has been published several times, and its translations in different languages of the world have appeared in various places. It has also been rendered into English time and again and published in India, Pakistan, Iran and elsewhere.

The other half of the work, besides a brief account of the lives of the Imams also contains a collection of the traditions dealing with the critical aspects of their Imamate and a number of other polemic discussions.

C - Theology & Kalam

Al-Mufid has written a number of books on various matters relating to Shi'ah theology and *Kalam*, which mainly deal with the question regarding the nature and justification of the Imamate (5). One of the main works relating to *Kalam* is al-Mufid's commentary on al-Saduq's *I'tiqadiyyah* (or *I'tiqadat*) which has been printed several times in Iran, and its translations in Persian and other languages have also appeared in different places.

A number of polemical works have been written by al-Mufid in which he has tried to contradict the opinions of his opponents including some Shi'ah scholars like Ibn Junayd.

It was because the Buwayhids who ruled Baghdad in those days are known as Shi'ahs. They had conquered Baghdad in 334/945, and wielded a great influence over the Caliphs of their time. So the Shi'ah doctrine had every opportunity to blossom and flourish under the patronage of the Buwayhids in a way that had hitherto been almost unknown.

His Death:

Shaykh al-Mufid died on Friday, the 30th Ramadan, 413/28th December, 1022. His funeral prayer is reported to have been led by his great disciple, al-Sharif al-Murtada, and attended by over eighty thousand mourners and sympathisers. At first he was buried in his own house, but later his dead body was shifted to Kazimayn and buried there alongside his teacher, Ibn Quluyah. Al-Murtada and Mahyar al-Daylami are among those who composed elegiac poems in commemoration of al-Mufid's death in which they eulogised some of the great man's achievements and moral virtues.

His Works:

As already pointed out al-Mufid is the author of about two hundred books and treatises of which the titles of 180 books have been given by his disciple, al-Najashi in his *Fihrist*. Al-Mufid has made a pioneer contribution in the field of Shi'ah jurisprudence and theology. His works may be classified under the following branches of Islamic learning:

A - Works on the Qur'an

- 1- *I'jaz al-Qur'an*
- 2- *Al-Bayan fi Anva 'i-'Ulum al-Qur'an.*
- 3- *Al-Bayan fi Ta'lif al-Qur'an*

These books have most probably been instrumental in inspiring his great disciple, Shaykh al-Tusi to write his monumental work, *al-Tibyan*, the first extensive exegesis of the Qur'an by a Shi'ah author.

wrote a letter to the Shaykh's teacher where he conferred upon him the title of "al-Mufid".(3)

Likewise, it has been reported that the Shaykh received queries on various religious matters and theological issues from different parts of the Muslim world, like Mowsil, Jurjan, Dinavar, Raqqa, Khvarazm, Egypt and Tabarestan, and would send convincing replies to those who had made the queries.

Al-Mufid's disciples (4) included some of the prominent scholars of the 4th/10th and 5th/11th centuries, like the two great Shi'ah scholars, al-Sharif al-Radi (d. 406/1015), the famous compiler of *Nahj al-Balaghah*, a collection of the speeches, letters and sayings of Imam Ali, and al-Sharif al-Murtada (d. 436/1044), one of the greatest Shi'ah theologians who made a valuable contribution to the development of the school of speculative theology founded by his teacher, Shaykh al-Mufid.

The third great disciple of Shaykh al-Mufid was Shaykh Abu Ja'far Muhammad b. al-Hasan al-Tusi (d. 406/10068), a giant of a traditionist, jurist, exegetes of the Qur'an and theologian, almost unparalleled in the whole history of Shi'ah jurisprudence and theology as regards the variety and volume of his work in the different fields of religious learning. Al-Tusi happens to be the compiler of two of the earliest and most outstanding collections of Shi'ah tradition, namely, *Tahdhib al-Ahkam* and *al-Istibsar*. Both these works have been directly inspired by his teacher, Shaykh al-Mufid, as the former had been compiled in order to provide authority, from the corpus of Shi'ah hadith, for the opinions on different matters and problems mentioned in al-Mufid's monumental juristic work, *al-Muqni'ah*; while the latter, as explained by the author in the introduction of the book was nothing but an explanation or removal of misunderstandings arising due to some apparent contradictions or anomalies found in a number of the traditions cited in the former work. Besides, the third great work by al-Tusi, namely, *al-Mabsut*, on jurisprudence was also obviously inspired by al-Mufid's *al-Muqni'ah* on the same subject, and is nothing but an extensive exercise in the same field.

As regards al-Mufid's time, it was the most favourable period of history for the projection and propagation of Shi'ah faith.

According to an anecdote, when Shaykh Mufid came from his birth place, 'Ukbar to Baghdad, one day he happened to attend a lecture given by Qadi Abdul Jabbar, the well-known Mu'tazilite scholar where a large number of scholars of both the Islamic schools (i.e. the Shi'ah & Sunni) were present. He sat in the lower corner of the lecture hall. After the Qadi's permission to him for asking a question relating to the Ghadir report, he asked him as to what was the meaning of "Mowla" used in the report. The Qadi said it meant "Superior" (*Owla*). The Shaykh then asked him as to what was the controversy between the Shi'as and Sunnis over the appointment of the Imam. The Qadi said that Abu Bakr's Caliphate was a (matter of) *dirayat* (or a conclusion reached by means of deep speculation), while the Ghadir report was a *rivayat* (or a matter based on narration), and an intelligent person never gives up *rivayat* in favour of *dirayat*. Then the Shaykh enquired him about the authenticity or weakness of the tradition of the Holy Prophet (PBUH) where he is reported to have said to Imam Ali : "O Ali, a war waged by you is tantamount to a war waged by me, and a peace made by you is tantamount to a peace made by me." The Qadi confirmed the authenticity of the report. The Shaykh then asked the Qadi to disclose the position of those who fought against Imam Ali in the Battle of the Camel. The Qadi said that they had repented. The Shaykh said that their fight against Imam Ali was a matter of *dirayat*, while their repentance was something based on *rivayat* or narration. Thereupon the Qadi came down from the pulpit, and , after having come to know the Shaykh's name, he stood up and offered him his own seat, and said: "You are certainly Mufid (or useful)". There was a commotion among those present there. The Qadi explained, "We have been unable to answer the Shaykh's query. You answer his query, and he will be returned to his original place in the lecture-hall".

This story was related to the Buwayhid ruler, Adud al-Dowla, who rewarded the Shaykh profusely. Thereforth, the Shaykh was known with the honorific title of "al-Mufid".

A similar report has also appeared in which such queries are reported to have been made by the Shaykh at the lecture delivered by 'Ali b. Isa Rummani. According to the report the latter

His Life & Time:

Muhammad b. Muhammad .. b. Nu'man b. Sa'id al-'Arabi, al-Harithi al-'Ukbari al-Baghdadi al-Karkhi, having the *kunya* of Abu 'Abdillah, and the honorific title of al-Mufid, is generally known as al-Shaykh al-Mufid. As his father Muhammad b. Nu'man had the honorific title of *al-Mu'allim*, al-Mufid is also known as Ibn al-Mu'alim. (1) Originally he belonged to an old Quraysh family.

He was born in 'Ukbara, about 10 farsakhs from Baghdad, on 11th Zulqa'd, 336/948 or 338/950. While still quite young, he was brought to Baghdad, where he had most of his schooling under the tutorship of some of the leading Shi'ah and Mu'tazilah teachers. In Baghdad, he lived most of the time in the district of Karkh which had majority of Shi'ah population. Later, he shifted to Najaf, where he founded the Seminary of Najaf, a place revered for having the Holy Mausoleum of Imam Ali (peace be upon him) and one of the most prominent seats of Shi'ah learning, a position it has enjoyed through centuries to this day. He took very little part in politics and was always wholeheartedly engaged in intellectual pursuits.

His Shi'ah teachers (2) included the most outstanding authorities of his time in the field of theology and *hadith*, like Abu Ja'far Muhammad b. Ali ... Ibn Babvayh al-Qummi, alias al-Saduq, (d. 381/991), the famous author of *Man la yahduruhul faqih*, one of the earliest four or five basic collections of *Shi'ah hadith and I'tiqadiyyah (or I'tiqadat)* on which al-Mufid wrote a commentary, and Shaykh Abul Qasim Ja'far b. Quluyah al-Qummi (d. 368/978-9) under whom he is reported to have studied another earliest collection of *hadith*, namely, *al-Kafi*, compiled by Muhammad b. Yaqub al-Kulayni (d. 329-1940).

He was a contemporary of Qadi Abdul Jabbar (d. 415/1024), a leading scholar of the Mu'tazilites of Baghdad and Qadi Abu Bakr al-Baqillani, the most outstanding scholar of Asharite theology of his time, and held polemic debates with both of these authorities of his age.

By Dr. Sayyid Ali Reza Naqavi,
Head Persian and Shi'ah Jurisprudence,
International Islamic University,
Islamabad.

CONTRIBUTION OF SHAYKH AL-MUFID TO THE DEVELOPMENT OF SHI'AH JURISPRUDENCE

Shaykh al-Mufid is one of the earliest and most outstanding Shi'ah scholars who has done yeoman's service for the development of the Shi'ah faith in general and the Shi'ah jurisprudence in particular. He was a prolific writer who has the authorship of about two hundred books and treatises to his credit. Their subject varies from the life and teachings as well as sayings of the Holy Prophet's family - the Infallible Imams, exegeses of the holy Qur'an, the philosophical and theological interpretation and explanation of the fundamental Shi'ah beliefs (or the *Kalam*), polemic discussions in order to contradict the opinions and beliefs of the opponents, including some of the Shi'ah scholars, and last but not the least the Shi'ah jurisprudence.

In fact, al-Mufid was a great Shi'ah intellectual in an era when a large number of Shi'ah scholars flourished in various fields of learning. He was a shining star among the galaxy of jurists, theologians and *muhaddithun* (or traditionists). He was among the earliest Shi'ah scholars who introduced the rational element in the interpretation and elucidation of the religious concepts. He is rightly considered to be a bridge between the old school of Shi'ism strictly believing in adherence to the letter of the *hadith* and the later school of theology advocating a more rational interpretation of theology and religious beliefs at large. Some of his works on theology and jurisprudence and *Kalam* are prescribed in the curricula of the Shi'ah Madrasahs to this day.



DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204

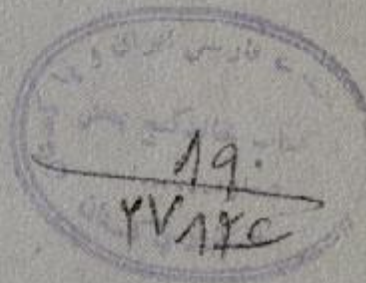


DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

SUMMER, 1993
(SL. NO. 34)



A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.

